

History of the faith in Shiraz

by Mirza Habibullah Afnan

Introductory Page by Abul-Qasim Afnan

Photocopied from a photocopy in Mr. Balyuzi's collection

16/5/77

transcribed by
Abul-Hasan, Munshi
-i-Nayrizi
before 1310

Information written
in pencil in this
copy obtained from
Abul-Hasan
Afnan on 30/11/81
and
indicated

این جزوه به نام اب جبره که نامش است و در دست امر مروری است
صاحب آن احمد ابن عبد خفرائی ربه الران است که بنامت حضرت
زندگی در تهل این تیره کینه باستان که منقدر حضرت ابی ابراهیم
آتش ایله هر کس در حیات عالم ارواح است و با الله تعالی
که معرفت نفس و معرفت وجود و معرفت ملکوت و معرفت حضرت
من لا یعرف من علمه من سر درو جان لوحه است اینرا قدم دارد
بیر که کتب و جزوه کثرت قبول در کتب و کتب معتبره و کتب
معتبره کتب معتبره در حال نویسنده این کلمه و کتب معتبره
او که در کتب معتبره و کتب معتبره در کتب معتبره
در کتب معتبره و کتب معتبره در کتب معتبره

Permitted changes to
manuscript made
by Mirza Rasch
Anwari to Am
Afnan last the
1310.

بِسْمِ الْمَبْدِ الْمَوْثِقِ الْكَرِيمِ

حسبک ~~ببارک منبر~~ امر الله ارواحنا فراه

که در توفیق منبع مبارک امر صیغره ما یتد که باید

شهری تاریخ امر را از اول طلوع نیر آفاق آنچه واقع

شده بنحو اختصار بنویسند ~~لنا عمل مقدم~~

روحانی شیدا الله ارکانه این خدمت را باین عبد

نا قابل حاجی میرزا حبیب الله افنان اعلا نے

رجوع فرموده هر چند این ذره فانی خود را لایق

این موهبت ندانسته و نمیدانم لکن چون مؤید

حضرت مقصود است حتی لامکان آنچه دیده ریا از اشخاص موثق

مقدم شنیده در این اوراق مینگارم که امر مبارک حتی المقدور

بحری شده باشد آنه هو المشفق المعین

ابتدای تاریخ

اسامی جدادانی و امّی حضرت اعلیٰ روح ماسواه فداه

از این قرار است

حضرت اعلیٰ اسم مبارکش میرزا علی محمد بن میر

محمد رضا بن آقا میر نصرالله بن میر فتح الله

بن میر ابراهیم از سادات حسینی جلیل القدر

که عامه اهل فارس بر سیادت و نجابت و

امانت و دیانت و زهد و تقوی متفق علیه

نجابت و اصالت ابن فامیل در فارس ضرب

المثل بوده شغل آنها تجارت و از طرف مادر

اسم والد آن حضرت فاطمه بیگم صبیّه موحوم

حاجی میرزا محمد حسین بن آقا میرزا عابد

بن اقامیرا سید محمد که آنها نیز از تجار معروف
صیح العمل فارس بوده اند تولد مبارک در شب
اول محرم سنه هزار و دویست و سی و پنج
هجری در خانه اقامیرا علی عموی والدۀ خود واقع
از قراریکه از قول علیا محرمه والدۀ حضرت مذکور
میداشتند و بکرات عنوان میکردند - میفرود
در بدو تولد ملاحظه میگشت که آن طفل مانند
سایر اطفال حریص در آشامیدن شیر نمیباشند
اغلب آرام و بی صدا بودند در ظرف بیست و
چهار ساعت چهار مرتبه بیشتر تقاضای آشامیدن
شیر نمی کردند در وقت آشامیدن بسیار ملایم
که حرکت دهان ایشان مفهوم نمیشد بسا

اوقات من مضطرب میشد که چرا باید این بچه
 مثل سایر اطفال نباشد شاید مرضی داشته باشد
 که مایل باشم این شیر نمیباشد بعد خود را تسلی
 می دادم که اگر خدای ناکرده مرض کمونی داشت
 باید بی آدامی نماید و بی تاب کند تا زمان انقضا
 از شیر باز مثل سایر اطفال بهانه نمی گرفت و
 حرکت ناشایسته نمی کرد زیاد شاکر بودم که
 هرگاه خداوند علی اعلی بیک طفل عنایت فرموده
 آن نیز مؤدب و آرام است و نیز از قرار یک
 اشخاص موثق ذکر نموده در بدو طفولیت اخلاق
 غریب و عجیب از ایشان مشاهده میشد که تمام
 خویش و اقربا و بیگانه و آشنا حیران و متحیر بودند

که بهیچوجه شباهت با سایر اطفال نداشته سن
مبارک پنج سال که میرسد ایشان را نزد شیخ
عابد معروف بشیخ انام در قهوه اولیاء که یکی
از تکابای عرفانی فارس در سوق الطیر نزدیک
منزل جد امی و خالوی محترمشان واقع باین ترتیب
که ملافتح الله بن ملامند علی مکتب دار ذکر نمود
میسپارند ملافتح الله بن ملامند علی مکتب دار
خادم مسجد وکیل این پدر و پسر در بدو ظهور
مصدق و بایده و اذیت مردم ماکریز آورد در بدو اسفار
بودند ذکر مینمایند در زمانی که حضرت را
مکتب آوردند من نزد شیخ انام در تکیه قهوه
اولیاء که از تکابای عتیق شیراز است

(رواین تکیه در وسط معوره ولی مخروبه و آثار
قبور ولوح های سنگی قبور کهنه موجود)
و چند اطاق و ایوان دائر میداشت جناب فضایل
مآب شیخ عابد در آنجا مکتب داری و معلمی الحفال
نجاباً و اعیان و تجار و متشخصین رامیند و مردی
بود بلند بالا با محاسن بلند همیشه با وقار و از
پیروان مرحوم شیخ احمد الحصائی و سید کاظم
رشتی و در زمره اقایان و ملایان شیراز بود
من آن وقت برسم خلیفه (یعنی ناظم)
در خدمت شیخ بودم اگر کسی میخواست طفلش را
نزد ایشان بتدریس و تعلیم بسپارد باید قبلاً
ایشانرا ملاقات کند و یا بواسطه مکتوب و یا شخص

شیخ را مستحضر سازد زیرا که اطفال هم کسر را قبول نمی‌کرد
خصوصاً اطفال کسبه بازاری را بواسطه بی ادبی و
کثافت لباس نمی پذیرفت **شرح حالات مبارک**
در زمان طفولیت (باری یک روز صبح دیدم
که جناب اقا میر محمد رضا که سابقه دوستی با شیخ انا م
داشتند بقهوه تشریف فرما شدند پهلوی
شیخ جلوس فرموده شرح حال خود را بدین منوال
بیان فرمودند که پس از چهل سال خداوند علی اعلیٰ
طفلی بمن عطا فرموده که از حالات آن همیشه متحیرم
شیخ سؤال از تحیرشان نمود جواب دادند نگفتنی است
اصرار کرد فرمودند جناب شیخ از کدام حالا تش
بیان کنم بواسطه اینکه حیرت آمیز است از ایشان

غرائب ها بروز و ظهور مینماید که انسان را بهیچ
 مینماید اکنون که بسن پنج سال رسیده گاهی دست
 بدرگاه حضرت ائمهٔ بلند مینماید و مناجات میکند
 و در نیمه شب ها بر میخیزد و نماز میخواند در بین
 نماز تضرع مینماید گاهی در غم وقتی در سر و ر
 هنگامی در آغوا اوقاتی در اشارات که از صحبتش در حکم
 تزلزله اگر از زمان تولد تاکنون نخواهد شرح
 دهه کتابی مبسوط لازم میشود با این سن از
 ذکود و انات از حمل تمام قبیله خبر میدهد پس از
 تولد چنان است که خبر داده مثل آنکه در چندی
 قبل در حمام باران مرغ با جناب حاجی میرزا سید علی
 خالوی او بودیم این طفل بین من و خالوی خود

خوابیده بود بخته برخواست اظهار داشت حمام میرزا
 هادی که زنانه بود طاق گرم خانه اش خراب شد پنج
 نفر زن و یک بچه زیر هوارد رفتند خالویشان
 فرمودند آقا بخوابید این حرفها را ننسید این ها
 چه چیز است میگوئید فرمودند همان است که گفتم
 طولی نکشید که صدای همه از سر حمام بلند شد
 که حمام میرزا هادی خراب گشته جمعی از زنانه زیر
 هوارد رفتند یکی بدیت نفر عنوان میکرد دیگری
 سی و چهار نفر مذکره میکرد و خبر میداد بعد معلوم
 شد همان پنج زن و یک بچه بیشتر تلف نشده صحیح
 همان بود که گفته بودند منجمله چندی قبل خبر
 دادند که شب خواب دیده میزانی بلند در فضا

وسیع بریاست حضرت امام جعفر صادق در یک
کفه جالس کفه سنگین روی زمین و کفه خالی
در هوا یک نفر غایب من را بلند کرده گذارد در
کفه خالی آن کفه‌ئی که من را گذاردند سنگینی کرد
آمد روی زمین و آن کفه اول رفت بهوا گفتم
فرزند و اعجابا چنین صحبت هامدار چه عرض
کنم از این گونه مطالب و غرایب ها بسیار دارد
که نمی توانم اظهار نماید هنگامی اقامه می فرمایند حسن
اظهار داشتند که شاید این طفل مضرئی از
پریان واجنه با ایشان رسیده بریدشان نزد
کسانی که در این گونه علوم آگاهی دارند پاره‌ئی
ادعیه و تعویذ برای شان بگیرد من که با و د

واعتقاد چنین امور است ^{دعوی او شتم} ندانم اما نظر بفرمایش
ایشان رفتم اقا محمد حسن منجم را آوردم بخانه شرح
حالات را بیان کردم حسابی کرده اظهار داشت که از
اجنه ^{درین} ضرری بایشان وارد نیامده و مضرتی از پریا
بایشان نرسیده تاریخ تولد را خواست بعد از این
پاره‌ئی تعویذ و ادعیه نوشت و داد پاره‌ئی
مضیات خوانده ^{و تاریخ} تولد را گرفته برخواستند
بعد از رفتن اقا محمد حسن آن طفل طلسم و نوشته
جاتی که نوشته بودند و دستور العملی که داده
بود تمام را پاره کردند و پچیدند و گفتند بقول
عارف (تواعوذ آری و من خود آن اعوذ)
باری چند است که در مشقات چنین طفلی گرفتارم

نمی دانم از کدام حالها یش عنوان کنم حال هنگام
تعلیم و تعلم است میزدارم که نزد شما بیاید
بِسْمِ اللّٰهِ رَابِعًا هَافِثًا بِلِغَتِهِمْ مَلَا فُتِحَ اللّٰهُ مِیْکُوْدُ
من از استماع کلمات جناب میوزا تعجب داشتم جناب
شیخ هم در مقام تعجب برآمد قرار شد روز
پنجشنبه صبح که ساعت خوب است ایشان را
بمکتب خانه بیاورند روز موعود صبح تشریف آوردند
حضرت از جلو و غلامشان از عقب سینی کوچکی نقل
و هنجی که مرسوم مکتب خانه شیراز است که مبتد
میخواند روی پشت قاب نقل وارد شدند من
و جناب شیخ با چند نفر اطفال که جدم نیز رسیده
بودیم همگی بواسطه استماع فرمایشات جناب

اقامه محمد رضا که از ایشان نقل کرده بودند و در
 انظار ما مجسم شده تماماً متوجه ایشان گشتم
 تشریف آورده سلام کرده مقابل شیخ انام نشستند
 طول نکشید که جناب حاجی میرزا سید علی خالوی
 ایشان تشریف آوردند پهلوی شیخ نشستند
 بعد از تعارفات رسمی جناب شیخ هجی را از روی
 سینی نقل برداشته باز کردند فرمودند بیا اقا
 بخوان تبسمی فرموده گفتند بفرمائید شیخ
 علی الرسم گفت بگوئید هو الفتاح العظیم حضرت
 ساکت شدند شیخ مکرر گفت باز ایشان ساکت
 بودند شیخ اصرار کرد فرمودند هو کیست
 میثنا سید شیخ فرمود هو خداست شما

هنوز طفلید چه کار بمعنی هُو فرمود منم قحاح
 العلیم شیخ سخت متغیر شده ترکه را برداشته
 خطاب با ایشان کرد که این حرف هارا اینجا مزنید حضرت
 مشغول شدند بخواندن جناب خال پس از
 تبسمات سفارشات لازمه را فرموده تشریف بردند
 مرحوم اقا محمد ابرهیم اسمعیل بیات که مردی تاجر
 و معتبر و معروف بود صحبت میکرد که من آنروز
 بسن ۱۲ ساله بودم سید باب آمد بین من
 و اقامیزا محمد رضای مستوفی که آن هم بهمین
 سنها بودند نشستند ولی بدو زانو و با ادب سرپروی
 هجی ولی نمیکخوانند من گفتم چرا شما مثل سایر اطفال درس
 نمیخوانید جوابی ندادند ولی دو طفل دیگر قریب بما

نشسته بودند کتاب حافظ را بلند میخواندند باین شعر ^{سید}

ترا ز کنگره عرش میزنند صغیر

ندانمت که در این داد که چو ^{سست} قاده است

فوری رو کردند بما فرمودند این است جواب شما ^{شنید}

من لفتم آفرین ایضا روایت میکنند که جناب شیخ ^{چون} انام

مردی فاضل و از پیروان شیخ احمد بود صبح ها حوزة

درسی داشت در همان قهوه اولیاء چندین نفر از

طلاب بودند می آمدند مشغول مذاکره و مباحثه

میشدند روزی یک مسئله از مسائل غلیظه در

میان مطرح شد چون خیلی غامض بود زیاد مذاکره

کردند بالاخره منحل نگشت جناب شیخ فرمودند

امشب من در این باب کتب را مطالعه کرده فردا

در این باب صحبت میداریم مطلب را تمام میکنیم سخن
 باینجا خاتمه یافت دفعتاً ایشان بسن طفولیت سر
 مبارکش را بلند کرده بنای نطق را گذاردند در کمال
 متانت و اتقان با دله و براهین علیّه بیان مطلب را
 ادا فرمودند و اشکالات آنها را حل کردند تمام
 متحیر و مبهور ماندند طلاب بجناب شیخ گفتند
 گاهی خاطر نداریم در این محث مذاکره شده باشد که
 در این باب این طفل طوطی و آموخته و حال بیان
 مطلب را نماید خیلی تعجب است جناب شیخ گفتند من
 تعجب دارم جناب شیخ در نهایت حیرت از ایشان سؤال
 مینماید که شما این مسئله را از کجا آموختید بلسمی
 فرموده جواب را باین شعر حافظ خاتمه دادند

غیض روح القدس را باز مرد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا کرد

باری این گونه بروزات خارق العاده در طهویت

قبل از بلوغ از حضرت زیاد مشاهده شده که از

عهد تحریر خارج و متفق علیه یار و اغیار است

باری بسن نه سال که می رسند والد ماجدشان

اقا میر محمد رضا فوت میشوند در آغوش خال محترم

خود حاجی میرزا سید علی پرورش مینمایند و موجود

حاجی میرزا سید علی بر آبی العین مطالب و خارق

العاده از ایشان مشاهده مینمایند که تمام حجت

بوده که در وقت اظهار امر بدون هیچ گونه حجت

و بینه و ایراد و محاجه تصدیق مینمایند و مؤمن

میشوند جان و مال خود را دایگان فدای محبوب
آفاق مینمایند مرحومه جدّه ابی این عبد که
با والدّه حضرت عمّوزاده بودند حکایت میکردند
که خودشان از حضرت خال بدون واسطه شنیدند
که با اخوی کوچک خود حاجی میرزا حسنعلی مکالمه
میکردند و حاجی میرزا حسنعلی حاجّه میکرد میگفت
اخوی این چه عقیده ایست که شما پیدا کرده اید
دین اجدادی خود را دست کشیده پیروی همیشه
زاده خود مینمائید حضرت خال شهید جواب
فرمودند شما چه میدانید خداوند علیّ اعلیٰ
حجت را بمن تمام فرموده آنچه خودم از بزرگوئی
برای العین دیده و بعد از بلوغ بعلم الیقین فهمیدام

جای تردید باقی نیست برای هیچ کس خصوص من
 بعد فرمودند ایا فراموش فرمودید وقتیکه ایشان
 طفل بودند سفری سبز پوشان رفتیم
 ر سبز پوشان امام زاده رو میباشند صمت جنو
 شیراز وسط کوه واقع از شهر تا اینجا تقریباً
 دو فرسخ مسافت دارد راهش بسیار بد و
 سخت میباشد اشخاص پرنیبه پس از قطع مساف
 ت بواسطه بدی راه وقتیکه بنزل میرسند زیاد
 خسته میشوند اغلب در فصل تابستان اینجا میروند
 جماعتی بودیم ایشان همه نه سال داشتند همراه بودند
 پس از آنکه وارد شدیم خیلی خسته بودیم تطهیر کرده
 وضو گرفته فریضه مغرب و عشا بجای آوردند

و زیارت نموده و شام صرف شده خوابیدیم طولی نکشید
 بیدار شده نیمه شب بود دیدم ایشان نیستند خیلی
 مضطرب شده و متوجه گشتم که مبادا از کوه پرت
 شده باشند تا بالاخره پس از گردش زیاد شنیدم
 صدای نماز و مناجات با خدای متعال از زیر کمر کو
 می آید پس آنکه بتعقیب صدای رفتیم دیدم آن طفل با خدا
 خود در نیمه شب در میان کوه و بیابان و مشغول
 راز و نیاز با خالق بی نیاز است اخوی جان با این حال ^{ای}
 دیگر جای تردید باقی است بعلم الیقین و حق الیقین
 و حق الیقین بر من ثابت شده و محقق گشته که موعود ^{عینی}
 منتظر بودیم پس از هزار و دویست و شصت سال
 ظاهر شده و حجت تمام گشته هر کس نخواهد منکر

شود با این همه آیات منزل که هر ورق آن معادل است
 با سی جزو قرآن مجید از بی انصافی اوست ^(باری)
 این مطلب را بکرات مرحومه جده برای ماها حکایت
 میفرمودند ^{برای} سن مبارک که پانزده سال میرسد
 در حجره حضرت خال در شیراز تجارت ^{میشود} میشود مدت
 قلیلی در شیراز و پسران حرکت بنیدر ابوشهر میفرما
 در حجره بوشهر که واقع در کاروانی معروف بهمینند
 مشغول میشوند در آنجا همه قبل از اظهار امر
 بروزات و عوالمات از حضرتش ^{که} و آیات بدع از قلم
 مبارکش خیلی صادر میشود که اسباب ^{روز} حقد و حسد
 ذوی العالم میگشتند از جمله حضرت ابوالفضائل
 اوقاتیکه در مصر تشریف داشتند و مشغول

تألیف کتاب فرایند بودند روزی برای عبد حکایت

فرمودند چون مذاکره قبل از اظهار امر و ایام تجارت
 حضرت اعلی روح ما سوا فداه در میان بود میفرمودند
 خودم از مرحوم حاجی سید جواد معروف بکربلا شنیدم
 که فرمودند اوقاتی که حضرت در بوشهر مشغول تجارت
 بودند من بواسطه آشنائی و رفاقت و دوستی
 که با خالوهای ایشان داشتم هر وقت بوشهر می‌شیراز
 می‌رفتم محل سکونت را منزل آنها قرار میدادم
 روزی از روزها مرحوم حاجی میرزا سید محمد خاں
 بمن فرمودند که خواهش دارم شما قدری نصیحت
 بهمیشه زاده بفرمائید که پاره فی مطالب بنویسند
 و نگویند که اسباب حسد مردم می‌شود چون

نمی‌توانند ببینند که از جوان تاجر عامی این گونه

بروزات علی ظاهر ^{بیشتر با نیکو طبع} سبب جسد آنها میگردد

خیلی اصرار کردند که من ایشانرا نصیحت کنم

بالاخره جواب گفتم ایشان را

پری روتاب نستوری ندارد

گوش بند می‌سوزد روزن برارد

عوالم لاهوتی ایشان از نصاب ناسوتی ما خارج ^{ست}

باری شش سال در بوشهر مشغول تجارت و با تمام

طبقات از علماء و تجار و کسبه و تمام افراد

قسمی سلوک میفرمودند که عامه نهایت رضایت را

از هر حیث داشته و در تمام مجالس و محافل ^{شان} اندکار

اوصاف حمیده ان حضرت بود مخصوص سفر

نیز

از اسفار که این عبد بساحت اقدس حضرت
 عبدالجہاں مشرف بودم روزی مناسبت ذکر
 ایام توقف و تجارت حضرت اعلیٰ روح ماسواہ فداہ را
 میفرمودند فرمودند حضرت اعلیٰ ایام توقفتان
 در بوشہ کارهای غریب میکردند شالودہ بیجا بی
 مردمان را بکای خراب میکردند فرمودند تجارت بوشہ
 رسمی داشتند معاملہ کہ میکردند بعد از ختم معاملہ
 دہہ میکردند مبلغی تخفیف میگرفتند آمدند خدمت
 حضرت معاملہ نیلی کردند مبلغ گزار فی نیل خریدند
 پس از ختم عمل کہ نیل را حرکت داده در حجرہ خودشان
 وارد کردند نوبت بدہہ رسید آمدند دہہ نمایند
 حضرت قبول فرمودند گفتند معاملہ کرده اید

صیغه خوانده اید عملاً مامور شده من تخفیف نمیدهم و دبه
 از شما قبول نخواهم کرد آنها اصرار کردند فرمودند ^{مطلب}
 همان است که میگویم عرض کردند رسم مملکت است
 فرمودند خیلی رسومات غلط عنقریب موقوف خواهد
 شد آنچه ابرام کردند قبول نفرمودند باز تجار
 اصرار کردند فرمودند تنخواه گران است پس بشید
 دبه قبول نخواهم کرد عرض کردند رسم اینجا است
 فرمودند میخواهم این رسم را موقوف نماید عرض
 کردند اجناسی که خرید و نقل در حیره شد هرگاه
 مجرداً از حیره عودت دهند اسباب بی اعتباری
 تاجر فراهم خواهد آمد فرمودند فخراید قبول
 کنید و دبه نکنید باز عرض کردند رسم مملکت است

فرمودند این رسم را من موقوف میکنم حضرت عبدالرحمن
 روحی لرمسه الفداء فرمودند بالاخره نیل را فرستادند
 آوردند و در تبردا قبول نفرمودند و خلیف آداب سنیفه
 انها را در ایام تجارت بوشهر ترك دادند بعد فرمودند
 طولی نکشید يك نفر از خالوهای مبارک آمدند
 بوشهر همان تاجر که نیل را پس داده بودند آمدند
 نزد خالوی حضرت بنای شکایت را گذاشتند که اعتبار
 ما را فلان کس را بیل کرده معامله نیل کردیم حسب
 المحول خواستیم دبه خانیم قبول نکردند فرستادند
 نیل از حجره ما عودت دادند این فقره برای ما تاجر
 و هن بزدرگی بوده قدری ایشانرا نصیحت نمائید که
 اینگونه کارها دیگر نکنند خال حضرت را نصیحت کردند

که چرا بمیل مردم راه نپروید و در رسم معمول مملکت را
 بهم میزنید فرمودند حال همه هرگاه بخواهند معامه
 کنند و بعد دبه نمایند باز قبول نخواهد کرد باری.
 آنروز روز بسیار خوشی بود حضرت عبدالبهاء
 ارواح العالمین فداء خیلی تنبسم فرمودند و مکرر فرمودند
 که حضرت اعلیٰ قبل از اظهار امر فرمودند خیلی آداب را
 تغیر خواهد داد باری پس از شش سال توقف
 در بوشهر مکرر بخالوهای خود مرقوم داشتند
 که من خیال تشریف عبات را دارم یکی از شماها بوشهر
 تشریف آورده حجره را تحویل بگیرید تا من حرکت بعضی
 نمایم حضرت بدفع الوقت میگذرانیدند اعتنائی
 نمیکردند تا آنکه موقع حرکت مبارک رسید حساب

هرگز اضا فرموده صوت صحیح مرقوم داشته دفاتر را
 مهر کرده در جبهه گذارده درب جبهه را بسته و مهر
 و مو فرموده کلید را بدان دار سپردند و سفارش
 کردند خالوهای من هر کدام که از شیراز بوشهر آمدند
 کلید را تسلیم ایشان نما خودشان نوشتند
 بشیراز که آنچه نوشتم که یک نفر بیاید بوشهر
 من خیال عبات دارم نیامدید لذا درب جبهه را
 مهر کرده کلید را بدان دار سپردم و خودم حرکت
 بعبات نمودم پس از شش سال توقف در بوشهر
 تشریف فرمای عبات شدند خط مبارک که بشیراز
 میرسد اسباب نگرانی و تغیر حاجی میرزا سید محمد
 میشود که این چه کاری بوده که کرده اند اعتبار ما

از میان خواهد رفت رشتهٔ امورات ماکینه خواهد
شد حسابهای مردم چه خواهد شد حضرت خال
حاجی میرزا سید علی میفرمایند آسوده خاطر باشید
ایشان را من میشناسم همیشه زاده کار غلط نمیکند
حسابهای مردم را ترتیب داده و حرکت نموده اند
حضرت خال حاجی میرزا سید محمد حرکت بیوشهر ^{بند} میقت
پس از ورود بیوشهر کلید را از کاروانسرا دار میگیرند
ملاحظهٔ مهر درب اطاق را فرموده درب را باز
مینمایند بدقت ملاحظهٔ حساب و دفاتر امینمایند
حسابهای همه کس را در نهایت صحت و درستی
مرتب دیده آسوده خاطر میشوند و باخوان
خود مرقوم میدارند که حسابها و دفاتر

مرتب است و اظهار امتنان و تشکر از حضرت مینمایند
 حضرت وارد عتبات میشوند توقف مبارک در
 عتبات خیلی مفصل است در این جا با اختصار
 ذکر میشود زیرا ما را مقصود وقوعات فارسی است
 باری روزی حضرت در حرم حضرت سید الشهداء
 مشغول زیارت بودند جناب ملا حسین که آن وقت
 در عتبات مشغول تحصیل و از جمله تلامذۀ مرحوم
 سید بود حضرت را ملاقات مینماید که سید
 جوانی بس بلیت سه ساله در نهایت خضوع و خشوع
 بنحو غریبی که از هیچ کس از طبقۀ علماء و زهاد و زائرین
 این حالت را مشاهده نکرده بود در نهایت التجا
 و ابتهال مشغول زیارت میباشد حیرت میکند

و فریفته جمال و کمال حضرت میشود نزدیک آمده
سلام میکند حضرت جواب نمیدهند بحال خود مشغول
بودند عقب رفته می ایستند پس از آنکه زیارت داخل
حرم فارغ میشود داخل صحن شریف فرماید و
آنجا هم مدتی مشغول زیارت بودند بر حیرت
ملاحظه فرمایید می فرماید مجدد آمده سلام را اعاده
میدهند چون مشغول بودند جوابی مرحمت
نمی فرمایند بیشتر بر حیرت آخوند افزوده میشود
از زیارت در صحن هم که فراغت حاصل مینمایند از
صحن خارج میشوند آخوند آمده سلام میکند
آن وقت جواب سلام آخوند را داده عذر خواهی
می فرمایند که دو دفعه شما اظهار التفات کردید

من چون مشغول زیارت بودم و از خود بیخود و متوجه

مقام عالی امام علیه السلام بودم جواب سلام را ندادم

لذا معذرت میخواهم زیرا که هر کس در مقام مقدس

شرفیاب باشد باید از خود ^{بر عالم} عاری و از هر گونه ^{نیز از خود بیخود و عالم دیگرگون گشته بود} بیعت ^{و بیعت} شئونات ^{مکلی} بری باشد این گونه مطالب را که اخوند

استماع میکند بر حیرت و تعجبش می افزاید زیرا که

چنین خضوع و خشوع و توجه و تضرعی از شخص

جوان تاجری خلاف قاعده و خارق العاده مشاهده

کرده زیاد اظهار تشکر و امتنان مینماید عرض میکنند

اقامت شما کجا است هر گاه بخواهم شرفیاب شو

کجا خدمت برسیم منزل را نشانه میدهند بعد

عرض میکنند که صبحهای جمعه جناب سید در منزل

خودشان مشغول روضه و موعظه میباشند هرگاه
میل داشته باشید تشریف فرما شوید و ما را
سرافراز فرمائید نهایت امتنان حاصل خواهیم
نمود میفرمائید ضرر ندارد وعده میفرمائید تشریف
فرمائید تفصیلاً جناب آخوند در نهایت دقت
انچه مشاهده کرده بود خدمت جناب سید عرض
مینماید جناب سید تبسم فرموده این شعر را
قرائت مینماید -

انچه دل در خاطرش میشتافت

در پس این پرده نمان بود و یافت

چون مرحوم حاجی سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه در

دو سه سال او را خردیام ذکر درس و مینم خود را

منحصر فرموده بودند بذكر ظهور حجت موعود و ذكر
 علامات ظهور و ذكر اوصاف صاحب امر و امكرد بيان
 مي فرمودند كه بايد شايب باشد و متعلم بعالم كسي
 نباشد و از بنی هاشم باشد باری صبح جمع حسب
 الوعدہ تشریف فرمای منزل سید میشوند در حالیکه
 منزل از جمعیت پر بوده و مرحوم سید بالای منبر
 مشغول موعظه بودند حضرت که وارد میشوند چون جا
 نبوده در باطاق جالس میشوند مرحوم سید بعض
 دین دیگر صحبت نمیدارند، سکوت محض اختیار میکنند
 تمام حضار حیرت مینمایند پس از ربع ساعت مشغول
 صحبت میشوند و مطلب خود را حصر در علامات ظهور
 موعود مینمایند میفرماید آراه کالشمس الطالعه

باین کلمه مطلبی خاتمه داده از منبر پائین تکیف می آورند
 ان وقت در نهایت احترام آخوند ملا حسین آمده
 حضور مبارک مشرف شده حضرت را برده پهلوی
 دست سید جالس می شوند هر گاه بخواهم شرح
 توقف مبارک در عتبات و وقوعات آنجا و تشارات
 علی مرحوم سید را معروض دارم شرح کشف و کتب
 و صاف گردد ما مقصود و قونعات فارسی است پس
 از توقف مبارک شش ماه در عتبات والده حضرت
 چون اولادشان منحصر بفرود بود بنای بنای و اشتیاق
 ملاقات ایشانرا مینمایند بنهایت جدیت خدمت
 اخوی خود جناب حاجی میرزا سید علی اصرار و ابرام نموده
 که بروند عتبات حضرت را بجهت شیراز حرکت دهند

حضرت خال از آنجائیکه خیلی علاقه مند بودند بودند
 بهمشیره و همشیره زاده خود قبول فرموده حرکت بعینت
 نمودند حضرت را ملاقات نموده اظهار داشتند که من
 امده ام شما را بشیراز بپرسم قبول نفرمودند آنچه
 اصرار کردند مقبول نیفتاد جواب دادند خیال
 دارم چندی در عتبات توقف نمایم خال نظر بر
 اینکه والدشان انتظار ورود ایشانرا بشیراز داشتند حضرت
 قبول نفرمودند و بواسطه جناب حاجی سید جواد
 کربلایی خدمت جناب سید پیغام دادند که جناب
 سید ایشان را راضی فرماید بجهت حرکت بشیراز
 و روزی حضرت خال فرزند جناب سید رفته شرح
 حال بدن گونه اظهار داشتند که همشیره زاده

مدت شش سال بوشهر بوده و از بوشهر بعیت
مشرف شدند و والده شان غیره ایشان اولادی
ندارند خیلی شایق ملاقات ایشان میباشند و
خیال دارند ایشانرا متاهل کنند آنچه میگویم
از من قبول نمیکند که مراجعت بشیراز نمایند لذا
استعدادارم شما صحبت فرموده ایشانرا راضی
فرمائید که همراه بشیراز برویم اول جناب سید
میفرمائید چه کار دارید بگذارید مدتی در
خدمت ایشان باشیم حضرت خال اظهار میدارند
چون والده شان منتظر میباشند و رضایت ایشان
نیز شرط است البته ایشانرا راضا فرمائید بشیراز
بروند بالاخره جناب سید خدمت حضرت اظهار

میدارند که شما قبول مراجعت بشیراز را بفرمائید حضرت
بموجب خواهش جناب سید قبول فرموده با اتفاق حضرت
خال تشریف فرمای شیراز میشوند پس از ملاقات
والد و اقربا باز پس از چند ماهی خیال مراجعت
بعثت مینمایند والد شان پس از استماع والتفقد
خیال حضرت زیاد نگران میشوند و بسعت تمام
گفتگوی تأهل ایشان را با اخوی خود حاجی میرزا
سید علی مذاکره مینمایند ^{از تأهل ایشان} علیاً ^{حضرت} صحیحه خدیجه
سلطان بیگم صبیّه مرحوم اقامیزا علی که دختر عموی
والد حضرت باشند گفتگو ^{کرده} میکنند ^و اسباب
ازدواج ایشان را فراهم می آورند در روز جمعه هجدهم
ماه رجب سنه ۱۲۵۱ مجلس عقد فراهم آورد ۵

جمعی از تجار و اعیان و علماء فارس را دعوت کرده
در حضور آنها عقد مناکت بسته میشود و چون
میعاد ظهور نزدیک بوده دیگر حرکت بسمتی
نمیفرمایند و دائماً بروزات و آیات عربیه و مطالب
علمیه از حضرت مشاهده میگشت پس از یک سال
که سنه ۱۲۵۹ باشد خداوند طفل ذکوری عنایت
میفرماید در حین تولد فوت میشود قبل از تولد
فرموده بودند پسر است و اسمش احمد است اما
تقدیر نیست که بماند در بقعه بی بی دختران
که یکی از قبایح شرعی است آن طفل را دفن مینمایند شرح
تولد آن طفل از این قرار است که مرحومه جدّه که
همیشه حرم باشند بیان میفرمودند ذکر میکردند

که در وقت تولد خیلی سخت واقع شد قسمی که چنین ^{دفع}
 فکوره قطع حیات کردند از کرم اخیراً که مرفوع الطمع
 از ایشان شده والدۀ حضرت میروند خدمت حضرت حضرت
 سؤال میفرمایند که راحت شدند والد میگویند خیر
 آینه کوچکی بهلوی دست مبارک بوده بر میدارند
 دعا و طلسمی روی آینه مرقوم داشته میدهند
 بوالدۀ خود میفرمایند بر بید مقابل صورتش
 بگریید والدۀ شان میبند آینه را که مقابل صورت گرفته
 چشم را باز مینمایند بمجرد نگاه کردن طفل بیروح
 متولد میشود خودشان ساله میشوند بعد
 والدۀ شان شرفیاب شده عرض مینمایند شما که
 چنین هنری داشتید چرا زود این کار را نکردید

که طفل تلف نشود تبسم فرموده میفرمایند تقدیر
نیست از من نسلی بماند والد ایشان ^{زبان} عجیبی متغیر شده
ولی هیچ نمیگویند حضرت حرم نقل میفرمودند که
شب خواب دیدم که شیر ^{عجیبی} در فضای حیاط است
~~و شیر را در سینه ام~~ ^{و شیر را در سینه ام} دو دور و نصف دو در حیاط
گردش کردم من از خواب بیدار شدم زیاد مضطرب
بودم و میلرزیدم حضرت سبب اضطرابم را پرسیدند
عرض کردم چنین خوابی دیدم فرمودند زود بیدار شدی
زیرا که دو سال و نیم بیشتر با من خواهی بود همان قسم که
فرمودند شد تا آنکه شب جمعه پنجم شهر جمادی اول
۱۲۶۰ دو ساعت و سیزده دقیقه از شب بعثت واقع
میشود حکایت غریبی و واقعه عجیبی دارد از قرار یک

حضرت حرم بیان میفرمودند و آن حکایت از این قرار است

فرمودند که در سه روز حضرت این بود که شب های یک ساعت او شب

گذشته منزل تشریف می آوردند مشغول عبادت و اذکار

و نوشتجات بودند ساعت سه شام میل میفرمودند و ساعت

چهار استراحت میکردند و یک ساعت قبل از طلوع صبح بر میخواستند

تطهیر فرموده وضو میکردند بالاخانه که منزل شخصی

که خارج و صیها آن خانه خودشان بود تشریف فرما شده

مشغول زیارت و مناجات و ادعیه و اذکار بودند آفتاب

که طلوع میکرد فضا (کیز سیاهی بود که در زمان تجارت

بوشهر بایک نفر علام مبارک نام ابقیاع فرمودند)

ساورانش کرده چای دم میکرد در منزل والدینشان میگذازد حضرت در آن

پایین تشریف فرما شده چای میل میفرمودند آنوقت

کاروانسرا تشریف فرما شده مشغول کارهای شخصی میشدند
 اما آن شب برخلاف سایر شبها مغرب منزل تشریف آوردند
 فرمودند شام هر چه هست بگوئید فضا زود تر تهیه
 نماید من امشب کار دارم یک ساعت ونیم از شب شام آورده
 در صرف شام با سایرین همراهی فرموده آب دست شوی
 آورده دست مبارک را شسته بقاعده شبهای قبل
 فراش خواب را گسترده رفت در منزل خود استراحت کرد
 حضرت تشریف فرما شده استراحت فرمودند طولی
 نکشید دیدم که از رخت خواب برخواسته بیرون حیات
 تشریف فرما شدند من گمان کردم برای قضای حاجتی
 بیرون تشریف بردند زیاد طول کشید مراجعت
 فرمودند خیالات بر من مستولی شد برخواسته

از منزل بیرون آمدم در فضا نگاه کردم ایشان را
 ندیدم درب کوچک را نگاه کردم دیدم درب بسته
 در حجره والدوستان ملاحظه کردم دیدم اینجا هم
 نیستند زیاده از حد متحیر شدم و پریشان گشتم
 رفتم سمت غربی بیت نظر افتاد بارسی فوقانی
 که طرف شرقی بیت واقع است که منزل شخصی ایشان ^{است}
 دیدم آن حجره زیاد روشن است مثل آنکه هزار
 چراغ روشن کرده باشند تعجب کردم زیرا که مهان
 نداشتند که لازم باشد چراغ زیاد روشن نماید
 از این واقعه حیران بودم از پله های حجره بالا رفتم
 مواجهه که شده دیدم حجره بدرجه ئی روشن است
 که چشم خیره میشود بدون آنکه یک چراغ بیشتر باشد

حضرت رو بقبله ایستاده دستهای مبارک بلند است
مشغول مناجات میباشند بمحض آنکه چشم من
بقامت مبارک افتاد یک هیمنه و غظتی ملاحظه کردم
که از قوه تقریر خارج است دفعتاً یک وا همه
ورعبی بر من دست داد که میخواستم منصعق
شوم مانند بید می لرزیده نمیتوانستم برگردم
و نمیتوانستم با ایستم نزدیک بود هلاک شوم
اضطراب تمام اندام من را احاطه کرده بود یک دفعه
بدست مبارک اشاره فرمودند برگرد بمحض اشاره
مبارک حال من تغییر کرد توانستم برگردم برگشته
در منزل خوابیدم اما ابداً خوابم نمیبرد و وا همه
داشتم هر وقت تصور هیکل مبارک و آن حالت را

بینوادم برواهمه من می افزود مثل آنکه عبد جانی مقصر
 که در حضور سلطان بطاشی باشد و خواهد مجازات
 شود ان قسم بود ابدان شب خواب نرفتم تا اذان
 صبح که مؤذن مسجد که در جوار بیت واقع است
 اذان گفت پس اذان از بالا پائین تشریف آوردند
 بجز آنکه چشم من بر لقای مبارک افتاد و همه
 واضطراب بر من دست داد مثل آنکه این شخص
 نه آن شخص بوده که دو سال و نیم با هم بودیم
 جرئت آنکه صحبت بدارم نداشتم هر قسم بود صبح
 شد برخاسته وضو گرفته مشغول نماز شده فضه
 جاریه بقاعده هر روزه سما و روچای در حجره والدین
 ترتیب داده اخبار داد که چای حاضر است در خدمت

ایشان رفتم در حجره والده شان چای میل فرمودند
آن بان براضطراب و توهم می فرود یک فغان چای
بدست مبارک صحت فرمودند تبسم فرموده فرمودند
ترا چه میشود حالت منقلب است چای را که خوردم
قدری از انقلاب و اضطراب راحت شده عرض کردم
آقا این چه حالی بود که دیشب در حجره بچشم خود
ملاحظه کردم فرمودند عجب وقتی آمدی موقع آمدت
نبود اما تقدیر چنین بود که بچشم خودت ببینی
بدان و آگاه شو همان وقت خداوند علی اعلیٰ من را
مبعوث فرمود برای هدایت این عباد همان موعود
که منتظران هستند و هزار و دویست و شصت
سال است که ظهور آنرا از قادر متعال درخواست

مینمایند منم که مبعوث شده برای نجات امم بعض
 استماع افتاده زانوی مبارک را بوسیده مؤمنه
 شده سجرات شکر فادر متعال را بجای آوردم باری
 اول من آمن در نساء حضرت حرم بودند و از رجال
 این فامیل حضرت خال شهید و از علماء حضرت باب
 الباب اخوند ملا حسین بشروئی که تفصیلش از این
 قرار است که مرقوم میگردد -

تصدیق و ملاقات اخوند ملا حسین در راز

پس از انتقال مرحوم سید اعلی الله مقامه که مبشر
 ظهور مبارک بوده حالت انقلاب و اضطرابی در اخوند
 پیدا میشود با جمعی از تلامذه که عدّه آنها بالغ چهل نفر
 متجاوز بوده که از جمله افاضه امیرزا محمد علی بار فروشی

وملا علی بسطامی و آخوند ملا عبدالجلیل خوئی و میرزا
 عبدالهادی و میرزا محمد هادی و جناب آقا سعید حسن
 یزدی و ملا حسن نجستانی و ملا بشیر و ملا باقر
 ترک و ملا احمد ابدال که همه از همین اشخاص ذوی العلم
 بودند و تمام فستق ظهر ظهور موعود که شرح حالات
 انها در تاریخ مذکور و ما مقصودمان فقط شرح
 وقوعات فارسی است جناب آخوند پس از ریاضت
 چهل روزه در مسجد کوفه و مسجد سهله بارفقا
 معاهده کرده که هریک نقر کجاندای خود را شنیدند
 یکدیگر را خبر سازند و داع کرده ^{و شان} بسمت شیراز
 حرکت مینمایند پس از ورود شیراز چون سابقه
 و آشنائی ایام غنبات را با حضرت داشته ما یل

ملاقات میشود تفحص منزل حضرت را کرده و مایل بوده
 چند روزی که شیراز توقف مینماید در منزل ایشان
 باشد می آید در بیت مبارک دقّ الباب میکند خود
 حضرت تشریف فرما شده در باب را باز میفرمایند پس
 از ملاقات جناب آخوند و اظهار عنایت و التفات
 با اتفاق تشریف فرمای حجره فوقانی که خارج و میهمان
 خانه مبارک بود میشوند و میفرمایند امروز
 تا حال میل نکرده کاروانسرا (یعنی مکرم که محل تجارت
 مبارک بوده) بروم معلوم میشود بواسطه
 تشریف آوردن شما بوده با جناب آخوند احوال
 پرسی و اظهار مرحمت میفرمایند چای آورده با آخوند
 صرف میفرمایند پس از پذیرائی و میهمان نوازی

از حالات و احوال مرحوم شیخ و سید سؤال میفرمایند
که مطالب ایشان از چه مقوله بوده عرض مینماید تمام
اقوال و روایات مبنی بر بشارت ظهور موعود بوده
بعد میفرمایند عقیده شما شیخها این بوده که
پس از رحلت مرحوم سید لازم است دیگری قائم مقام
ایشان باشد حال پنجاه است سید مرحوم شده اند
بعد از ایشان صاحب امر کیست عرض کرد هنوز کسی را
نشناخته ایم و پس از ایشان جانشین معین نیست
مگر صاحب امر که تمام منتظر ظهور مبارکش میباشند
باید ظاهر شود میفرمایند صاحب امر باید چگونه
کسی باشد جناب بخوند قدری فکر کرده بعد مقداری
از صفات آن شخص منتظر علماً و عملاً بیان مینماید

میفرمایند این صفات را در من می بینی اخوند چون
 هیچ چه انا و علم در مدتی که ذکر بلا تشریف داشتند
 ندیده بود و میدانست که تحصیل علوم نوزد اساتید
 نموده اند عرض مینماید در شما این صفات ز ابدًا
 نمی بینم حضرت هیچ نمیفرمایند پس از ^{بک} الحقی در طاقی
 چند جلد کتاب می بیند برداشته مطالعه مینماید
 تفسیری بر سوره بقره مرقوم شده چون قدری مطالعه
 میکند می بیند تفسیری نظیری میباشد تعجب
 مینماید عرض میکند این تفسیر از کیست میفرمایند
 از جوان تازه کاری میباشد و زیاده از این اظهار
 فضل و بزرگواری مینماید عرض میکند کیست و
 کجا است میفرمایند می بینید ملتفت معنی می بینید

نمایشود صفحه دیگر را ملاحظه میکند که نوشته شده
بود تفسیر باطن باطن بنظر او تفسیر باطن می آید عرض
مینماید باید تفسیر باطن باشد میفرمایند که تفسیر
باطن باطن چگونه صاحب این تفسیر زیاده بر اینها
اظهار جلالت و عظمت مینماید بدقت ملاحظه کنید
آخوند بدقت اعاده در مرور مینماید و ملاحظه
میکند که تفسیر باطن باطن که نوشته ^{است} صحیح
عرض مینماید من خسته شده ام شما قدری خواه
من مستمع میشو حضرت مشغول تلاوت میشوند
قدری که تلاوت مینمایند جناب ملا حسین
با نخوت آخوندی علی الرسم عرض مینماید بر است
کفایت کرد دیگر رجعت نکشید باری ملا حسین

نهار صرف کرده استراحت میکند عصر حضرت چند نفر
از علمای شیخیه و تجار را برای چای دعوت فرموده
که بدین آخوند آمدند و بنا گذاردند که فردا صبح
حسب الوعد حضرت در مسجد ایلخانی جمع شده
آخوند مشغول گردند حضرت در مسجد حضور
بهم رسانیده آخوند خواستند صحبت بدارند با وجود
طلاقت لسان و فصاحت بیان گوئی دهانشان را
مهر کرده بهیچگونه قادر بر تکلم نبود تعجب نموده
که بروز اینگونه خلاف عادت و طبیعت بیجهت نیست
و متحیر بود که این جذاب نهانی کیست و آن مقتدر
پنهانی از بردن دل و عقد لسان مقصودش چیست
که مراد در این مجلس از من بی من کرده و از خود بخود نموده

محض عدم قدرت و شدت حیرت و اله و حیران میشود
 و قوه بیان مطلبی در خود نمی بیند با اعتماد و اختصار
 میکوشد و مجلس را منقضی مینماید و مختیرانه بمنزل میرود
 تا روز دیگر باز هنگام تدریس خود را بیشتر از روز اول
 ابرام و لا ینعلم مشاهده مینماید لذا ناچار عدد
 حضار را میخواند کذا که روز سوم هم به همین منوال
 میگردد با حالت افسردگی و حیرت از مسجد بیرون
 می آید حضرت اعلی افسردگی اخوند را که ملاحظه مینماید
 میفرمایند سایر رفقا بمنازل خودشان بروند جناب
 اخوند را با اتفاق خود منزل می آورند چون وارد بیت
 مبارک میشوند پس از لحظی جناب اخوند میفرمایند
 شما صاحب امور ابله برهان و درجه و رتبه نمیتوانید

بشناسید با وجودیکه سرگشته و گمگشته وادی
 طلبید کدام دایان ابر و اصول محبوب و مقصود مقدم
 میدانید و اعتماد کامل بدالات و ارشادان دارید آخوند
 عرض مینماید بَشُونَاتِ عَلِيَّةٍ وَبِنَقْطَةِ عَلِيٍّ كَمَنْشَاءُ
 و مرکز جمیع علوم انبیاء و اولیاء خلف و سلف بوده
 میفرمایند این صفات را در من می بینید چه میشود
 اگر من صاحب این صفات باشم آخوند بحضرت شنید
 این مطلب بسیار مشوش و متغیر میشود عرض
 مینماید هر چند شما صاحب تقدیس و تقوی و زهد
 و ورع هستید و لکن این مقام عالی را علم لدنی
 و معامات لایناهی را دخیل و دلیل است حضرت
 بر وفق تعجب سکوت اختیار میفرمایند آخوند با ضمیر

چنان جواب قاطعی بیان میفرمایند که مات و مبهوت
میکردد و با خود اندیش می نماید که مگر این همان نیست
که چند یوم قبل تفسیر سوره بقره را درست نمیخواند
آکنون چه شده که منبع و مبداء جمیع علوم ماضیه
شده خیالات ارکان آخوند را احاطه مینماید یک دفعه
ملاحظه مینماید که حضرت متودگا در نهایت استقلال
و عظمت نشسته دست چپ را بر روی زانوی چپ
گذاشته و دست راست را بر بالای آن نهاده شروع
فرمودند بتلاوت آیات بدیعه در آن حین هرگونه
خیالات که بخاطر آخوند خطور میکرد بلسان آیات جواب
نازل میشد تا آنکه مقداری از آیات از مصدر و مهبط
و حی رب العزه صادر و ظاهر گردید و در حین نزول

آیات از شدت خشیت و خوفی که در وجود اخوند مستولی
 شده منظر سکوت ایشان بوده پیر از ختم نزول آیات
 از شدت وحشت مانند مقصری که از حضور سلطان
 مقتدر قهار بطاشی بگریزد بعزم مرخصی قیام مینماید
 اجازه میخواهد حضرت میفرماید بنشینید کجا میروید
 هر کس شمارا با این حالت ببیند میگوید دیوانه شده
 حسب الامر لابد مینشیند حضرت بحکم تشریف فرما
 میشوند در آن حین که تنها بوده خیالات دور و دراز
 با جناب اخوند انباز و همراز میشود حجت شئونات
 ملکیه و احتمال صدمات دنیویّه و احتیاجات و احقرات
 هر چند تخیل و تعقل نموده در محضر حضرت رب الغیث
 نمیتواند هیچ عذری و ایرادی متعذر شود و جواب

بدهد و مفتری جز طریق اقرار و گریز گاهی جز مفا
 قبول ندارد و زیاد از حد پریشان و مشوش و
 مضطرب بود پس از ساعتی برخلاف روزهای دیگر
 چای خودشان آوردند و نزدیک جناب آخوند جالس
 شدند و بسیار اظهار ملاحظت و مرحمت نموده
 و چای بدست خودشان عنایت فرمودند اما جناب
 آخوند حال مجانین را داشت باز هم از کثرت حیرت
 اجازه مرخصی خواست اجازه نفرموده میفرمایند
 حالت متغیر است خود ملتفت نیستی هر کس ترا
 باین احوال ببیند حمل بر جنونت مینماید پس از بابت
 ساعت که حالش بجا می آید مرخص میشود تا در مجلس
 دیگر که شرفیاب میشود تفسیری بر حث جاریه مرفوع

داشته بودند زیارت میکند متذکر میشود که مرحوم
 سید در زمان حیات میفرمودند حتی که ظاهر میشود
 شرحی متقن برجستہ جاریه خواهد نوشت آخوند
 فرموده ایشانرا مشهوراً ملاحظه کرده خاطرش می آید
 که روزی منفرداً در رحمت مرحوم سید در کتابخانه
 تنها شرفیاب بوده در بین صحبت سؤال از سوره
 یوسف مینماید که چرا در قرآن موسی با حسن القصص
 شده مرحوم سید جواب میفرمایند حال موقع بیان
 این مطلب نسبت و این فقره مکنون خاطر آخوند بوده
 حضرت میفرمایند جناب ملاحظه حسین خاطر داری روزی
 از مرحوم سید سؤال نمودی که بچه جهت سوره
 یوسف را احسن القصص نامیده اند جواب فرمودند

که حال وقت جواب این مطلب نیست لکن اکنون موقع بیاید
 آن است تفسیر حسن التصص که از اثر قلم اعلیٰ نزول و صدر
 یافته بود موجت میفرمایند جناب آخوند زیارت مینماید
 بدرجۀ ایمان نائل میگردد سجدات شکر حضرت رب
 الابرار را بجای آورده عرض مینماید که ما با رفقای
 خود که در مسجد کوفه و مسجد سهله معاخذ نموده
 و متفرق گشته قرار گذارده ایم در هر کجا که ندای خود را
 استماع نمایم بکدیگر اطلاع دهیم مخصوصاً آخوند
 ملا صادق مقدس خراسانی بسمت اصفهان حرکت
 کرده اکنون اصفهان میباشد امر فرمائید این عبد
 با اصفهان رفته ایشانرا متذکر دارم که ایشان نیز
 بدرجۀ ایمان نائل گردند میفرمایند ضرر ندارد اما

مشروط بچند شرط است عرض مینماید آنچه امر

و مقدر شود ^{نیز} بند و در حاضر در اجرای این تفسیر

مفصل بر یکی از سوره کوجات قرآن مرقوم فرموده

مرحمت میفرمایند جناب آخوند ملا حسین ^{میرزا} میفرمایند

میفرمایند این تفسیر را همراه خود با صفهان

میرید پس از آنکه آخوند ملاقات کردید ابتدا

سؤال نمائید در این مدت گردش از کسی ندائی شنیده

و یا کسی ملاقات کرده که صاحب داعیه باشد هرگاه

گفت کسی را ندیدم و ندائی نشنیدم سؤال کن

که از خود داعیه دارد هرگاه مدعی شد باید بموجب

آیات کما آنکه خود مشاهده نمودی ثابت نماید و

هرگاه جواب داد که از خود داعیه ندارد ان وقت

تفسیر با و ارائه میدهد و نمیگویی از کیست باید خود
 ملتفت شود جناب آخوند حسب الامر مبارک بموجب
 دستوری که فرموده بودند حرکت باصفهان
 مینماید پس از ورود باصفهان جناب آخوند ملا صادق را
 ملاقات مینماید سؤال میکند جناب آخوند پس از
 مفارقت آیا شما کسی را ملاقات کردید و ندائی شنیدید
 جواب میفرماید کسی ندیدم و ندائی نشنیدم
 میگوید آیا در خود داعیهئی گمان مینمائید که مبنی
 بر مقاماتی باشد جواب میدهد آخوند مگر دیوانه
 شدهئی من کیستم تو کیستی آن کسی که صاحب داعیه است
 باید دارای علم لدنی باشد مگر عقلت کم است
 که این حرف هارا میزنی پس از آنکه خاطر جمع میشود

باری پس از اقبال با چند نفر حرکت بشیر از مینا آیند
 که حضور مبارک مشرف شوند پس از آنکه ورود
 بشیر از مینا آیند حضرت از شیر از حرکت بصبو مکه
 معظمه فرموده بودند جناب آخوند ملا صادق
 با همراهان بنای تبلیغ را میگذاردند فصوص در مسجد
 باقرا باد منبر رفته مردم را دلالت مینمودند این
 مطلب را بعلما اطلاع میدهند اجماع کرده بحاکم حسین
 خان اجدان باشی معروف بصاحب اختیار حضرت را
 گرفته چوب زده محاسن سوزانیده مهار مینا مید
 میر غضب از صبح تا شام در بازارها میگرداند و در
 هر حجره از تجار و کسبه مبلغی انعام گرفته اول مغرب
 آن مؤمنین بالله دارها مینماید آن مظلومان

چوب خورده محاسن سوخته مهار شده گرسنه خسته
از شهر خارج میشوند -

اما تصدیق اقامیرزا محمد علی بار فروشی که ملقب
بقاوس گشتند ایشان از جمله علماء و فضلاء ^{تس} بعد
و تقوی مشهور بوده و از فرط صفای باطنی که
داشتند بمجرد شنیدن این ندا برای تحقیق و تفحص
بشیر از حرکت مینماید پس زورود بشیر از بمحض ملاقات
در معبر بدون حجت و برهان و ادله و بنیه حواس
ایمان کامل آورده بفوز لقا و از جمله فدائیان نائل
میشوند و صاحب مقامات عالیه و پروزات کلیه
میگردند که شرح حالات و خدمات و شهادت
ان حضرت مفصلاً در تاریخ واقعه قلعه شیخ طبری

مذکور و مسطور است و در این اوراق مستغنی از ذکر
و بیان است -

شرح سفر مبارک بکمه در ماه شعبه ۱۲۶۰

موکب ملکوتی مبارک بعزم سفر مکه که اتمام حجت برای
من فی الملت بوده حرکت فرمودند از جمله اشخاصی
که در حضور مبارک بودند جناب حاجی ابوالحسن و ولد
مرحوم آقا میرزا محمد باقر خان که صفات حمیده آن مرحوم^{دهقان}
خارج از وصف عیاشی باشد و آقا میرزا محمد علی ملقب بقدروس
و حاجی مبارک که غلامی بود پاک طینت و با صفا که در
ایام تجارت در بوشهر خودشان اقباع فرموده بودند
از شیراز حرکت میفرمایند و جمعی نیز از اهالی شیراز
از علماء و تجار در آن سال بعزم اشرف بکمه حرکت

نموده بودند از جمله شیخ هاشم برادر شیخ ابوتراب
امام جهنم شیراز بوده که بسیار مبغض و عنود بود
در آن سال بقیعہ اسلام که هر سال دهم ذیحجه
که روز عید اضحی میباشد در یوم جمعہ واقع شود
حج اکبر است و سنه ظهور بوده و باید بموجب حدیث
معروف مشهور قائم پشت خود را بدیوار مسجد الحرام
زده اظهار امر خود را علنی بفرماید در آن سال
حجاج از هر نقطهئی از نقاط عالم که مسلمان بودند
در مکه معظمه حاضر شده بودند در آن اوقات حرکت
سفر دریا بسیار سخت و صعب بوده زیرا جهاز آتشی
از خلیج فارس حرکت نمیکرد باید با جهاز بادی حرکت
و مسافرت نمایند لا اقل سه چهار ماه دریا را

کتابخانه
موسسه
تربیتی
و
فرهنگی
اسلامی
تهران

سیر کرده تا وارد جده میشد باری روزی مرحوم
حاجی ابوالحسن اعلی الله مقامه ذکر مسافرت خود را
برای این عبد حکایت میفرمودند که اوقاتی که خدمت
حضرت در کشتی بودم کتاب زیاد بود و اغلب ضد
بودند از جمله شیخ ابوهاشم که خیلی لسانا ویدا
اذیت میکرد و جسارت بجز می نمود آزار و اذیت
ان بقسمی شده بود که کپتان جهاز بعضی اوقات
می آمد و او نصیحت میکرد که چرا این قدر سید ^{مظالم}
اذیت میکنی باز دست بردار نبود تا روزی با کپتان
بنای مناقشه را میگذارد و فحاشی مینماید کپتان
متغیر شده حکم میکند ملاحظه شیخ را گرفته بدد یا
اندازند خود کپتان هم در نهایت غضب و تغیر

ایستاده بود و عجله در انداختن شیخ بدریا مینمود
 حضرت تشریف فرما میشوند شفاعت میفرمایند کپتان
 قبول نمیکند و سخت نهیب مینماید که این ملعون را
 بدریا ببیند ازید حضرت ملاحظه میفرمایند که الان
 شیخ را بدریا خواهند انداخت خودشان را بروی شیخ
 می اندازند و شیخ را محکم میگیرند و از کپتان درخواست
 مینمایند که این دفعه تقصیرات شیخ را بمن بخشید
 کپتان از توسط و مظلومیت حضرت رقت آورده
 قبول مینماید بعد عرض میکند که آقا این ملعون
 بشما بیشتر از همه کس اذیت میکند شما باید قاعدًا
 از همه کس بیشتر راضی بعمده او باشید چرا مانعت
 میفرمائید میفرمایند اینها ستم خودشان

میکنند ما باید از اعمال آنها نخص عین نمائیم جناب
حاجی میفرمودند این مظلومیت مبارک و شفاعت
از شیخ سبب شد که جمعی از اهل کشتی حالشان
تغییر کرده از ضدیت و عداوتیکه داشتند عاری و بری
گشتند کشتی وارد جده که میشود حضرت حرکت
بمکه میفرمایند و آن سال بقدری جمعیت بوده
که حد و حصر نداشت باز مرحوم حاجی ابوالحسن
مذکور میداشتند که تقریباً جمعیت حاج از عرب
و ترک و عجم و گرو هندی بالغ بر **هفتاد هزار** نفر
متجاوز بود و اغلب از علماء و اشخاص فاضل و نفوس که
در علم تعداد و جفر مسلط بودند و سنه ظهور را
معین کرده بودند که باید در آن سال داعی حقیقی

دعوت خود را در مکه علنی اظهار فرماید آمده بودند
از جمله حاجی سید جعفر کشتی معروف که از جمله
جفادهای ماهر و در علم حساب بسیار مسلط
بوده در آن سال بموجب حدیث مروی از معصوم
علیه السلام که میفرماید فی سنة الستین یظهر
امرہ و یعلو ذکرہ و از رموزات عرفا مثل شاه نعمت
ولی که اخبار ظهور را در اشعار خود صراحتاً میفرماید

در سال غرس اگر بانی بیخ

ملک و ملات و ملت و دین پر گردد

ایضاً

غرس چه بلزد از سال

غائبی آشکادمی بیستم

و در دیوان خواجه حافظ اشاره نموده که میفرماید

بین حلال محرم بخواه ساغروح

که ماه امن و امان است و سال صلح و صلح

مطابق نموده و از علم حساب استخراج کرده از

جفر سؤال مینماید که آیا امسال که سنه شصت است

تأم در مکه ظاهر میشود جواب میشوند بلی باز

سؤال میکنند که آیا مؤمن میشود جواب میشوند

مؤمن نمیشوی حاجی میفرمودند خودم حاجی

ستید جعفر املاکات کردم در مکه حاضر بود و چشم

خود دید و بگوش خودش شنید اما مؤمن نشد

باری میفرمودند من و حاجی میرزا محمد علی و جمعی

از مؤمنین در حضور مبارک بودیم پس از اعمال حج

سوال کنند
ح
هرگاه من بزم جفر میشود جواب میکند مشرف میشود

در مسجد الحرام تمام حجّاج حاضر در صحن و پشت بام
 از مخلوق موج میزد حضرت تشریف فرما شدند
 و پشت مبارک را بدیوار زده حلقه در ب کعبه را
 بدست مبارک گرفته بصوت بلند سه فقره این
 عبارت را در نهایت فصاحت و بلاغت بیان
 فرمودند میفرمودند اعجاز در اینجا است با وجود
 این همه جمعیت و همه یک دفعه تمام ساکت
 شدند بقسمیکه هر گاه آنجشکی بال میزد همه کس
 میشنیدند پس از سکوت تمام نفوس مجرد بیان
 فرمودند اِنِّى اَنَا الْقَائِمُ الَّذِى كُنْتُمْ بِه تَنْظُرُونَ
 سه فقره این عبارت را بنهایت وضوح فرمودند
 که گوشزد تمام حاج گشت حجّاج عبارت مبارک را

برای یکدیگر ترجمه و تفسیر مینمودند گفتگو در تمام
 مردم حصر بهمین مطلب بود از آنجا اول مطلبی
 که حجاج هر دیار بر سر ارمغان ^{از پیش} بولایت خود نگاهشتند
 همین مطلب بود که جوان سیدی تاجر بن بسیت
 و پنج سال بر ملا حلقه در ب کعبه را گرفت بفریاد
 بلند دعوی قائمیت نمود این مطلب بفاصله
 قلیل مدتی در تمام نقاط عالم منتشر شد اشخاصی
 که طالب حق بودند و نفوس آنها مستعد اصفا
 کله ایمان بود سمعنا و اطعنا بر زبان داندند و
 بشریعه ایمان نائل گشتند این خبر در شیراز شیوع
 پیدا کرد چون قبل از مسافت بجه این کلمه متفقاً
 عامه نبود بعضی شنیده بودند و قبول کرده

بعضی هاشمیه و بعضی میگویند که این عبارت را
 نسبت میدهند حقیقت ندارد زیرا آنکه اخبار
 مکه بشیر از رسید و عین عبارت مبارک را نوشته
 نوشته بودند عامه مردم مستحضر گشتند و
 مطلع شدند جای شک و ریبی برای احدی باقی
 نماند زمان ورود حضرت بشیر از نزدیک شد شیخ
 ابوهاشم شرحی مهیج بشیر از نوشته بود و تحریک
 فساد کرده و اشرفیقا را بلند نموده مکتوب شیخ که
 بشیر از میرسد اسباب هیجان فراهم می آید جمعی
 از علماء از قبیل شیخ حسین ظالم معروف بناظر السیر^۱
 و اخوند ملا محمد علی محلاتی و شیخ مهدی و جمعی دیگر^۲
 از همین قبیل میروند نزد حسین خان که آن وقت

والی شیراز بوده میگویند عنقیب سید که دعوی
 قائمیت و بابتی علی درمگه کرده وارد خواهد شد
 شما باید همراهی با ملت اسلام کرده این آتش را خاموش
 و این نداد از ایل بنمائید تا جلوگیری شود حسین خان
 نظر تملقی که از آخوندها میگفت ورود حضرت بوشهر
 چند نفر سوار میفرستد بوشهر که حضرت را تحت
 الحفظ وارد شیراز نمایند در دالکی که دو منزل زید
 بوشهر باشد عصری بوده حضرت در بلندی شریف
 داشتند که سوارها عبود مینمایند حضرت حاجی
 مبارک میفرمایند زود برواز این سوارها سؤال کن
 کجا میروند و چه مأموریت دارند حاجی مبارک
 حسب الامر میروند بسوارها رسیده سؤال میکند

کجا میروید سوارها پر خاشاک کرده میگویند چه کار
 داری مربوط بتو نیست سیاه که ما عقب چه کار
 میرویم حاجی مبارک شرفیاب شده عرض میکنند که
 سوارها نافتند عقب چه مأموریت میروند ^{دند} فرود
 برو بگو بیائید نزد من حاجی مبارک میروند نزد سوارها
 میگوید آقای من میگویند شما زحمت کشیده بیائید
 تا شما را ملاقات نمایم یک نفر آنها که مسن تر و عاقلتر
 بوده حرکت کرده همراه حاجی مبارک شرفیاب
 میشود بان میفرمایند کجا میروید چه مأموریت
 دارید بازان شخص سوار کمان میکند و از مأموریت
 خود اظهار نمیدارد میفرمایند کمان نکنید هرگاه
 مأموریت دارید سید باب را بشیر از ببرید زحمت

در کمال
 احوال فان

بخود ندهید اینک من حاضر هستم هر گاه
 بوشهر برای این مأموریت بروید و از این رهگذر دو
 شوید بمأموریت خود نائل خواهید گشت شخص
 مأمور ملاحظه میکنند بموجب نشانه هائی که در
 شیراز از شکل و شمایل مبارک داده بودند می بینند که
 خود حضرت میباشند میروند نزد رفقای خود بانها
 اطلاع میدهد و چگونگی مطلب را بیان مینماید همگی
 زیاد تعجب میکنند باین معنی کسیکه مقصد دولت و ملت
 باشد و مأمور خواهد آورد تحت الحفظ از محلی بجای
 وارد نماید طبعاً باید خائف و گریزان باشد این
 شخص در نهایت استقامت و جدیت بمأمور میفرماید
 عقب آن کسی که میروید من هستم لابداً حقیقتی در میان
 نیست

این مطلب آنها را متنبه مینماید سوارها حضور مبارک
 مشرف شده حضرت بآنها اظهار عنایت و مرحمت
 میفرمایند. حاجی مبارک میفرمایند که شام آنچه
 موجود داری بده حضرت بخورند زیرا که از راه میسرند
 گرسنه و خسته میباشند حاجی مبارک همان اندازه
 شامی که برای دو نفر تهیه کرده بود در ظرف کرده می آورد
 حضرت که ملاحظه مینمایند که شام خیلی کم است
 بلکه خوراک یک نفر آنها هم نمیشود و در هر حال
 نشسته شام خورده سیر میشوند این فقره بیشتر
 اسباب حیرت آنها میشود از این قبیل خوارق عادات
 در بین راه زیاد مشاهده مینمایند حضرت را در نهایت
 عزت و احترام وارد شیراز مینمایند مطالب از برای

رفقا و اشنا یا ن خود حکایت مینمایند و از بزرگوارى

و عظمت حضرت نقل میکنند -

مراجعت حضرت اعلیٰ از مکه معظمه شیراز ۱۲۶۱

باری پس از آنکه در جمیع ولایات بواسطه علماء و حقه
که مبشر ظهور بودند آوازه امر بلند میشود خاصه

در شیراز که انتشار کمال یافته بود در سبه ۱۲۶۱ از مکه

مراجعت فرمودند چون در مکه معظمه اظهار امر را

بر مکه فرموده باین جهت شهرت ظهور ایشان

در هر ولایتی بیشتر از پیشتر میشد چنانچه در تمام

تواریخ امریه نوشته شده و روشی نیز در این اوراق

ذکر میشود خلاصه حضرت با اتفاق مأمورها وارد

شیراز شدند و یکسر مأمورین حضرت را بارک ایالتی

برده تسلیم نمودند و آنچه در منزل اول که الکی باشد
خدمت حضرت رسیدند و در بین راه چشم خود مشاهده
کرده بودند بعرض نظام الدوله رسانیده حسین خان
حضرت را توفیق مینماید این خبر منتشر میشود جهلای
معروف بعلم حاضر شده بنای اذیت و استهزاء را
میگذارند آنچه لایق خودشان بوده نسبت میدهند
شیخ حسین ظالم بدست خود حضرت را اذیت مینماید
این مطالب اخبارش بحضرت خال و والدۀ حضرت میرسد
بنهایت پریشان میشوند علیا محترمه والدۀ حضرت
خدمت اخوی خود حاجی میرزا سید علی بنای ضحیه
وزاری را مینمایند حضرت خال تشریف فرمادارک
ایالتی شده حسین خان را ملاقات مینمایند

اظهار میدارند ایشان از مکه معظمه مراجعت کرده اند
 و اهل بیت و والد ایشان چشم بر او میباشند چرا
 ایشان را توقیف نموده اید آخر مگر سلاله رسول
 اکرم ص نیستند از جدش باید شرم کرد حسین
 خان پسر از آنکه ملاحظه مینماید که خالوی ایشان
 جدّ حمایت مینمایند میگوید هرگاه شما وساطت
 مینمائید و ضامن میشوید که با احدی ملاقات نکنند
 و کسی نزد ایشان نیاید و چیزی ننویسند و بکسی
 ندهند من ایشان را مرخص مینمایم حضرت خال حاجی
 میرزا سید علی چون از جمله تجار محترم و باعانه محترم
 مراد بودند میفرمایند من با تمام مردم از هر طبقه
 معاشر و مراد هستم و ایشان همشیره زاده من

میباشند و از مکه مراجعت کرده اند البتّه مردم
دیدن خواهند کرد چگونه قول بدهم حالکونی که از مکه
آمده باشند بگویند مردم دیدن نکنند حسین خان
جواب متقن شنیده جواب میدهد که روز مردم
بیشتر آمد و شد نکنند روز چهارم باید بجای در با
منزل را بسته کسی را نزد خود راه نهد باین قسم
حضرت خال ضمانت فرموده حضرت را همراه خود
منزل می آورند والد و حرم مبارک اقوام واقربا
باقای مبارک مشرف میشوند در مدت سه روز
تمام احباء و اشنایان حضور مبارک مشرف شده
درک فیوضه لایتناهی مینمایند آیات مثل غیث
هاطل از قلم مبارک نازل میگشت تمام بخط مبارک

روی کاغذهای ترمه صفحه بزودک برای هر کس مرقوم
و مرحمت میشد پس از سه روز ابواب ایاب و ذهاب
بر احباب مسدود گشت کسی را نمیگذاردند مشرف
شود باری چون شهر حقیقت را بنعام مگذرد حدودات
بشریه هر قلز خواستند ^{بیشتر} پوشند جلوه ظهور
و تجلی نورش هویدا تر گشت خلاصه چون بظا هر
اصحاب را از شرفیابی منع نمودند و محروم داشتند
و از آنجائیکه اجابت دعوت سائلین بر اهل فضل
وجود واجب است مستدعیات و سوالات که مبنی
بر معارف دینی و مطالب وجدانی خود بود ^{سطه} بوا
عرضه معروض میداشتند و بصدر جواب ^{افراز} سر
میشدند کذاک جمع کثیری نیز از اطراف و اکناف

بجهت تحقیق و تفحص آمده مطالب خود را عریضه
 مینمودند و در خود هر یک و استعداد هر نفسی
 جواب شافی کافی نازل میشد و سبب تصدیق و
 باعث ایمان آنها میگشت از جمله اشخاصی که در
 شیراز شرفیاب شدند و حکایت آنها بسیار
 غریب و عجیب است جناب اقا سید یحیی دارابی نجل
 جلیل مرحوم حاجی سید جعفر کشتی که ذکر آن از قول
 مرحوم حاجی ابوالحسن نلیه رضوان الله در فقره
 مکه مرقوم گردید از جمله مجتهدین و محققین کامل فاضل
 و صاحب کرامات و مقامات عالیه و در مجاهدت و شجاعت
 و زهد و ورع مثل و نظیر نداشت در آن وقت در طهران
 بودند مرحوم مغفور محمد شاه تاجار رسوخ و اعتماد

فوق العاده با ایشان داشت بقسمیکه بدون اجازه
 و فتوای ایشان هیچ کاری نمیکرد و هیچ چیزی را عامل
 نمیگشت پس از اشتها را امر این مطلب بسمع شاه
 که میرسد جناب آقا سید یحیی را طلبیده میفرماید
 از قراریکه بسمع همایونی ما رسیده شخصی در فارس
 مدعی مقام قائمیت و بابت شده چون شما طرف
 اعتماد ما هستید باید فارس رفته کاملاً تحقیق
 نموده حاق مطلب را اعم از حق و یا باطل بعرض
 همایونی ما رسانیده تا ما تکلیف شرعی و عرفی خود را
 بدانیم باید بزودی حرکت نمائید و مطلب را بنهایت
 سرعت مشروحاً بمانویسید مخارج داده مال
 سواری معین کرده ایشان را روانه بشیر زمینمایند

ورود شیر خدمت عالم ربانی و عارف صمدانی چند
 حاجی سید جواد معروف بکربلائی که در عتبات
 دوستی و آشنائی داشتند میسند بواسطه ایشان
 علماء و کلین اصحاب را ملاقات مینمایند و در صد
 تحقیق برآمده مستدعی شرفیابی گردیده نظر بهوانع
 در صدور اذن تأخیر واقع میسود در این بین بعضی
 از آیات منزله را زیارت مینمایند مجال انکار و ایراد
 ندیده حدت جناب حاجی سید جواد محرمانه اطهار
 میدارد که این بیانات و آیات باهره دلالت و شهادت
 بر صدق مدعا میدهند و شبهه باقی نمیگذارد ولی اگر
 کرامتی و خارق عادتی نیز مشاهده میشود بیشتر
 و بهتر موجب مزید اقیان و اطمینان میگشت

ان شخص جلیل القدر فرمود که از این حقیقت مطلقه کرامت
 و اعجاز خواستن امثال ما اشخاص که هزار گونه امور عجیب
 از شق القمر و هور و املا خطه نموده ایم بدان مانند که از
 حضو خود شنید مشرق مشعشع نوار روشنائی از
 شمع و چراغ طلبیدن است الحاصل جناب آقا سیدیحیی
 عریضه عرض مینماید و مستدعی میشود که تفسیر بر سوره
 مبارکه کوثر افتخار اللسانل مرقوم فرمایند خودش
 بلا واسطه ساعت چهار از شب در بیت مبارک آورده
 شرف حاصل مینماید عریضه را تقدیم میکنند میفر
 طالع فجر بیایند جواب بگیرد حسب الفرموه طلوع
 فجر شراب شده جواب که تفسیری نظری بر سوره
 کوثر که تقریباً پنج هزار بیت کتابت دارد دریافت داشته

مراجعت بمنزل خود مینماید پیر از مطالعه و زیارت
آیات باهرات مات و مبهوت مانده خدمت جناب
حاجی سید جواد شرفیاب شده عرض مینماید
که من از اعجاز آنچه بنحو استم صد هزار درجه فوق
انرا مشاهده نمودم زیرا که با وجود همه فضیلت
و فصاحت که در خود مشاهده مینمودم نه روز
در نوشتن یک صفحه سوال که دو ازرده سطر
بیشتر نبود اوقات صرف نمودم و ساعت چهار
از شب خودم تقدیر کردم و طلوع فجر جواب
مرحمت شد متحیرم که چگونه این آیات باهرات
با این فصاحت و بلاغت در ظرف پنج شش ساعت
آخر شب که وقت خواب واستراحت ایشان بود

نازل و نوشته شد پس از مطالعه آن توفیق منیع
 فوراً ساجد و مصدق میشود و پس از شرفیاء
 و چندی توقف و تکمیل اجازه مرخصی حاصل نموده
 از طریق بوانات و مروست عازم یزد میشود
 برای ابلاغ امر مبارک و در اینجا مشغول تبلیغ بودند
 لابد تفصیل وقوعات یزد را و چگونگی که واقع شده
 در تاریخ یزد خواهند نوشت مراجعت از یزد
 و تفصیل وقوعات نیریز انشاء الله و تأییداته
 در این جزوه بموقع خود ذکر خواهد شد
 باری در آن وقت معاندین بروز عناد خود را بنحو
 اتم و اکمل میدادند و احباب و اصحاب را مانع
 از تشرف و ملاقات بودند لکن انجذاب احباب

وعظمت امر دافع بر فراجت انها بود باری آمد
و شد احباء و تشرف انها حضور مبارک زیاد شد
بمفاد ان الشياطين ليوحون الي اوليائهم حضرت
معاندین را پورت بحسین خان داده میفرستند
در شب ۲۱ رمضان از دیوار خانه همسایه وارد
خانه ان حضرت میشوند عبدالحجید خان داروغه
که مأمور این کار بوده با چند نفر فرارش داخل شد
حضرت تنها در خانه بودند عبدالحجید خان
شرمسار میشود عرض میکنند المأمور معذور
چون را پورت داده بودند که جمعیتی در اینجا میباشند
لذا ما برای کاوش آمده حال که کسی نیست مراجعت
مینمائیم انعام میطلبید میفرمایند چیزی

موجود نیست عبد الحمید خان اصرار مینماید شال
 ترمه خلیل خانی مکر حضرت را نصف کرده نصف
 افراد ببرد و بحسین خان عرض مینماید که رفتم غیر
 از خودشان کسی دیگر در منزل ایشان نبود باز
 مفسدین دست از فساد نکشید علماء تعقیب
 مینمایند حسین خان حاکم فرستاده حضرت را با حضرت
 خال میبرند در ادک نسبت بحضرت خال بنای تشدد را
 میگذازد که شما ضامنت کردید که کسی معاشرت
 و مراوده ننماید خلاف نوشته خود رفتار
 کرده اید باید مجازات شوید و لسانا بنای عتاب
 و خطاب را بفراشها مینماید امر میکنند چوب
 بیاورید حضرت خال که سید جلیل القدر و سن

ایشان تقریباً شصت سال مجاوز بوده چوب
 زیادی میزنند و مبلغی پول بعنوان جریمه گرفته
 فرآشها حضرت خال را دوش کرده منزل می آورند
 منق در بستر ناتوانی آرسیده بودند و حضرت را
 زیاد اذیت کرده منزل عبد الحمید خان امر جلیس ^{بند}
 چندی باز بهین منوال گذشته باز علماء اجماع
 کرده نزد حسین خان رفته میگویند شما سخت
 عقب نمانید که سید باب حاضر شده بوائت
 از دعوی خود نماید تمام علماء آن عصر در محل
 حکومتی یعنی اراک جمع میشوند مطلب را طرح
 کرده مشورت مینمایند با اتفاق آراء قرار میگذارند
 که تمام مردم از علماء و تجار و کسبه بازاری در مسجد

وکیل جمع شده حضرت را حاضر نمایند و ایشان
 در حضور جمع اجباراً برائت جویند آنچه مرحوم
 حاجی میرزا محمد صادق معام که آدم ^{محرّمی} ~~محرّمی~~ بود واقعه
 آن روز را برای مرحوم عندلیب ذکر مینمود این عبد
 و اخوی حاجی میرزا بزرك حضور داشتیم تفصیلش
 از این قرار است ^{اجمالاً آنکه گفت} ~~باین مطلب و این قسم ادا نمود که~~
 خودم تقریباً سنا بیست پنج سال داشتم و مجدّ تمیز
 بودم انتشار یافت که حکومت حسب الخواهرش
 علما امر فرموده تمام اهالی شیراز از هر طبقه در
 مسجد وکیل حاضر شده سید باب میخواهد برائت
 دعوی خود را بنماید من هم رفتم و مخصوصاً سعی کرد
 نزدیک باشم که مقالات و فرمایشات ایشان را

بخوبی استماع نماید مردم از صبح دسته دسته ^{در مسجد} حاضر
 شدند تا سه ساعت بغروب بقسمی جمعیت در مسجد
 زیاد شد که شبستان و سخن و پشت باها حتی
 گلدسته های مسجد از ضاوق پر بود شکر حکومت و علماء
 و تجار و محرمین داخل شبستان و نزدیک منبر
 سنگی نشسته بودند (منبر سنگی منبریت یات
 پارچه سنگ مرمر که دارای چهارده پله میباشند)
 من نزدیک منبر نشسته بودم که در سخن صدای همه
 بلند شد که آمدند از درب شبستان ایشان با ده
 نفر فرآش و عبدالحمید خان داروغه وارد شدند
 تا نزدیک منبر تشریف آوردند عمامه سرمبارک عبا
 دوش داشتند بایک جلال و جبروت و عظمت و قدر

که نمیتوانم عرض نمایم جمعیت باین زیادتی مثل آنکه
 در نظرشان هیچ بود ابتدا اعتنائی نداشتند بعلما
 و حسین خان فرمودند که مقصود شما از حضور من
 در اینجا چیست جواب دادند مقصود این است که
 شما منبر رفته برائت از دعوی باطل خود نائید
 تا این شورش و آشوب خاموش گردد هیچ نمیفرمایند
 روی پله ^{سوم} اول منبری ایستند شیخ حسین ظالم
 در کمال تشدد میگوید بروید بالای منبر تا همه
 کس شما را ببینند و صدای شما را بشنوند حضرت
 بالای منبر تشریف فرما شده در عرشه جالس
 شدند یک دفعه تمام مخلوق ساکت و صامت
 شدند مثل آنکه احدی در مسجد وجود ندارد

تمام مردم گوشه محضر بودند ایشان ابتدا در کمال
 فصاحت و بلاغت در نهایت قدرت و عظمت شروع
 نمودند بقرائت یک خطبه عربی غرائی که از استماع
 آن عبارات تمام مردم از عالی و دانی عالم و عامی همه
 مستمع و مجزوب بوده تقریباً نیم ساعت طول کشید
 سکوت مردم شیخ حسین را بهیچان آورده مخاطباً
 حکومت گفت شما این سید را در اینجا در حضور
 این مردم حاضر کردید برای اثبات امر خود و پابری
 از دعوی باطل الان تمام مردم را باین عبارات
 مجبور مینماید بگوئید آنچه باید بگوئید بگوئید
 این مزخرفات چه چیز است میگوید حسین خان
 صاحب اختیار میگوید سید آنچه گفته اند بگو این

مخرف ها چیست میگوئی حضرت لحنی سکوت اختیار فرمود
 بعد میفرمایند ایها الناس بدانید و مستحضر باشید
 میگویند آنچه که جدم رسول الله ص در هزاره دو نیست
 و شصت سال قبل فرموده و نمیگویند چیزی که جدم
 نگفته باشد حلال و حرام الی یوم القیامة
 و حرام و حرام الی یوم القیامة و بموجب حدیث
 مروی از معصوم اذا قام القائم قامت القیامة
 میفرمایند و از منبر پائین تشریف می آورند جمعی
 از مخلوق در آن روز از آن بغض و عنادی که داشتند
 عاری و بری میشوند پس آنکه مواجه میشوند
 شیخ حسین ظالم آن معاند با عصایک بدست داشت
 بلند کرده بخصم بزنند مرحوم میرزا ابوالحسن خان

مشیر الملک کہ آن وقت جوان بودہ شانہ خود را حایل قرار
دادہ چو بان ظالم بشانہ میرزا ابوالحسن خان میخورد
بعد حسین خان مجدد حکم میکند کہ عبدالحمید خان
حضرت را در منزل خود محبوباً نگاه دارد باری حاجی
مذکور این حکایت را جهت مرحومہ عندهایب ذکر کرد
مؤمن نبود اما محبت بود و مقصودش این بود کہ
همان روز اثبات امر خود را بعامہ نمود و حجت را
تمام کرد پس از آنکہ حضرت از مسجد محبوباً تشریف فرما
خانہ عبدالحمید خان شدند علماء اجماعاً انجن آراستند
و فتوای قتل حضرت را نگاشتند و از جملہ اشخاصیکہ
مجمع بودہ و ورقہ را مهر کردہ بودند شیخ حسین
ظالم معروف بناظر الشریعہ کہ امر الفساد و محرک

کل بوده دیگر شیخ ابو هاشم شیخ اسد الله شیخ
 مهذب کجوری ملا محمد علی محلاتی و امثالهم پسر آنکه آنچه
 خواستند نوشتند و زقره را مهر کرده برداشته میروند
 نزد مرحوم شیخ ابوتراب امام جمعه زیرا که آنچه کردند
 و سعی نمودند مرحوم شیخ در آن مجلس حاضر نشدند
 باری پسر آنکه حدت شیخ رسیده مطلب را عنوان
 مینمایند و زقره را تقدیم میکنند و میگویند شما نیز
 این زقره را مهر فرمائید تا عمل سید را تمام نمائیم مرحوم
 شیخ پسر از ملاقه و ملاحظه فتویٰ سخت متغیر شده
 و زقره را زمین مینزند و میگویند مگر شما دیوانه شده
 من بدانکه این کاغذ را مهر نخواهد کرد زیرا که من در
 سیادت و نجابت و امانت و دیانت و زهد و تقوی

این سید شک و شبهه ندارم آداب اسلامیت و
انسانیت و عقل و شعور را بنحو کل و اتم در این جوان
جمع می بینم مطلب از دو حال خارج نیست یا راست
گو است و یا بقول شماها دروغ گو است هرگاه راست
گو باشد من فتوای شخص راست گو و صادق العودا
خواهم نوشت و هرگاه بقول شماها کذاب و
دروغ گو باشد کدام یک از ماها که حضو داریم
راست گو هستیم که این سید اول دروغ گو
شده باشد برخیزید بروید این خیالهای باطل را
تکنید باری آنچه اصرار کردند مرحوم شیخ ابو
تراب اعلی الله مقامه و رقه را مهر نکردند بواسطه
استکفاف و مهر نکردن و رقه خیالات آنها نیز باطل

وعاطل گشت و بمرام خود نائل نگشتند باری درهما
 اوقات محض تقیظ و آگاهی مردم جاهل غافل دریای
 غضب الهی متلاطمه و موج گردید و وبای شدید
 محروسه ایران را احاطه و نهایت شدت وادشیراز
 داشت بقسمیکه جمیع اهالی از عالی و دانی عالم و فاضل
 جاهل و کامل حاکم و محکوم از برای مبرم فرار اختیار
 کردند ابتدا حسین خان والی فرار نمود بعد سایر
 نفوس از هر طبقه و جمع کثیری تلف شدند و دو
 پسر عبدالحمید خان داروغه که جوان بودند مبتلا
 شده مشربوت شدند مادر آنها که عیال عبدالحمید
 باشد بنای بدگونی را مینماید و بعد الحمیدان میگوید
 بواسطه اعمال شنیع تست که این سید فظلو مرا

در خانه خودت نگاه داشته میخواهی خانه خودت را
خراب کنی برخیز سید مظلوم دارها کن عبد الحمید خان
شرفیاب شده ملتجی بخت میشود و در جامه نماید که شما
مرخصید هر کجا میخواهید تشریف فرما شوید حضرت
میفرمایند حسین خان بواسطه غضب الهی فرار
کرده وقتیکه شهر آمد شما مسئول میشوید عرض
مینماید جواب حسین خان با خود من است زیرا که
اولادهای من بواسطه سوء اعمال من مشرف بموت
میباشند من بعد از آنها در این عالم زندگانی نمیخواهم
زیاد گریه و ضجه مینماید و ملتجی بخت میشود دعا
میفرمایند یک دانه انار شیرین پهلوی دست مبارک
بوده مرحت میفرمایند و میفرمایند آنها بخورند

پس از خوردن آنان را و لادهای او شفا یافته خوب میسوند
 عبدالمحیدخان از ملاحظه آن نوع قدرت باطنیه قنیه
 شده عرض مینماید دیگر یک ساعت منزل من تشریف
 نداشته باشید هر کجا مایل باشید تشریف ببرید
 من مانع نخواهم بود و هر قسم خدمت از دستم
 برآید فروگذار نخواهم کرد لهذا تشریف فرمای
 منزل شد اغوام و اقربا را ملاقات و دیدن فرمود
 باتفاق اقا محمد حسین اردستانی که از جمله اصحاب و
 مؤمنین بود بسمت دارالسلطنه اصفهان حرکت
 میفرمایند و قایم اصفهان بچند و حضرت لا بد
 در تاریخ اصفهان نوشته خواهد شد فقط این جمله
 که راجع بشیراز است و در اصفهان وقوع یافته مذکور میدارد

ان جمله این است پیرانیکه بدار السلطنة اصفهان
 ورود میفرمایند و مرحوم معتمد الدوله منوچهر خان
 اعلی الله مقامه تشرف حاصل مینماید و تقلیب میسود
 حضرت شمهائی از صدقات و اذیاتی که از حسین خان
 وارد شده بود بیان میفرمایند و ذکر میکنند زمانی
 که از شیراز حرکت کردم و بآء فارس را احاطه کرده
 و حسین خان از شیراز فرار کرده بود من در خانه
 عبدالحمید خان محبوس بودم بواسطه ابتلای مرض
 و بآء که اولادهای عبدالحمیدان دچار شده بودند
 دیگر نگاه داری این مظلوم نکرد اجبادامن را از خانه
 خارج کرد و گفت جواب حسین خان را در مراجعت
 خودم خواهم داد لا بد حسین خان پیر از سکون و بآء

مراجعت بشیراز میکند جوایبی من خواهد شد پس
از آنکه فهمید که شیراز نیستیم با قوام واقارب من
صد وارد خواهد آورد زیرا که آدم بسیار بد نفسی
میباشد مقصود این است که شرحی حضرت اجل مرقوم
فرمایند بفارس که حسین خان مزاجت نماید مرقوم
معهد الدوله بمحضر استماع بیان مبارک شرحی مفصل
که تقریباً باین مضمون بحسین خان حاکم فارس مرقوم
میفرمایند که سید باب در اصفهان در منزل من
هستند و مستحفظ ایشان من میباشم هر وقت
دولت ایشانرا خواست من خودم تسلیم مینمایم شما
ابداً حق گفتگو و مزاجت با بستگان ایشان ندارید
با قصد مخصوص از اصفهان مشروح را میفرستند

باری پس از آنکه ناخوشی و بآء قدری تخفیف پیدا میکند
و مردم متواری فراری مراجعت بشهر مینمایند از جمله
حسین خان بوده حضرت را از عبد الحمید خان میطلبند
عبد الحمید خان جواب میدهد چون ناخوشی بی نهایت
شدت ~~م~~ داشت عیال و اولاد من هم مبتلا بودند
قدرت نگاه داری و محافظه نداشتم ایشان رفتند
منزل خودشان حسین خان متغیر شده عبد الحمید
خان را باده نفر فرارش مأمور مینماید که بروند
حضرت را از منزل و یا هر کجا که تشریف داشته
باشند در ارتکاب ایالتی حاضر نمایند در منزل حضرت
که میروند ایشانرا نیافته این جمعیت یکسر میروند
منزل حضرت خالی ایشان هم تشریف نداشتند

در آن وقت شخص معتبر معروف در آن سلسله جلیله

مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم که سپهر عموی والدۀ

حضرت و اخوی حرم مبارک بودند مأمورین میروند

در ب منزل ایشان از قراریکه والدۀ مرحوم والدکه

اخت حرم باشند ذکر مینمودند عنوان میداشتند

که قبل از ظهر بود و مرحوم اخوی یعنی حاجی میرزا

ابوالقاسم مبتلای بناخوشی و بآه بودند و در

بستر ناتوانی ارمیده ناگاه دیدیم بشدت در ب

منزل را میآویزند اهل خانه هم مضطرب شدیم

فیروز که سیاه خانه زاد بود رفت در را باز کرد یک دفعه

بدون خبر عبد الحمید خان داروغه با فراشها با جمعی

و جاله صحن خانه را پر کردند هنگام غریبی در گیر

شد آمدند مناظر را کاوش کردند حضرت را یافتند
 پس از بایر آمدند سر دخت خواب و روحی اخوی بحال
 ابتلا ایشانرا دوش کرده میبرند نزد صاحب اختیار
 حسین خان که جناب حاجی میرزا ابوالقاسم را می بیند
 بنای تشدد میگذارد در نهایت غضب میگوید
 سید باب کجا است جواب میفرمایند نمیدانم من
 مبتلای و باء بودم و هنوز هم مبتلا میباشم چیزی
 از ایشان ندارم سخت گیری و اذیت زیاد کرده
 بالاخره پانزده روز مهلت میگیرد که باید پس از پانزده
 یوم با حضرت را تسلیم نمایند و یا پانزده هزار تومان
 پول بدهند مجبوراً قبول میفرمایند از جناب
 حاجی ضامن میخواهند حاجی محمد صادق صاحبها

که در آن وقت آنها از تجار معروف و مقبره با حجاب
 حاجی نهایت رفاقت را داشته ضمانت مینماید پس
 از اخذ ضامن حاجی را مرخص مینماید منزل تشریف
 فرما میشوند پس از انقضای پانزده یوم که الزام داده
 بودند فراش میفرستند حاجی را در ارتک در حضور
 حسین خان حاضر مینمایند بسختی مطالبه حضرت
 و یا پانزده هزار تومان پول مینمایند آنچه مرحوم حاجی
 التماس میکند و قسم میخورند که چیزی از ایشان ندارم
 بر شدت غضب حسین خان میفرایند مرحوم حاجی
 حال ضعف برایشان دست میدهد در همان چین
 چایپارا صفها که مرحوم معتمد الدوله فرستاده بودند
 مع پاکت میرسد پاکت که به مهر مرحوم معتمد الدوله

مزین بود میدهد بحسین خان پس از ملاحظه می بیند
 دیگر نمیتواند مزاجت و ایرادی بگیرد هزار و پانصد
 تومان از مرحوم حاجی گرفته ایشانرا مرخص مینماید
 و حکم میکند هرگاه در خانه احد یک سطر نوشت
 بخط حضرت و یا عبارات بدع یافت شود از خانه را
 خراب خواهد کرد و هر کس که مؤمن و یا مفتون
 بود گرفته بضر جوب و اذیت آنچه میتوانست ^{اخذ} مینمود
 آدم بسیار بد نفس مودی بود شرح حال آفرای
 حضرت اعلی روح ماسواد فدا در خطبه قهریه
 برای حاجی میرزا آقاسی بیان مینمایند مراجعه شود
 میزان اعمال و افعال و شرارتش بدست می آید که چه
 قدر بلید و عنود بوده باری مرحومه جد

رحمة الله عليها ذكر میکردند که پس از صدور حکم
 حسین خان هر کس هر اندازه نوشتجات تحصیل کرده
 بود بقیه بقیه می آورد در دالان طولانی که منزل
 حاجی میرزا ابوالقاسم بود می انداختند و می رفتند
 یک سمت حیاط تقریباً نوشتجات بود که روی هم
 گذارده شده بود تمام کاغذهای ترمه بزرگ بخط
 مبارک چلیپا مرقوم شده که هرگاه یک صفحه آن
 الان موجود بود کردها ارزش داشت تماماً
 تفاسیر و مناجات و خطب و مطالب علیّه حدیث
 حضرت خال عرض مینمایند که این نوشتجات را چنان
 میفرمایند اینها تمام کلام خداست بی احترامی
 نمیشود کرد بشوئید آبش را در چاه بریزید میفرودند

چهارطشت بزرگ گذارده من و والده و حر و عیال
 اخوی حاجی میرزا ابوالقاسم مثل آنکه دخت بشویند
 چهار نفر نشسته نوشتجات را درطشت میخستیم
 و میخستیم و آبش را درچاه ریخته و کاغذهای
 آنرا نیز درچاه می انداختیم باری پس از حرکت بگذر
 شیراز اجبأ حکمت کرده بآرامی و سکون رفتار
 مینمودند چندی دیگر خبری نبود تا واقعه جناب
 آقاسید یحیی دارابی و واقعه نیریز وقوع پیدا کرد
 سابقاً عرض کرده که جناب آقاسید یحیی و حید
 از طرف بوانات بیزد حرکت فرمودند لازم آمد
 مختصراً از توقف در نیردشان در این اوراق معروض
 دارم که مطلب اینترمانند البته تفصیل توقف و وقوعات

بزدرا در تاریخ یزد نوشته و یا خواهند نوشت
پس از آنکه حضرت وحید مصدق و مدعی شدند
حسب الامر مبارک مرخصی حاصل کرده برای هدایت
عباد و اعلاء کلمة الله و تبلیغ امر الله بسمت یزد
ره سپار گشته و در اوایل دران میز تا چندی
بجو حکمت در محافل و مجالس با اشخاص کامل و فاضل
اظهار و ابلاغ امران حضرت را می نمودند و در آخر بمقام
عشق و مستوری نیا میزد بهم و بکلمه
عشق و ناموس ای پادریا رنیت

بودر ناموس ای عاشق ما نیست

بیان امر حق را بر سبیل صراحت می فرمودند
و جمع کثیری نیز مهتدی گشتند و جمعیت وافری هم

اظهار ارادت و محبت میکردند ولیکن بمقام یقین و بامان
 ثبات و تمکین نرسیده بودند تا آنکه بواسطه مفید
 حاکم یزد از واقعه مطلع میگردد و بر خود ترسیده
 جمعی را بدستگیری ایشان میفرستند در میان نزاع
 جزئی وقوع یافته لهذا حاکم مصمم تهیه نزاع و
 گرفتن ایشان را فراهم می آورد جناب آقا سید محیی
 نیز با جمعی از اصحاب و احباب بقلعه یزد تشریف
 برده ملازمان حاکم اطراف قلعه را محاصره نمودند
 و بنای قلع و آشوب را گذارده تا کار بجاده و مدافع
 کشید و در بین منازعه قریب بسی نفریاز یازاد تر
 از اتباع حاکم و اشرار و الواط کشته میشوند
 و هفت نفر هم از اصحاب و اصحاب جناب ایشان

شهید میشوند چندی هم در قید محاصره بودند
 بعد از آن بعضی از اصحاب تاب و تحمل بلاء و طاقت و آید
 نیاورده متفرق شدند (لهذا آن جناب عزیمت
 شیراز را نمودند) و بای شبی فرمودند اگر کسی میتواند
 اسب را بیرون ببرد من بجهت دفع این حادثه خود را
 بجای دیگر میسازم بدینود حسن نامی که مدتی بخدمت
 گذاری جناب ایشان اشتغال داشت و در مراتب
 خدمت نهایت صداقت و شرایط ادب و خلوص
 نیت را موعی میداشت و در آن مدت خارق العاده
 و حالات عجیبه از آن بزرگوار مشاهده نموده بود
 عرض کرد که اگر اذن میدهید من اسب را بیرون میبرم
 فرمودند تو را میگیرند و میکشند عرض کرد در سبیل

محبت از جناب سهل است و بغیر از این همه مقصودی
 ندارم اذن دادند در خارج قلعه چنانچه فرموده
 بودند این جوان را گرفته نزد حاکم بردند حکم کردند
 او را بدهن توپ ببندند پس از آنکه خواستند
 مشغول شوند آن جوان گفت خواهش دارم روی
 مرا بتوپ ببندید تا تماشا کنم و ببینم که چگونه آتش
 مینند توپچی‌ها و اهل سیر و تماشا کلا از استقامت
 و سرور او متحیر بودند قوت ایمان و استعداد
 و استقامت فراوان می‌خواهد و می‌باید تا شخص در
 همچه حالتی مسرور و مشغوف باشد خلاصه
 از جناب بایک نفر دیگر از قلعه بیرون آمده عازم
 شیراز شدند و از آنجا بنیر نیرت شریف بردند

در معادله هر یک از اوقات ۲۰ الی ۳۰ ساعت مجموعاً به اتفاق به سرور رسید

بعد از حرکت آن جناب حاکم مسلط بر اصحاب ایشان شد X

چند نفر را گرفت و گشت و ما بقی دیگر با ذیبت‌های

مختلفه مبتلا نمود و مبلغی بر رسم جرمیه از ایشان

دریافت داشت الحاصل بعد از آنکه آن جناب

وارد نیریز گردیدند چون در آنجا عیال داشتند

و مخلصین ایشان در آنجا بسیار بودند بعضی

از اهل آنجا مصدق شدند و برخی معروض و جعی

متحیر و متوقف بودند حاکم آنجا با وصف آنکه

در سابق با ایشان زیاد اظهار ارادت و خلوص

نیت مینمود همین که دید فساد میشود و از حکمرانی

آنجا منفصل میگردد خدمت ایشان پیغام فرستاد

که مصالحت شما را در ماندن در این صوبه نمیدانم

صلاح در آن است که مجدداً بجای دیگر سفر فرمائید
آن جناب جواب دادند که من پس از چندی بجهت سرکشی
و دیدن اهل و عیال خود آمده ام و تا کسی کاری و رجوعی
ندارم شمارا چه بر این واداشته است که بعوض حیثیت
و منظور داشتن حقوق سابقه مرا بخارج شدن
از خانه و آشیانه خود امر میفرمائید و از خدا
نمیترسید و از جده حیا نمیکنید چون حاکم دید
اعتنائی بحرف او نکردند و جواب سخت دادند در
مقام فساد و عداوت برآمد و اسباب کدورت
و خصومت چید و از هر سلسله و طایفه هر کس
که بیشتر ضرور و مفضل بود با خود شریک و سهیم
نمود و در صد شورش و بیرون کردن آن جناب

برآمد چون جناب وحید چنان دیدند مسجد شریف
 بردند بعد از آداء فریضه منبر شریف فرما شدند
 باین مقوله موعظه فرمودند ای مخلوق من همان شخص
 نیستم که بدون اجازه من در مسائل دینیّه خود عمل نمیکردید
 و در امورات ضروریّه و لازمه خود در اصول و فروع
 و سنن مذهبی قول مرا بودیگران ترجیح میدادید و
 برون اعتقاد و اجتهاد این جانب عمل میکردید
 چه واقع شده که اکنون در صد غناد و عداوت بر
 آمده اید کدام حرام را در شریعت مطهره حلال
 کرده و کدام حلال را گفته ام حرام است که بی جهت
 نسبت کفر و ضلالت میدهید اکنون من در میان
 شما مظلوم واقع شده ام بواسطه آنکه حرف حق گفته

و بر سبیل صدق و درستی محض تنقیظ و آگاهی شما سخن
رانده و از فرط دلسوزی و خاطر خواهی طریق هدایت را
از شما مخفی نداشته ام در این صوت هر کس از من اهانت
کند و یا آنکه یاری نماید صریحاً بدانند که آنچه میکنند
در حق جد بزرگوارم کرده است پس از اظهار اینگونه
فرمایشات بعضی محزون شدند و برخی بشدت گریستند
و عرض کردند که کافی السابق در طریق عبودت و ارادت
کیشی خود باقی و برقراریم و آنچه بفرمائید عین
حقیقت و صرف صدق و صلاح را در آن میدانیم خلوت
جناب و حید از مسجد بیرون آمده از شهر خارج ^{شدند} میشوند
و در طلع محروبهائی که در آن حوالی بوده ^{در آن} لا بداً وارد
میشوند و اصحابی که در خدمتشان بوده زیاده

از هفتده نفر نبودند بعد از تشریف بردن ایشان هم
بازار باب کینه و فساد دست از قفسه انگیزی برنداشته
با حقیقت کثیری از عقده ایشان رفتند و بهر طرفی شتافتند
تا ایشانرا در آن قلعه محروبه یافتند اطراف قلعه را محاصره
نمودند و بنای محاربه را گذاشتند پس آن جناب فرمودند
که هفت نفر جهت مدافعه بروند تفصیلی در ترتیب
جنگ ایشان فرمودند که هر کس از فلان طرف برود
آسیبی باورسیده شهید خواهد شد و اگر از فلان
جانب برود سالمآ مراجعت میکنید نوجوانی بود پیر
بنیکی فطرت و حسن طینت آراسته برخواست عرض کرد
تمنا دارم که پیش آهنگ قافله مظلومان شوم و بر سایر
شهدا و رفقا در شهادت سبقت جویم آن جناب

روی او را بوسیدید در حقیقت دعا فرمودند حضرت
از قلعه بیرون آمدند بچاک خود را بطرف مهاجمین
رسانیدند و چندان طوی نکشیدند که آنها را متفرق
و آن جوان یزدی بطوری که آن جناب فرمودند و خود
نیز درخواست کرده بود شربت شهادت نوشید
و از قید کید این عالم رهید و بعالم جاودانی
زندگی ابدی رسید طوبی له و حسن مآب
و تقیّه دیگر بفیروزی مراجعت کردند و
خلال احوال نواب و الا شافره فرهاد میرزا
از دار الخلافه طهران بفرمانفرمانی فارس نامزد
شده وارد شیراز گردیدند این مقدمه را بعض
ایشان رسانید فوراً جمع کثیری از عساکر جنگی

ترتیب داده بسرکردگی محمد علی خان دیوان بیگی
ابن حاجی شکر الله خان نوری و مصطفی قلنجیان
سرئیب قراگوزلو بدستگیر نمودن و اسیر کردن
حضرات مأمور و روانه کردند این جمعیت وقتی
که بجوالی قلعه رسیدند جمعیت آن جناب بهفتاد
نفر رسید و چند دفعه هم در میان ایشان
منازعه واقع شده و هر دفعه شکست بطرف
مقابل داده فتح و غنیمتی هم بدست اصحاب و احباب
اقامه بود حضرت احباب هم در این حین چون
فتح و ظفر را شامل حال خود دیده و خوارق عاداتی
از حضرت وحید مشاهده کرده برخلاص نیت
وثبات و استقامتشان افزوده و در مقام بذل

جان و مال بنهایت استقامت ثبات قدم را داشتند
 چون وقایع شهادت خود را با جفا مکرر فرموده
 بودند همگی در سبیل رضای محبوب دست
 از جان و جمیع تعلقات دنیوی شسته و انظار
 شهادت را داشتند و حضراتی که بگرفتن ایشان
 آمده بودند آنچه سعی و اهتمام نمودند بقلب
 برایشان غالب نیامدند و ظفر نیافتند از محاربه
 مایوس شده ابواب مکر و حیل را گشودند و
 عریضه خدمت حضرت وحید عرض کردند و اظهار
 تحیر در امر ایشان نمودند و عذر خواهی از گذشته
 کردند و مراتب طلب و تقصیر خود را اظهار داشتند
 استدعای هدایت نمودند و کلام الله را مهر

کرده فرستادند و قسم‌ها یاد نمودند و خواست
کردند که شما بیرون تشریف بیاورید انچه بفرمایید
اطاعت میکنیم لهذا آن جناب محض رعایت احترام
قرآن مجید که مهر کرده بودند مصمم بیرون
رفتن شدند حضرات اصحاب اطراف ایشان را
گرفته عرض نمودند ما متیرسیم و خوف داریم
از بیرون تشریف بردن شما زیرا که این جماعت
از اهل کوفه بی وفاتر میباشند اعتماد برسوگند
و میثاق ایشان نیست و بقول ایشان نشاید معتقد
و مطمئن گردید آن جناب فرمودند که والله بیوفائی
و سست عهدی و نقض پیمان ایشانرا معاینه نمی‌کنم
و میدانم چنانچه جد بزرگوارم میدانست بیوفائی

اهل کوفه را و لکن چکنم با تقدیرات الهی و تدبیرات ایشان
بموجب نوشته باقران مرمود که فرستاده اند تکلیف
آن است محض اتمام حجت بر و شماها باشید تا آنکه
نوشته من بشما برسد پس آن جناب سوار شدند
و با اجاب وداع کرده فرمودند انا لله وانا الیه
راجعون اصحاب گریستند گریستن شدیدی آن جناب
وارد اردو شدند و در منزل ایشان نزول فرمودند
قائدین اردو نهایت عزت و احترام را مرعی و معمول
داشته آن شب را بصحبت های متفرقه منقضی گردید
و قرار گذاشتند که روز دیگر صحبت را تمام کنند و
قراری فیما بین آن جناب و خودشان بدهند چون
صبح شد آن جناب خواستند از چادر بیرون بیایند

ملازمان ما نعت نموده گفتند اذن ندارید خارج
 شوید از جناب دادر همان چادر حبس کردند همین که
 این خبر با جناب وفادار میرسد بی اختیار از قلعه
 بیرون آمدند خود را بقلب اردو زده نظم اردو را
 بفاصله کمی بهم زده سر کرده های اردو از علائمه
 آن هنگامه سراسیمه شدت از جناب رفته عرض
 مینمایند مگر نه آخر شب با آن جناب قرار مصالحه و
 مشارکه گذاشتیم ایشان جواب فرموده بلی ولی آن
 حرکت صبح شما باعث مدافعه شد گفتند ما اطلاع
 نداشتیم و ابداً راضی بان حرکت نبودیم چون بعضی اشخاص
 که از اقوام و اقارب ایشان در این اوقات به قتل رسیدند
 محض جهالت و نادانی بیرون اذن و امضای ما در صد

بی احترامی برآمده اند چون شما بزرگوار و صاحب رحم و قوت
هستید باید خطاهای ایشانرا عفو فرمائید از جناب
جواب دادند اکنون مقصود چیست خواهش کردند
که با صاحب بنویسند قلعه را تخلیه نموده هر کدام
بمنازل خود مراجعت کنند تا اهل اردو مطمئن شد
مانند اطمینان حاصل نموده پس از آن هر قسم بفرمائید
قراری در کار بدهیم و حسب الامر ان جناب زقار کنیم
ان جناب لابد با صاحب قلعه مرقوم داشتند که در
هر حال باید راضی بقضایای الهی باشید و علی العجله
چاره جز این نیست که اسبابهای خود را بردارید و آنچه
غنیمت آورده اید کماکان بگذارید و بخانه های
خود معاودت نمائید تا خدا چه خواهد و ان اصحاب

بیچاره ناچاراً طاعت نموده روزانه دیگر بخانه های
 خودشان رفتند بعضی رسید معوضین و معاندین
 ریختند بخانه های آنها همه را فرداً فرداً دستگیر کردند
 و جمیع اموالشان را بغارت بردند و خانه های ایشان را
 خراب کردند و هگی را دست بسته با غل و زنجیر بارید و
 آوردند شخص نزدی از اصحاب در خدمت جناب وحید
 بوده و بسیار در یزد و نیریز خدمت بان جناب نموده
 بود و در سبیل رضای ایشان صدمه ها کشیده
 و بمقام علیای تجرید رسیده و در طریق بندگی و
 عرفان خدا از جمیع اسباب و اوضاع ملکی و مایملک
 خود چشم پوشیده بود جز در آن شد که میر غضب
 از شهر بجهت شهید کردن آن سید بزرگوار آمد است

بنای نوحه و ندبه گذاشت ان جناب فرمودند که این
 میرغضب قاتل من نیست قاتل تو است قاتل من فردا
 خواهد آمد چون فردا شد نماز صبح را بجا آورد
 ساعتی گذشت فرمودند قاتل من ^{آیند} وارد شد چند
 طول نکشید که یک دسته فرارش از جناب ^{آیند} شخص
 یزدی را از چادر بیرون برده و آن جوان را چنان
 که فرموده بودند میرغضب شربت شهادت
 چشانید همینکه میرغضب چشمش بان جناب
 افتاد گفت من از روی رسول خدا ص حیا میکنم
 و ابداً اقدام بکشتن فرزندان او نخواهم کرد
 و آنچه رئیس اردو عقب کرد و اصرار نمود قبول
 نکرد پس شخص دیگر که دو برادرش در ابتداء ضاعه

کشته شاه بود و عدوت زیاد داشت گفت من
 می‌کشم پیشالکران جناب را با زکرده بگردنشان
 انداخت و شروع نمود بکشیدن و سایرین هم
 ان قدر سنک و چوب جسم مبارکش زدند و بقدر
 در آن صحرای بلین طرف و آن طرف کشیدند که شاهها
 بلند پرواز و وحش بشا خسار جان پرواز کرد
 سر مبارکش را از بدن جدا (سور حضرت وحید را
 در مقامی سابق تبرکه و مشهور بسید بوده
 در زیرشالوده دفن نمودند) کرده پوست
 سردا کردند و گاه پر نمودند و با بعضی سرهای
 دیگر با جمعیت اسرا عازم شیراز شدند و کیفیت
 فتح و نصرت خود را بنواب فرهاد میرزا اظهار داشتند

و روز ورود خود را معین نمودند و در آن روز ورود
معین که اسیران را وارد مینمایند شهر را این نسبت
مردم مشغول عیش و عشرت گشتند و اغلب ^{اهل} شهر
تماشای اسرا و استقبال عساکره منصوبه و مأوردین
نصرتین از شهر بیرون رفتند از قراریکه نقل مینمایند
کوچک علی بیگ نامی که کدخدا و مباشر ایل باصری
بوده مذکور نمود که بعد از شهید کردن آن جناب
آمدند شتر ایل ما بگیرند که اسرا را اسوار شتر ^{هسته}
نمایند من از این فقره مکرر بودم و تمرد حکم حاکما
هم نمیتوانستم بکنم لابد شبانه از اهل اردو
جداشده بشیر آمده که لا اقل در میانه ایل خود
نیاشم و محتمل تعذبات تشون نشو بینم فرسنگی

شیراز که رسیدم قدری خوابیده و رفع خستگی
 نمودم و قتیکه بیدار شدم دیدم اهل شیراز
 فوج فوج با سازنده و نوازنده از شهر بیرون آمدند
 و در هر گوشه و سوراخی جمع نشسته و با زنان
 فاحشه جشنی و عیشتی دارند و از هر طرفی عریضه
 مستی و نوشانوش شراب و بوی کباب و صدای
 تار و رباب چند بلند بود فوق العاده متحیر شدم
 و بهمان حالت حیرت وارد شهر گردیدم بعد از
 ساعتی دلم طاقت نیاورد گفتم بروم بیرون شهر
 ببینم چه خبر است از دروازه بیرون آمد اوضاع
 و جشنی دیدم که تا آن وقت ندیده بودم جمیع مردمان
 بازنهای فاحشه مشغول لهو و لاهب و عیش و طرب

بودند قدری گذشت دیدم قریب چهل نیجاه نفر زن
 جمیعاً را سوار شترها نموده و سرهای بریده بسیار
 از مردان بنیزه زده و نگاه داشته بودند تا وقتیکه
 مردمان اطوار و اوضاع را ندیده بودند بعیش و
 شادی مشغول بودند همین که چشمشان بان سوار
 بریده ^{بریده} سرنیزه و اسرانی که سوار شتر برهنه شده
 بودند افتاد آن وضع و حالت را مشاهده کردند
 بی اختیار بنای گریه و ضحک گذاشتند و بهمان احوال
 حضرات اسراراً وارد بازار نمودند تمام بازارها را
 زینت و آئین بسته بودند با وجودیکه از بازار تارک
 حاکم چند راهی نبود از بس تماشائی جمع شده حضرت را
 عمداً معطل کرده بودند بعد از ظهر وارد بعزازت

دولتی شدند نواب شاهراده مجلس عیثی در کلاه فرنگی
 باغ چیده خود روی صندوق نشسته و سایر
 اکابر و اعیان شهر ایستاده در حرات دیگر کلاه
 فرنگی پرده چپوری کشیده اهل حرم بجهت تماشای
 پشت پرده آمده بودند که اسرار ابا ن حالت بانقاره
 و شیپور وارد باغ کردند و بحضور شاهراده تاجاد
 آوردند محمد علیخان و میرزا نعیم و سایر سرکردگان
 غدههای خود را ملیش کردند و تعریف از فتح بیانند
 نمود میکردند نصرت و پیروزی خود را با قسام مختلفه
 و انواع مشاطگی ها بنظر شاهزاده تاجاد جلوه
 میدادند و ایشان هم از اسم و رسم خوانواده
 اسرار استخبار می نمودند که این کیست و آن کدام است

جمیع اسرازن بودند الا یک نفر طفل بسن پنج سال
 که در میان ایشان بود پسران حضرت را از حضور
 مرضی نموده و در کاروانسرا خرابه فی درخاج
 شهر که از بناهای کریم خان زند بوده منزل دادند
 و در آن شب که بخانه اصحاب ریختند و بنای گرفتند
 ایشانرا گذاشتند دوازده نفر از اجاب بسمت
 اصفهان فرار نمودند در حوالی اطراف اصفهان
 دستگیر کرده بشیر آوردند شهید کردند
 در حله ثانی بعد از دو سال باز نزاعی طوکانی
 عجب تر با اجاب کرده مدتها آن مظلومان با عیال
 و اطفال در میان کوه ها از کثرت ظلم و ستم فراری
 و ستواری بودند تا آنکه پسران اجتماع عساکر بسیار

زد دولت و ملت داخل و خارج بنای مناقشه را مینماید

لا بد آن مظلومان مشغول مدافع میگردند و موجات

عظیمه از انجماعت قلیله متحصنه در جبهه و مجامع آنها

فوق العاده از آن همه ظاهر میگردد مدتی دعوی

ایشان و محاصره بکوه از اطراف بطول انجام میدو

دفعات عدیده که هفت نفر و نوزده نفر از کوه

پائین آمدند یا صاحب الزمان گویان بسرتوچخانه ریخته

توپچی را کشته توپ را گرفته بکوه بالا بردند سواد

تنه در غنق نموده صبح و شام آن توپ را بسمت آردند

می انداختند و گاهی هم از کوه بیعضی محلات نیریز

که مسکن اغدا و محاربین بوده شیخون زده مراجعت

مینمودند بجز تسلیم یا فرار احدى قادر بر مقاومت

نبود چون بشتر مایه این فساد و سبب شهادت جناب
 آقا سیدیحیی مظلوم در دفعه اولی زین العابدین
 خازن عالمه نیر فر بوده و عهد مکرواقرامات و فوجا
 و رتق و فوق اردو و جنک و سرداری عساکر مجتمه
 از ایشان بود و در فتنه اولی که جناب وحید شهید
 شدند بجهت حفظ حکومت و وحدت و پاسبان حقوق
 دولت و هم چنین در فتنه ثانیه هم ایشان سبب
 و علت محاربه و یأس حضرات از خانه و لانه و
 استحصان با اهل و عیال در کوه بودند در یکی
 از روزها که حاکم مغزی الیه در حجام بود
 حضرات ریختند حجام ایشانرا بقتل رسانیدند
 تا اینکه از شیر از حکم نواب مؤید الدوله طهماسب میرزا

که آن اوقات فرما فرمای قارس بوده پی در پی
 افواج با توپخانه مأمور شده متواتراً وارد میسند
 و در دامنه که نزدیک بکوه بود فرود آمدند با وجود
 زیادتی جمعیت اردو با زجرت توجه بسمت
 متحصنین و صعود بجبل نداشتند بلکه در همان
 محل که بودند از صد شیخون و هجوم عدّه قلیل
 از احباب آرام نبودند چنانچه مذکور شد که
 مکرر بار در ریخته و بسرتوپخانه آمدند توپچی را
 کشته با جمع دیگر مراجعت مینمودند تا آنکه
 توپ را بدوش کشیده بردند نزدیک کوه از آنجا
 که غرابه بالا خیرفت برداشته بدش و در میان
 بالای کوه کشیده بر تنه درخت قوی بجای غرابه

استوار مینمودند باری بعد از آنکه عساکر منصوره
 عجز خود را مشاهده نمودند با طرف نیریز و
 اصطهبانات و داراب حکم صادر نمودند که
 آنچه تفنگچی از ایلات و غیره ممکن است حاضر ^{شوند}
 و بقانون خودشان کوه را از اطراف احاطه نمایند
 و بالا روند غیر از عساکر منصوره و افواج مأموره
 تقریباً سه هزار سواره از اهالی فارس از ایلیات
 و غیره مجتمع شدند از جهات عدیه بکوه
 بالا رفتند حضرات اجزاء دامن همت بکمر زده
 دست انقطاع را از آستین تعلق بر آورده رجلاً
 و نساءً از هر طرف بجاهده و مدافعه مشغول
 شدند تا آنکه متدرجاً اکثری مقتول و قلیلی هم

بجهت تمام شدن سرب و بازوی دستگیر گشته
 پسران اهالی اطراف کوه را تصرف نموده جمعی
 از زنان بی شوهر غمخیزده و پریشان و پاره ئی از
 اطفال صفار را دستگیر نموده بار دو آوردند دیگر
 معلوم است که در آن حال بران جماعت نسوان
 و اطفال بی نوا چه وارد آمد پسران جماعت با طرا
 متفرق گشته اردو را حرکت داده با اسرا و سرها
 رجال بسمت شیراز حرکت دادند وارد شهر نمودند
 سرهای شهدا را حسب الاعرایالت بر سر ارمغان
 بجهت شهریار قاجار بصوب طهران از شیراز
 فرستادند چون باباده میرسد حکم دار الخلافه
 میرسد که سرها را بطهران وارد نکند سپس در باباده

دو س و ا مدفون نمودند که حالیه در آباده جای بسیار خوبی
شده و حفرة القدس بنا نمودند باری شنید نبیل
عالین او تاقی که از نیریز عبور میفرمودند از معین
که از ان ایام باقی بودند و اطلاع داشته و استماع
نموده در حقیقت جنات اول و ثانی بوده از همین
قراد است که معروض گشته باری اسراء مظلوم
نیز مدتی در کاروانسرا در نهایت مظلومیت
و پریشانی بودند تا آنکه اجباء که ان زمان در
شیراز بودند هر یک جمعی از آنها را نگاه داری
مینمایند و شوهر اختیار میکنند پس از چند
اسراء زنجان یعنی اهل بیت حضرت حجت آخوند ملا
محمد علی زنجانی که اسیر کرده طهران ببرند حسب الامر

ظاقان تاجار بشیر از می آوردند قضیه واقعه از این

زاد است بموجب مقوله ارشد صبیح حضرت

حجت موسومه بی بی رقیه که برای این عبد

نقل می فرمود ذکر کرد که پس از سیزده ماه که

خرب مظلوم با دولت مشغول مدافع بودند یک روز

صبح اهل بیت خود را تماماً احضار فرمودند آنها عباد

از سه نفر زوج دو نفر عقدی یکی متعه زوج متعه

اولاد نداشت یک نفر از دو نفر عقدی مادرها

بود که دارای شش اولاد بود پنج دختر و یک پسر که

اسامی آنها از این قرار است بی بی رقیه بی بی سار

بی بی ناطه بی بی صفیه بی بی حمیده میرزا حسین

یک نفر زوج عقدی دیگر دارای یک نفر اولاد مذکور بود

مستمی با صد آن طفل دو سال داشت در بغل مادر خو
 بود همه حاضر شده نصیحت فرمودند باین عناوین که باید
 شماها از سایر فحقوق ممتاز باشید از هر حیث شباهتی
 با سایر نامن نباید داشته باشید باید دارای عفت
 و عصمت و زهد و تقوی و دیانت و اعانت باشید
 اعمال شما شهادت دهد که مؤمن و اصحاب ما هستید
 هر گاه چنین باشد خداوند علی اعلی از شما راضی و روح
 من از شما شاد و خورسند خواهد بود زیرا که
 شهادت من حتمی الوقوع است من شهید خواهم
 شد شما نیز از من مایل هستید شهید شوید
 و یا سیر هر کدام را که مایل باشید خداوند برای شما
 تقدیر خواهد کرد این عنوانها را مفصل فرمودند

آن عیال کوچیک که دارای یک طفل صغیر بود عرض منبیا^ص
 من مایل هستم شهید شوم که در هر عالمی از عوالم که
 شما هستید با شما باشم فرمودند چون مایل و
 داغ بر شهید شدن هستی برای توشهادت
 مقدر شده والدۀ ما عرض کرد که اسیری اجزش زیاد
 تراست زیرا که اهل بیت نبی اکرم یعنی عیال و اطفال
 حضرت سیدالشهدا را اسیر کردند از شهری بشهری
 و دیاری بدیاری بردند من مایل هستم که اسیر
 شوم فرمودند برای تو و اولاد های تو اسارت تعدی
 گذشته بعد فرمودند امروز آخرین روز زندگانی
 من در این دار فانی است پس از آنکه من شهید شدم
 جسد من را بلباس جلواستنائۀ اطاق دفن نمائید

و توکل با قادر متعال داشته باشید پس از آنکه فرمایش
 ایشان با تمام رسید از طرف اعدایک تیر کلوله توپ
 می آید از زن با طفلی که در بغل داشت شهید میشوند
 امر میفرمایند جسد آن زن با طفلش را در یک جا
 دفن مینمایند طولی نمیکشد کلوله دیگر آمده میخورد
 بحضرت ایشان بضرب صاص شهید میشوند بموجب
 فرمایش خودشان اصحاب جنازه ایشان را مقابل استانه
 در اطاق مدفون میسازند پس از آنکه اعدا ملتفت شده
 که حضرت ایشان شهید شدند اطراف اصحاب را محاصره
 کرده تمام را دستگیر مینمایند در جسد جنازه ایشان
 برآمده مدفون را پیدا کرده جنازه را بیرون آورده انگشته
 الماس درشتی دستشان بود انگشت را قطع کرد .

انگشتر را بیرون می آورند و ماهی که عبارت از پنج نفر
 همیشه و یک برادر و دوزن که یکی مادرها و دیگری
 عیال منقطعه ایشان بود دستگیر مینمایند و تمام
 اموال را غارت و املاک را ضبط مینمایند و پس از
 فراغت از اعمال یک دسته شتر مال خود را با ساربان
 حاضر کرده تمام را سوار شتر کرده بنهایت ذلت از
 زنجان حرکت داده بسمت طهران روانه مینمایند پس از
 ورود بطهران تفصیلاً با عرض شاه تاجار میسازند
 که باین ترتیب اسیر کرده وارد دار الخلافه نمودند شاه
 حکم مینماید که در طهران نمانند برای آنها کجاوه تدارک کرد
 بنهایت عزت آنها را روانه فارس نمایند پس از حکم شاه
 کجاوه یار و پوش ممتاز و چند نفر مستخدم گذاشته که ملزم

خدمت باشند آنها را باین قسم حرکت بشیرز میدهند
 ورود بشیر از در خارج شهر در کاروانسرای شاه
 میر علی حمزه که از بناهای مرحوم کریم خان زند بوده
 منزل میدهند پس از دو روز از طرف والی بموجب حکم
 دولت نزدیک ارتک ایالتی بلیتخانه اجاره کرده آنها را
 در آنجا منزل میدهند و حقوق دولتی مستمری نیز
 برای معاش آنها مقرر میدارند چندی میگذرد
 صبا یا بجزر شد میرسند هر یک شوهر اختیار
 مینمایند یک نفر از صبا یای که موسوم بصفیه بوده
 مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک بنکاح دائمی
 اختیار مینماید و میرزا حسین خان اخوی از مکره و نیز
 از مستخدمهای مقرب قرار داده بدین واسطه از صد

شهادت حضرت اعلیٰ روح العالمین لدمه اکرامه فداه خیر
صعود حاجی میرزا جواد توام بشیر از میرسد مشغول
تغزیه داری و سوگواری می‌شوند جناب حاجی میرزا
ابوالقاسم پس از زیارت مکه و عتبات ورود بشیر از
که میفرمایند آن وقت فارس قدری سکون پیدا کرده
این گفتگوها از السن و افواه خارج شده بود باری
پس از شهادت حضرت اعلیٰ روح ماسواه فداه جمال
اقدس اجمعی جل ذکره و ثنائیه پس از قضایا و صدقات
طهران که البته تفصیل و قوعات را در تاریخ طهران
نگاشته اند روز پنجم جمادی الاول ۱۲۶۹
ورود بدارالسلام میفرمایند و از آنجا الواح شریف
بامضا مبارک ۱۵۲ که بها باشد با طرف

و کتاف ایران بواسطه اشخاص امین ارسال میگشت
از جمله جهت فادس بافتخار و دوقه علیا حرم حضرت اعلیٰ
علیها بهاء الله و عنایت نازل در آن وقت احدی
از فامیل افنان ایمان نداشت که محرم و از حضرت حرم
باشد بدین جهت حضرت حرم در صد گفتگوی و
مذکره با مرحوم والد نگارنده این اوراق جناب افنان
اقامیز آقا که از لسان جمال قدم بموجب بیک طغرا لوح
مبارک که میفرماید انا سمیناک فی هذا الحین
بنود الدین که سن ایشان آن وقت ^{۱۳۳۰} یازده سال و هجده
زاده خود بود مشغول صحبت امری میشوند ایشانرا
تبلیغ میفرمایند از اثر انقاس قدسیه حضرت حرم
بسن صباوت بقسمی مشتعل و مغزوب میشوند که خوداری

نداشته در نهایت رشادت و شجاعت مشغول صحبت
 و تبلیغ میشوند ابتدا بوالد خود جناب اقامیر زازین
 العابدین که ایشان با مرحوم اقامیر محمد رضا والد ماجد
 حضرت بنی اعمام بودند و نسبت نزدیک داشتند
 می پردازند والد خود را تبلیغ میفرمایند پس از تکمیل
 حال روحانی والد می پردازند بوالده خود که اخت حرم
 باشند ایشانرا نیز تبلیغ میفرمایند از حیث
 داخله منزل راحت میشوند و طرف عرایض حضور
 مبارک بدو السلام مرحوم والد بودند و الواح
 شتی بخط مبارک حضرت عبدالبهاء بافتخار ایشان بار
 و صادر که الحال در جعبه نوشتهات موجود و لحاظ
 عنایت متوجه ایشان بوده در آن وقت دو عریضه

یکی مرحوم والد اقامیرزا اقا نورالدین و دیگر مرحوم اقامیرزا

زین العابدین و الدشان بخصوص مبارک عرض و اذن

حضور و تشرف استدامیکنند و و طفرالوح

امنع اقدس بخط مبارک حضرت عبدالبهاء نازل جواب

مرحوم اقامیرزا زین العابدین را پس از عنایت زیاد مینفرماید

اذن حضور خواسته بودید قبل از آنکه این مکتوب بشما

برسد شما بما خواهید رسید و در جواب مرحوم

والد جناب اقامیرزا اقا پس از عنایات و شؤونات عبرت

میفرمایند اذن حضور خواسته بودید در ظهور

بعد مشرف خواهید شد پس از آنکه الواح مقدسه

میرسد مرحوم اقامیرزا زین العابدین صعود فرموده

بودند که اشاره مبارک در لوح واضح و مبرهن

میشود که فرموده بودند قبل از اینکه مکتوب بشما برسد
 شما با خواهید رسید مرحوم والد میفرمودند
 پس از زیارت لوح مبارک حیدران شده که میفرمایند
 در ظهور بعد مشرف خواهی شد باری پس از
 تبلیغ مرحوم والد و والدشان بنای صحبت را
 با حضرت خال حاجی میرزا سید محمد کامیگنداند مخصوصاً
 روزی جمعیتی در خدمت ایشان بودند این عبد و
 اخوان همه بودیم تفصیل صحبت داشتن با حضرت خال را
 بیان میفرمودند و آن حکایت از این قرار است میفرمودند
 ابتدا که مشغول صحبت بودم حضرت خال زیاد استیجاب
 میفرمودند و من بادآه و براهین اثبات میکردم
 تا چندین جلسه بطول انجامید روزی از روزها من

مشغول صحبت و نهایت جدیت را داشتم ایشان در
 نهایت استعجاب فرمودند اما میرزا آقا میخواهی بگوئی
 یعنی همیشه زاده من قائم آل محمد است من عرض کردم
 اگر باشد چه میشود باز استعجاب کرده فرمودند
 خیلی غریب است عرض کردم غرابی ندارد ایشان متفکر
 گشتند من از تفکر ایشان متبسم شدم فرمودند
 فرمودند چرا میزند عرض کردم جسارت است نمیتواند
 عرض کنم فرمودند خجالت ملکش بگو عرض کردم حال که
 میفرمائید بگو عرض مینمایم فرمایستی که جناب عالی
 فرمودید بعین عبارتی است که ابولهب گفت او هم
 گفته ایا ممکن است برادر زاده من پیخبر شود آنشد
 حال شاهد تحقیق فرمائید جو یا شوید این شمس از خانه

شما طالع شده و این نور از منزل شما هویدا گشته
باید افتخار نمائید استعجاب نکنید دودی بخوبی خداوند
قادراست که همیشه زاده شما هم قائم آل محمد ^{کبره} باشد
دست خدا بسته نیست یدالله ملبسوه بعد جناب
خال فرمودند نور چشم عجب جواب دندان شکنی بمن
دادی دیگر جواب ندارد حال تکلیف من چیست
عرض کردم تکلیف شما این است اولاً بر شما واجب است
سفری بعنوان زیارت عتبات و ملاقات علیا محترمه
همیشه خود (یعنی والدۀ حضرت که پس از شهادت
بعثت تشریف فرما شده در آنجا مهاجر شده بودند)
بنمائید ثانیاً ایشان یعنی (جمال مارا) در بغداد
تشریف دارند چند روزی توقف فرمائید اشکالات

خود را سؤال نمائید کوشش کنید سعی نمائید متوکلانه

علی الله امیر است رفع حجاب شده بشریقه ایما

نائیل گردید لیس لانسان آلاماسعی پس از استماع

این عرایض فرمودند بد نیگوئی بقلیم اثر کرد باحو

خود حاجی میرزا حسنعلی که آن وقت درین در مشغول

تجارت بودند عرقوم میفرمایند که من خیال شرف

عبات و ملاقات علیا محترمه همیشه را دارم هرگاه

شما نیز مصمم میباشید شیراز آمده با تفاق حرکت

نمائیم جناب حاجی میرزا حسنعلی پس از ملاحظه خطا حوی

خود مرقوم میدارند که من هم حاضر تشریف داشته

حرکت نفرمائید شیراز آمده در خدمت شما بعبات

مشرف خواهیم شد لذا جناب حاجی میرزا سید محمد

تدارک خود را دیده منتظر ورود حاجی میرزا حسنعلی
 میشوند. پیرایت ماه حاجی ورود بشیر از کرده با اتفاق
 اخوی خود حاجی میرزا سید محمد حرکت بسمت بوشهر
 و عبات میفرمایند جناب حاجی میرزا سید محمد خیال
 ضمیر خود را در بین راه با خوی خود اظهار نمیدارند
 تا ورود بداد السلام در بغداد خدمت حاجی میرزا
 حسنعلی اظهار میدارند که مقصود کلیه این سفر برای
 تحقیق و تفحص مطلب دینتی و مذهبی خود از شیراز حرکت
 کردم و در ضمن هم تشریف بعبات ملاقات همیشه
 هرگاه شاهم حاضر هستید همراهی نمائید در بغداد
 چندی توقف داشته خدمت ایشان تشریف حاصل
 کرده تحقیقات بعمل آورده پس از آن عازم عبات شو

جناب حاجی میرزا حسنعلی مجرد شنیدن مطالب برآشفته
 شده متغیر میگردد با وجودی که حاجی میرزا سید
 محمد حسنین بزرگتر بودند درستی کرده میگویند
 آنی توقف نکرده و نخواهم کرد این مطالب و مذاکره
 نخواهم بشنوم همان روز حاجی میرزا حسنعلی
 حرکت مینمایند و جناب حاجی میرزا سید محمد توقف
 میفرمایند و در صد ملاقات جناب حاجی سید
 جواد کربلائی که ذکر خیر ایشان در جزوات اول تاریخ
 گشته برمی آید ایشانرا ملاقات کرده عنوان میدادند
 که مقصود این سفر من بدارالسلام شرفیابی حضور
 مبارک حضرت ایشان است و تحقیقات پاره‌ی مطالب
 دینیّه شما که حضور مبارک معروف و مشرف میسوزند

عرض نموده پس از اجازه وقت تشرف را تعیین فرمائید
جناب حاجی سید جواد نظر با شنائی و دوستی که
با خال داشتند و در آن وقت مؤمن و موقن بودند
زیاد از حد خوش وقت از قصد حاجی میشوند و اظهار
تشکر و امتنان از حضرت خال میفرمایند همان وقت
حضور مبارک جمال اقدس ابھی مشرف شده عرض
مینمایند که جناب حاجی میرزا سید محمد دومین خال
حضرت اعلیٰ روح ماسواه فداه از شیراز تشریف
فرمای دارالسلام شاه مایل شرفیابی حضور مبارک
میباشند اجازه حضور میخواهند از طریق فضل
و عنایت اظهار بشاشت فرموده وقت تشرف ایشانرا
تعیین و اجازه میفرمایند که با اتفاق حاجی سید جواد

مشرف میشوند باری پس از تشریف و درک فیض حضور
 مبارک و عنایات لایحسی پاره‌ئی عرایض که دلیل بر اثبات
 ظهور قائم و اجازات قبل که عقیده واسخه قلبی شان
 بوده عرض مینمایند در جواب پاره‌ئی از مطالب
 ایشان جواب میفرمایند بعد عنایتاً للجموعه میفرمایند
 شما آنچه از این قبیل مطالب در نظر دارید در جزوه
 بنویسید تا جواب شافی کافی متقن مرقوم گردد
 جناب خال زیاد از حد از عنایات مبارک مشعوف
 شده پس از مرخصی از حضور مبارک مشغول عریضه
 وانچه مطالب غامضه که دلیل بر حجت و شئون قائم
 موعود در نظر داشته مفصلاً عرض و تقدیم
 مینمایند کتاب مستطاب ایقان که آن زمان موسوم

Kutabi-Khan
alled
Khalaviy

تخالوئیہ بود اقتضاداً حضرت خال نازل و صادر میگردد
 و حضرت خال غنایت میشود * ان کتاب مستطاب ایقان
 این عبد نزد صبیئہ حضرت خال والدہ مرحوم حاجی میرزا
 علی زیارت کرده تمام کتاب ادا اول الی آخر بخط مبارک
 حضرت عبد البہاء ارواح العالمین لرسمہ الاظہر فرما
 میباشد فقط در چند جا حاشیئہ کتاب را جا مال افتد
 ابھی جل ذکرہ شرحی بخط مبارک مرقوم و تصحیح
 فرمودہ اند کہ الحال آن کتاب مستطاب پس از فوت
 ان علیا مخذره نزد صبیئہ مرحوم حاجی میرزا علی عیال
 مرحوم حاجی میرزا حسین علی زیدی عمومی میباشد باری
 پس از زیارت کتاب کہ جواب سنوالات ایشان بودہ
 مؤمناً موقناً بعقبات تشریف فرما شدہ پس از درک

x
 *
 (بدین ترتیب کہ زبان مولی حضرت خال است کہ از زبان و بیان تعارف خارج و در
 او بزرگیم بمقتضای خود ہر شہر شہر خرم اروز کہ با فقط رہ بعد از گذر

ملاقات همیشه خود که والد حضرت باشند مراجعت
تشریح میفرمایند اجاباً همت حضرت خال مشرف شده
درک فیض مینمایند مرحوم افنان اقامه را اقامه فرمودند
که پس از آن که همت خال مشرف شدم زیاد از حد اظهار
تشکر و امتنان فرمودند و اظهار داشتند فرزند
هر چند بر حسب سن فرزند من محسوب میشوی اما
در مقام روحانیت حتی پدری بمن دارید زیرا که هرگاه
بواسطه اصداد و ابرام شما نبود وصیبت نداشته
و سعی و جاهد در مسافت بدار السلام نکرده بودید
من بدرجه ایمان که منتهی آمال مقربان بود نائل نمی گشتم
از صمیم قلب درباره من دعا کردند بعد فرمودند
عرض کردم اجازه میفرمایند که با خال محترم صحبت

داشته شود تا کید مینمایند که سعی کنید که زودتر
انها تبلیغ شوند و مؤمن گردند بخبر و بی بهره نمانند
با اجازه حضرت خال میپردازند بصحبت و تبلیغ جناب
حاجی میرزا محمد علی و حاجی میرزا محمد تقی و حاجی میرزا نور
آنها نیز به مدت قلیلی از تاسیسات الهی مؤمن می شوند
و بشریفه ایمان نائل میگرددند و لیکن در نهایت سست
و خفا و بنهایت حکمت رفتار مینمودند حتی با هلاکت
خود اظهار مطلب را نمیتوانستند بنمایند عدد
احباء در آن وقت قلیل بودند اما هریک واحد کاف
قوة ایمان بدرجهئی وجود آنها را احاطه کرده بود
که از یکدیگر منفک نمیشدند تماماً متوجه بدار السلا
بودند و عرایض خود را بواسطه پیک امین

ارسال حضور مبارک حضرت بهاء الله که از زمان خضر ایشان خطاب میکردند میفرستادند تا مبعود ظهور میرسد و عالم بروج جدید زنده و احیاء میشود و بشارات حضرت اعلی روح العالمین لدم الطهره الفداء وقوع پیدا مینماید و شمس حقیقت طالع میگردد بدین ستر و حجاب در پانزدهم ذی قعدة ۱۲۷۹ هـ اظهار امر کلیه میفرمایند حسب الامر مبارک مرحوم ملا محمد زرنندی که از لسان مبارک بنیل اعظم خطاب شده ما مورد بلاغ امریه کشور ایران میشود از دارالسلام حرکت نموده از طریق بوشهر وارد شیراز میشود در منزل مرحوم افغان اقا میرزا اتای نورالدین ورود میفرمایند اجباء مخبر شده

توس
allah
بیت دوم حرکت میفرستادند
بیت پنجم
در باغ
بیمه
دوازده
بیمه
بیت ششم
بیت هفتم
بیت هشتم
بیت نهم
بیت دهم
بیت یازدهم
بیت بیستم

Azam

مثل پروانه حول شمع جمع میشوند بنیل ابتدائی
 حکمت صحبت میدارد مرحوم والد جناب اقامت
 اصفاف چنین حکایت میفرمودند که یک روز صبح
 جناب بنیل بمن اظهار داشتند که هیئت جامعه
 اجباء و اطلاع دهید در یک محلی که مقتضی باشد
 جمع شوند و آنچه نوشتجات دارند همراه بیاورند
 و خود شامه آنچه نوشتجات دارید حاضر نماید
 میخواهد تجربه نمود و مطلبی دارم عنوان کنم رباید
 از شیراز بزودی حرکت کرده نقاط دیگر را نیز سیر نام
 لذا حسب الخواش جناب بنیل اجباء را در منزل مرحوم
 آقا میرزا عبد الکریم دعوت کرده و تاکید اکید نموده
 که آنچه نوشتجات و الواح دارند همراه خود بیاورند

اجتهاد بوقت معین حاضر شده و الواح و نوشتجات را
 هم همراه خود حاضر نمودند میفرمودند پس از صرف
 چای جناب نبیل تمام نوشتجات را گرفته و آنها را بیک
 بدقت ملاحظه میکرد الواح و اوراق را سه قسمت کرد
 هر یک قسمت را روی یکدیگر میگذاشت تا تمام را
 تجزیه کرد انوقت قسمت اول را برداشته گفت این
 الواح مبارک از توقیعات حضرت اعلی روح ما سواه
 فداست زمین گذارده قسمت دیگر را برداشته عنوان
 کردند که این قسمت از الواح حضرت منظره الله
 جل شانه میباشد که حضرت اعلی اهل بیان را وعده
 بنظهور مبارک او فرموده و الواح منزله از قلم اعلی
 خود را منوط برد و قبول او کرده و باصح بیان

اخذ عهد فرموده میفرمایند ای اهل بیان مژوب
 باشید ظهور من بظهوره الله نزدیک است مبادا
 بیان و ما فی البیان شمارا از ظهور او محبت نماید
 بیان بمنزله ورقی است نزد او اگر قبول کند از
 فضل او است و اگر رد نماید از عدل او است و
 در مقام دیگر میعاد ظهور مبارک او را صراحتاً
 تعیین مینماید و میفرماید فی سنة التسع کل خیر
 تدركون الحال اظهار امر فرموده و تمام نفوس
 و اهل بیان را برضوان معرفت الهی دعوت مینمایند
 هر کس قبول دعوت او را کرد از اهل رضوان محسوب
 و هر کس رد کرد اهل نارا است و بنابر راجع خواهد
 شد و این قسمت سوم و اوراق ناریه میباشند

قابل توجه و ملاحظه نیست تمام را دسته کرده
در بخاری انداخته میسوزاند بدین واسطه بدین
احباء تولید گفتگو میشود از جمله جناب خال حاجی
میرزا سید محمد برآشفته شده بنای داد و فریاد را
میگذارند که این چه بازی است چه خراست مگر ایما
علف شبدر است که روز حصاد شود و شب
بروید از این تبیل صحبت ها زیاد میدارند ^{مردم له} جلب
افغان اقامیر لآقا بلائیت با ایشان مشغول صحبت
میشوند عرض مینمایند البته باید تحقیق کرد و جواب
شد بدون جهت این دعوی باین بزرگی با حقیقتی
در میان نباشد کسی نمیتواند مدعی شود ملاحظه
میفرمائید زمانی که حضرت اعلیٰ جل ذکره در شیراز

اطهارا امر فرمودند مگر حق نبوهند و از جانب خداوند
علی اعلی جهت هدایت عباد مبعوث نشدند چگونه
بود که تمام مردم معروض و عامه خلق مبنغض و شها
منکر پس از آنکه تحقیق فرمودید حقایق حضرت
بر شما ثابت شد ایمان آوردید و بداد السلام
شما فید و حضرت ایشان را ملاقات فرمودید
و درک فیوضات از حضرت ایشان نمودید و کتاب
مستطاب خالویه از قلم مبارک ایشان افتخاراً
مخصوصاً بجهت شما عز و نزل یافت و مگر مدت
توقفتان در دار السلام غیر از حضرت ایشان دیگری را
ملاقات کردید البته حقیقت مطلقه ایشان هستند
وما بعد الحق الا الضلال میفرمودند پس از استماع

بگونه مقولاً حضرت خال ساکت شده فرمودند
 باید تحقیق کرد مسئله دین از مسائل کوچک نیست
 بهین قسم گفتگو و مذاکرات اجباء و اارام نموده
 و جناب نبیل بسمت اصفهان حرکت مینمایند و
 و تمام اجباء در فادس ثابت و راسخ و مؤمن بحضرت
 من ینظره الله یعنی جمال اقدمین چنانچه ذکره الاعلی
 میگرددند و نیز میفرمودند شیخ محمدی بود فردی
 در شیراز توقف داشت مؤمن بحضرت اعلی بود
 قبل از اظهار امر جمال مبارک همیشه صحبتش این بود
 که هرگاه موعود بیان یعنی من ینظره الله ظاهر
 شود باید ایشان باشند کسی دیگر غیر از حضرت
 بهاء الله نیست این مطلب با جناب خلی گران

می آمد بکرات مصمم میشدند و می آمدند نزد من
 که اجازه بنمائید، شیخ محمد و اذیت نمائیم زیرا که میخوا^{هد}
 حال که ابتداء امر است بین اجتهاد اختلاف اندازد
 و تخلف نفاق افشانند من مانع میشدم آنها را نصیحت
 میکردم ساکت مینمودم میگفتم چه کار دارید
 گوش باین حرفها مدهید او را بحال خود و آنگارید
 هنوز کسی اظهار امری نکرده شیخ محمد هم صحبتی
 میدارد بدارد بنصیحت آنها آرام میکردم تا زمانی
 که جناب بنیل آمد و ابلاغ امور کرد اجتهاد تمامًا
 مؤمن و مستقیم ماندند شیخ محمد مذکور بنای
 استیجاش را گذارده بسختی جدّی میکرد که این مطلب
 حقیقت ندارد هنوز و عود بیان تحقیق پیدا نکرده

باید منتظر سنه غیاث و مستغاث بود میعاد بین
 سر نیامده و احکام بیان مجری نشد چگونه میشود
 که منسوخ گردد این فقره زیاد از حد با حجاب سخت
 و ناآوار آمده یک رای شده متحد گشتند که شیخ محمد
 بکلی از میان برداشته معدوم سازند آمدند
 نزد من اجازه خواستند گفتند قبل از اظهار امر
 میگفت هرگاه من نظهری بنا باشد ظاهر شود
 ایشانند میخواستیم او را اذیت کنیم شما مانع میشدید
 حال که حق ظاهر شده و موعود بیان ظهور کرده
 این شیطان منکر شده میخواهد بین ماها نفاق
 اندازد و سد سبیل الهی شود ما مصمم شده ایم
 او را معدوم سازیم خواستیم اجازه شما باشد

بانها گفتم خود دانید کسیکه معوض از حق شد البته باید
 او را نادیده کرد اجباء خوشوقت شدند تصمیم گرفتند که
 شب هنگام درب منزل او رفته باشند عذاب آن معوض
 بالله را بکفر اعمال خود رسانند شیخ محمد از اتحاد تصمیم
 اجباء مخبر شده فرار اختیار مینماید از شیراز خارج شده
 معلوم نشد که بکجا معدوم شد الحمد لله بزرگقدر میمون
 در شیراز کشته نگشت و صفحها نادر من از لوث وجود
 اشخاص شناس خناس پاک و مقدس بماند با ریچس
 از حرکت جناب نبیل حضرت ائمان جناب امامزاده آقا
 ساعی در تبلیغ و اعلاء امر مبارک میسوند جمعی را
 تبلیغ میفرمایند مشغول صحبت ببالوزادهای خود
 جناب آقا سید محمد حسین و جناب امامزاده ابوالحسن

انجال طیل حضرت افغان مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم
 گشتند و آقایان را در مجالس و محافل همراه خود میبردند
 و جیت در اجیاء آنها میفرمودند ^{مهمور} در چند یوم قبل
 این عبد خدمت جناب خال ملوکم اتا سید محمد حسین
 شرفیاب شده تفصیل تصدیق ایشان را سؤال کرده
 چنین بیان فرموده مذکور داشتند که جناب اقامیرزا
 آقا والد شما که عمه زاده بودند بکرات بمن و باخوی
 اقامیرزا ابوالحسن صحبت میداشتند و کلام الهی را
 ابلاغ مینمودند و در مجالس و محافل همراه خود میبردند
 مخصوصاً منزل مرحوم اقامیرزا علی کبریا بر چندین فقره
 حاضر شدیم و استماع کلمات و آیات الهی را مینمودید
 اما نظر باینکه با ایشان سننا مساوی بودیم و نسبت

داشتیم گوش جوفهای ایشان چندان نمیدادیم

اما ساکت بودیم پس از چندی جناب مبلغ حاجی محمد

ابرهیم یزدی از یزد بشیر ز آمدند جناب افغان ~~تلمیذ~~

آقا والدشما وقت را معنم دانسته جناب مبلغ را با خود

مع کرده بنای صحبت و تبلیغ را گذاردند از تفضلات

الهی و تأییدات ربانی مقبل شده تصدیق امر مبارک را

نمودیم بهین و طیره تمام فامیل افغان در شیر از

اقبال کردند طوبی لهم و حسن مآب باری مرحوم

والد مذکور میداشتند مدتی که جناب حاجی محمد

ابرهیم در شیر از توقف داشتند و مشغول تبلیغ امر

بودند جمع کثیری اقبال کردند و جمعیت آنها رجلاً اناثاً^۲

متجاوز از پنجاه شصت نفر بودند کلاً اقبال کردند

از خطه سلسله امور و خیاطها صلواتی که از روزی بودند جمعیت

وشوری داشتند آنی آرام نبودند بهر کس صحبت میداشتند
 حضرت افنان اقامیرا اقامشوق و درامورات دینوی نیز
 مساعدت مالی بانها مینمودند تمام اجتماعات و مجالس در
 منزل جناب افنان منعقد میگشت باری جناب مبلغ پس
 از فراغت از فادس عازم یزد میشوند سبب حرکتشان
 شهرت توقفشان در شیراز ^{نوی} مطلع شده ^{صن} علما تعقیب
 مینمایند بیم آن بوده که اسباب ضوضاء شود
 لذا صلاح در آن دیده که حرکت نماید مرحوم والد
 میفرمودند که چندین مرتبه خدمت جناب مبلغ
 اظهار داشتیم و تاکید کرده شما که بیزد ورود فرمودید
 پردازید با حیا و تبلیغ افنان یزد که آنها نیز مؤمن
 شوند چون جناب حاجی محمد ابراهیم با فامیل یزد

نسبت داشتند یعنی همشیره جناب مبلغ ضلع جناب حاجی میرزا حسنعلی خاں حضرت اعلیٰ روح ماسواہ فداه بود بدین جهت سمت محرمیت همرازه جهت فیما بین بود پس زور رود بیزد حسب الخواهر جناب افغان مشغول صحبت با آقایان افغان یعنی حاج میرزا حسنعلی و حاجی میرزا سید حسن افغان کبیر و انجال آنها میشوند افغان زاده ها چون جوان بودند و اوها مآنها کمتر بوده تصدیق مینماید اما جناب حاجی میرزا حسنعلی آن وقت مصدق نمیشوند جناب مبلغ زیاد اصرار مینمایند و حدیث میکنند جواب میدهند هرگاه آقایان میرزا سید حسن تصدیق کرد من قبول خواهم کرد زیرا

که جناب آقای میرزا سید حسن در علوم و صور عالم و فاضل بود
 عینک خود را جناب آقای میرزا سید حسن قرار داده و تصدیق
 خود را موکول بقبول ایشان نموده بودند باری بهزار
 مشقت و زحمت جناب آقای میرزا سید حسن تصدیق
 مینمایند پس از تصدیق و اذعان ایشان بدون معطلی
 جناب خال حاج میرزا حسن علی نیز تصدیق مینمایند
 احدی از این فامیل جلیل نساء و رجلاً معرض و منکر با
 نهماند باری اوقاتی که این عجد در قاهره مصر بودم
 روزی حضرت ابوالفضائل روحی فداه از حقیق سؤال
 فرمودند که سلسله افسان تماماً تصدیق نموده و
 یا از آنها نیز کسی معرض میباشد حقیق عرض کردم
 کل مصدق میباشد حتی انجال و اطفال آنها گفته

مقصود از این پرسش چه بوده فرمودند مقصودم این بود
اوقاتی که در طهران بودم خدمت جناب حاجی سید
جواد کربلائی رسیدم فرمودند که در بید نظهو و
مبارک حضرت اعلی روح ماسواہ فداہ عرض کردم
اجازہ بفرمائید تا با ذوی القربی صحبت داشته
انہا را تبلیغ نمایم جواب فرمودند کاری بانہا ند
باشید عنقریب انہا تماماً مؤمن خواهند شد
و احدی از انہا منکر نخواہد گشت حال مقصودم این است
کہ تماماً ایمان دارند عرض کردم بموجب مصداق
فرمایش مبارک تمام انہا مصدق هستند حتی
اطفال انہا زیاد خوشوقت گشتند باری پس از
حرکت جناب حاجی محمد ابرہیم از شیراز جناب نیا اکبر

bar
raz

یعنی ملا محمد فائمی بشیر از تشریف فرما شدند سیزده
ماه در شیراز توقف فرمودند محل قامت ایشان منزل
حضرت افغان جناب قوام میرزا قابود مشغول تبلیغ و خدمت
بودند جمع کثیری از تبلیغ و احیاء نمودند از جمله وقوع آن
که در شیراز رخ میداد و گرفتاری برای احباب پیش می آمد

between

el-Mulk

el-Mulk

سبب آن دو نیت و ضدیت بین میرزا ابوالحسن خان
مشیر الملک و میرزا علی محمد خان قوام الملک بود چون
مرحوم مشیر الملک سمت وزارت داشت و مرحوم قوام
الملک کلانتر و بیگاری بود مال الصالح اغراض آنها
احباء واقع میسند مقصود مرحوم مشیر انقلاب مملکت
و شورش که در ضمن و هنی بقوام وارد آید هر ایالتی
که وارد میشد مرحوم مشیر صورتی از احباء را

ur

ates

دا

سیاهه میکرد و بیایالت ارائه میداد و علماء و محکم
 میشد بانواع و اقسام اذیت وارد می آورد چندین
 فقره اسباب اغتشاش و انقلاب شد تا زمان آیات 1283
 سلطان مراد میرزا حسام السلطنه سنه ۱۲۱۳ صوت list
 اسامی جمعی را سیاهه کرده شیخ حسین ظالمه معروف Bad
 بناظر الشریعه را محکوم شده تعقیب سخت کردند to
 اشخاصی را که از هر طبقه سیاهه کرده عبارت بود 8
 از مرحوم حاجی میرزا سید محمد خاں و مرحوم حاجی میرزا محمد علی
 افغان و حاجی میرزا بزرگ افغان و مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم
 افغان و مرحوم آقا میرزا آقا افغان کل از وجوه شیراز و از
 تجار معروف بودند و مرحوم حاجی ابوالحسن و مرحوم
 شهدی ابوالقاسم خراز و شهدی بنی خیاط

و مشهدی محمد جعفر خیاط و اقامیرا قای دکاب ساز
 و کربلائی محمد هاشم قصاب و مرحوم فاضل اقامیرا عبدالله
 زرقانی که از قلم عزرا بلی خطاب برفیع بدیع گشته و مرحوم
 ملا عبدالله بکاء و جمعی دیگر میدهد بحسام السلطنه
 شاهزاده قاجار پس از ملاحظه اسامی مذکوره میرزا علی محمد
 خان قوام الملک را طلبیده غضبانه بنای تغیر امیداند
 میگوید شما چینی سال است که سمت خدمتگاری
 دولت ابد مدت را دارید پاس حقوق دولت را نگاه
 نمیدارید در صورتی که خائنین دولت باندازه بی
 زیاد شده باشند در این شهر و خود دانسته چرا
 باید را پورت بماندهید که آنها را قلع و قمع نمایم زیرا
 که اول سفارش دولت ابد مدت با ایالات و حکام

همین فقره میباشد که باید دشمنان تاج و تخت دولت
 علیه تجاریه را معدوم نمود و صفی مملکت را از لوث
 وجود آنها پاک کرد البتہ البتہ تا فردا این اشخاص را
 از شما میخواهم مرحوم قوام الملک ملاحظه میکند
 که شاهزاده زیاد متغیر میباشد امری سکوت اختیار
 میکند شاهزاده از سکوت قوام بیشتر متغیر میشود
 پس از تشدد و تغیر وافر قوام الملک عرض مینماید
 حضرت والا قلیانی میل بفرمائید تفصیلاً بعرض
 مبارک میرسانم امر بقلیان مینمایند پس از صرف
 قلیان بواسطه سمیت دخان شجره زقوم قدری
 حرارت شاهزاده فرونشسته از وقت مرحوم قوام
 الملک اظهار میدارد هرگاه حضرت والا اجازه بفرمائید

تا تفصیل حالات این اشخاص مفصله را عرض و این نفوس را
معرفی نماید شاهدی میگوید بدون ملاحظه بگو
قوام المملکت معروض میدارد اولاً این اشخاصی را
که سیاهه داده اند نفوس عادی نیستند حاجی
میرزا سید محمد و حاجی میرزا ابوالقاسم و سایرین
از تجار معتبر این شهر میباشند و سایرین هم کسبه
بازاری مردمان نجیب‌تدین مطالبی که بعرض تو اب
والا رسانده اند معلوم نیست درباره آنها حقیقتی
داشته باشد شاهدی میگوید معرفی اشخاص را
کاملاً بنما تا ما هم بشناسیم آنها را مرحوم قوام معرفت
مینماید میگوید حاجی میرزا سید محمد تاجر و حاجی میرزا
محمد علی و حاجی میرزا نرگ دو فرزند حاجی میرزا سید محمد

میباشند و حاجی میرزا ابوالقاسم تاجر معروف و سقاخانه
 که بکرات حضور حضرت و الامتدنی میشوند و در ایام
 عاشورا از دهه اول مشغول روضه خوانی و شبها سفر
 میدهد و جمعی از تجار و کسبه بازاری و فقرا را اطعام
 مینماید مخصوصاً هرگاه نظر مبارک باشد شب عاشورا
 چاکر و مشیر الملک در حضور حضرت و الامتدنی ایشان
 رفته یا بی ضرب شمع افروختید و زیاد تعریف فرمودید
 از وضع منزل و مجلس و زیادی نفوس و مخصوصاً از حاجی
 میرزا ابوالقاسم میفرمودید فی الواقع بسیار سید
 جلیل القدر نجیب و باوقار خیری میباشند و اصل در
 زیاد کرد شام میل بفرمائید قبول نفرمودید و اقا
 میرزا اقا همشیره زاده و داماد حاجی میرزا ابوالقاسم

میباشند این نفوس اشخاص عادی نیستند که بتوانند
 آنها را باغراض بدنی گرفتار و شهر را مضطرب نماید
 هرگاه حضرت والا را می مبارک تعلق بگیرد بگرفتن
 آنها چاکر که سمت کلانتری و بیگلربیگی شهر را دارم
 مستعفی شده از شهر خارج می شوم آن وقت شروع
 اقدام فرمائید اگر پیش آمدی رخ دهد چاکر باعث
 نباشد شافرا ده پس از استماع این مقوله عراض
 قوام الملک و شناختن اشخاص بسیار تعجب مینماید و
 بقوام الملک میگوید سیاهه را ضبط کن و بکسی اظهار
 مدار ما از تجار و سادات صرف نظر کردیم اما سایرین را
 میخواهد مرحوم قوام الملک بلطائف الحیل هر قسم بود
 شافرا ده را از خیال گرفتاری احباء منصرف مینماید

مدتی نیز این گفتگوها متروک بود تا واقعه ثانی که باز
 نائره فساد شعله و در گردید و آن حکایت بموجب
 تفصیلی که مرحوم والد جناب قادی زاقاتان بیان میفرمودند
 از این قرار بوده که مرحوم اقامیرا اقا در کباب ساز
 عالی داشت بسیار عنوده و مبغضه آن مطلوب
 آنچه سعی میکرد که آن زن را انسان نماید و قانع سازد
 یوما فیوما بر بغض و عداوت آن حی فرزند چون یکبند
 اولاد ذکود موسوم به پیرزا نصرالله از آن زن داشت
 بواسطه تعلق بان طفل نمیتوانست از او مطلقه
 نماید آنچه نصیحت میکرد شمر نمی بخشید و اثر نمی نمود
 بالاخره مفسدین ابن فرتوته را محکوم شده میزدند
 شیخ حسین ظالم میگوید شوهر من بانی است

و هر روز با جمعی از بانی ها جمع شده مجلس مینمایند
 من نمیخواهم در خانه او باشم شیخ حسین چون آقا
 میرا آقا را میشناخت یعنی قسمی بنحو حکمت سلوک کرده
 که خود را از جمله مرده طراز اول شیخ قلمداد شده بود
 حتی در مسجد جای نماز شیخ را آقا میرزا آقا میگسترانید
 و جمع میکرد بدین واسطه اول شیخ نظر با جمعی که
 با آن مظلوم داشت سخنان زن را قبول نکرد سخت
 نهیب میدهد میگوید دروغ میگوئی آقا میرزا آقا
 از اشخاص معتبر من میباشد زن را رد مینماید امضا
 خیر که آن روز در مجلس شیخ بودند تفصیلاً با آن
 مظلوم اخبار میدهند که ملتفت باش عیال شما
 نزد شیخ آمد و چنین مطالب را بشیخ عرض کرده

و شیخ آنرا نهید داده زن را رد کرد هرگاه نوشتجات
در منزل دارید خارج کن شاید مجدداً تعقیب نماید
مرحوم آقا میرزا آقا چون خط نسخ را خوب مینوشت و
اغلب کتاب ایقان را استنساخ میکرد آن مظلوم
اعتنائی باین گفتگوها نمینماید احبباء چون ملاحظه
کردند که جناب آقا میرزا آقا و قری بر این مطالب
مرحوم و ابوالبرکات
نمیدهند خدمت جناب افنان شرفیاب شاه
مرحوم
تفصیل را عرض مینمایند جناب افنان فرستاده
آقا میرزا آقا را حاضر مینمایند قدری نصیحت فرموده
تاکید مینمایند که نوشتجات آنچه دارید در منزل
نگاه ندارید و بامادر میرزا نصرالله هم بطور
مسالمت رفتار کنید که بهانه بدست آن نیاید

که در صد فساد براید باری پس از چند روزی
 دیگر با آن زن می رود فرد شیخ بنامی داد و فریاد را
 میگذارد شیخ سکوت مینماید مفسدین که در حوزة
 شیخ حاضر بودند همه را هیجیالات آن بیجا کرده
 تعقیب مینمایند زن چون جمعی را همراه با خود دیده
 فریاد میند میگوید که جناب شیخ بهتر از آن میشود
 که الان شوهر من در خانه نشسته کتاب بابی ها را
 مینویسد شیخ تعجب کرده میگوید هرگاه چنین
 باشد و راست بگوید خودم بدست خود میرا آقا
 خواهه گشت در آن بین یک نفر از احباب غیر معروف
 در آن محضر حضور داشته برخواسته بنهایت سرت
 می آید نزد مرحوم افغان آقا میرا آقا تفصیلاً اطلاع

میدهد میگوید آن جمعی اسرا خواهند ریخت منزل
 اقامیرزا آقا آنرا با نوشتجات در محضر شیخ خواهند برد
 ننه معصومه که یک نفر از زنهای اسراء ندریز بوده
 در منزل ایشان حضور داشت فی الفور میفرمایند برود
 میروی منزل اقامیرزا آقا تفصیلاً میگوئی و آنچه نوشتجات
 دارد گرفته همراه خود می آوری که شاید در خانه
 انجمنیت رفته نوشتجات را نزد شیخ خواهند برد
 زود خودت را با اقامیرزا آقا برسان ننه معصومه چادر
 کرده در کمال عجله میرود خانه اقامیرزا آقا ملاحظه میکند
 که آن مظلوم نشسته در کمال اسایش مشغول تحریر
 میباشد مطلبی که او مذاکره مینماید ابتدا قبول میکند
 میگوید اینها حرف است شیخ حسین نهایت اعتماد را

بمن دارد میگوید کار از این چیزها گذشته برخیز ^{شما را}
 جمع کن جناب اقامیرا اقامسا چه مینماید نه معصومه
 ملاحظه مینماید که اقامیرا اقاما اعتنائی باین حرفها
 نمیکند جعبه نوشتجاتیکه مقابل ایشان بود ه
 برداشته زیر چادر گرفته از خانه خارج میشود
 بسیت قدم که دور میشود صدای همهمه مایشنود و
 ملاحظه میکند که از سر کوجه جمعیتی آخوند با مادر
 میرزا نصرالله که عیال آن مظلوم باشد در نهایت
 تشدد و بجان اقامیرا آقامی آیند نه معصومه
 خود را عقب کشیده پنهان میشود تا از جمعیت
 رد میشوند نه معصومه رشیده جعبه نوشتجات را
 آورده منزل افنان مرحوم اقامیرا آقاماده تفصیلا

عنوان میکنند باری ان جمعیت رجاله میریزند در منزل
اقامیرا آقا ملاحظه میکنند که انشان تنها در خانه
نشسته قلیان میکشند زن داخل شده که جعبه
نوشتجات را آورده باخوندها بدهد که ببرند
نزد شیخ جعبه دانمی بیند باخوندها انچه کاوشرفتار^{بند}
چیزی که مدرک باشد بدست نمی آورند اقامیرا آقا
میگوید چه خراست شما در خانه من چه کار دارید
میگویند جناب شیخ شما را خواسته اند میگوید چه
فرمایشی دارند من صبح خدمت جناب شیخ بودم
اخوند میگوید که عیال شما آمده نزد جناب شیخ
گفته که شما بابی هستید بلکه کاتب نوشتجات
انها همه هستید چون خاطر جمع بود که دیگر

در منزل نوشتجات نیست اقامیرا آقا میگویند شما
 ببینید هرگاه یک سطر از اوراق و نوشتجات این
 طایفه در منزل من یافت شود این زن راست میگوید
 اخوند ها کاوش کرده چیزی بدست نمی آورند بزن
 نهیب میدهند که آن مطالبی که خدمت جناب آقا
 عرض کردی کو معلوم میشود که کذابه میباشی
 زن فریاد میزند که والله بالله صبح که من از
 خانه بیرون آمدم که بیایم خدمت آقا این ملحد
 نشسته بود کتاب مینوشت دروغ نمیگوید
 اخوند ها میگویند اگر راست میگوئی کجا است
 کتاب و نوشتجات زن میگوید شاید جن ها برده اند
 زیرا که میرزا آقا تسخیر جن هم دارد باری ان جمعیت

اقامیرا اقا را گرفته میبرد نزد شیخ حسین ظالم
شیخ بنای بدگوئی و تفردا میگذارد آن مظلوم در مقابل
ان ظالم سکوت مینماید شیخ میگوید میرا اقا جواب
این زن را بده میگوید تو با بی هستی اقامیرا اقا
جواب میدهد که این زن دروغ میگوید زیرا
که در حضور اقا عرض کرده که من با بی و کاتب نوشتجات
انها می باشم سوال بفرمائید منزل حقیرا آنچه
کاوش کردند یک کلمه نوشتجات این طایفه را دیده اند
هرگاه دیده باشند معلوم میشود که راست عرض
کرده و هرگاه در منزل من اوراق و نوشتجات
از این طایفه نبوده این زن تهمت زده دروغ
میگوید شیخ میگوید پس هرگاه این زن دروغ

میگوید تو بانی نیستی بدگو جنابا قامیرا آقا جواب
مید کسی را که نمی شناسم چگونه بدگویم آن
ظالم اسم مبارک حضرت اعلیٰ و جمال اقدس ابھی را
باسم و رسم برده میگوید سب و لعن کن آن مظلوم
استنکاف مینماید آنچه صادر میکند اقامیرا آقا
میگویند کسی را که نشناخته ام بد نخواهم گفت
شیخ میگوید معلوم میشود که زن راست میگوید
بدست خود مقداری از مظلوم را اذیت کرده
شرحی بایالت مینویسد ایشان را حبس مینمایند
فردای آن روز هنگامه و غوغائی در شهر برپا میشود
مشیر الملک جمع کثیری را مجتهد سیاه کرده میدهد
جسام الساطنه که اینها بانی هستند باید آنها را

گرفته سیاست کرد شاهزاده قوام‌الملک را طلبیده
سیاهه دامیده بقوام میگوید حتماً این
اشخاص را از تو میخوانم قوام‌الملک ملاحظه مینماید
که کار سخت شده و از مداهنه گذشته زیاده
خلقش تنگ ^{و ملول} میشود مجبوراً بفراش باشی و دارغ
سیاهه دامیده و میگویند که شاهزاده این
اشخاص را خواسته اند باید حاضر نمائید باری
این اشخاص مفصله زیاد تا عصر آن روز دستگیر کرد
در محضر شاهزاده قاجار حاضر مینماید اقامیرزا
اقای رکاب ساز مشهدی نبی مشهدی محمد
جعفر خیاط حاجی ابوالحسن کر بلائی محمد شام
مشهدی ابوالقاسم خراز کر بلائی حسن خان

سروستانی اقامیز با قرا قامله عبدالله فاضل
 اقامله عبدالله بکاء با جمعی دیگر در حضور سلطان
 مراد میرزا حاضر نمایید امر مجلس میکند ان مظلوما
 در زنجیرخانه مبتلای با غل و زنجیر می نمایند در
 شهر هیا هو بلند شده اشوار و الواط بنای
 بدگونی و شرارت را میگذارند هر کس بهر کس
 غرض داشته در آنروز ابراز داده در عناد فرو
 گذاری نمی کردند چند روز از این مقدمه که میگذرد
 شاهزاده قاجار در کاخ نشسته حکم داده ان
 مظلوما را حاضر نمایند ابتدا جناب فاضل ملا
 عبدالله رفیع بدیع را حاضر نمایند در محضر
 شاهزاده مشیر الملک و قوام الملک حضور داشتند

مرحوم شیرازی مدتی بمرحوم فاضل داشت مایل نبود
که ایشان چندان گرفتار باشند پس از آنکه مرحوم
فاضل را حاضر مینمایند شافراده میگوید آخوند
میگویند تو بابی هستی جناب فاضل جواب ^{ند} میفرمایند
چه عرض کنم روز گرفتاری برای احدی پیش نیاید زیرا
هر کسی در شغل و سنج خود رقیب دارد ما روضه
خوانها همه فيما بین خود مان رقابت زیاد داریم
چون داعی روضه خوان میباشم اهلالی فارس اغلب
بالاخص اعیان حسن ظنی بعبد دارند این فقره
اسباب حسد و عاظ گشته ثانی در منبر شاهده
ما یقال خود را از اشعار مولانا ملا علی روم عنوان میوه ^{دم}
مدتی نسبت میدادند که ملا عبدالله حکمی است

در ضمن هم جناب حاجی اقا محمد و نجل جلیل ایشان
 حاجی علی اقا اظهار التفاتی بچا کردند در اینجا نیز عبد
 امیرش زیاد مینمایم زمانی نسبت میدادند آخوند
 صوفی است حال بعرض حضرت و الا رسانیده اند
 که بابی است عبد هیچ کدام دانمی فهمم البته هر کس
 بعرض حضرت و الا رسانیده خلاف عرض کرده مشیر
 الملک وقت را مقتم دیده عرض میکند که جناب
 فاضل اقا ملا عبد الله شخص کامل فاضل ادیبی ^{شید} میباشند
 اول واعظ این شهر است اغلب در منازل اشخاص
 محترم ایشان اول واعظ هستند و از جمله
 و عاظ طراز اول میباشند برخلاف سایر روضه
 خوانها تارقه دعوت ننویسند حاضر نمیشوند

اهالی این شهر بر امانت و دیانت و صدق و صفا
 و زهد و تقوای ایشان متفق القول میباشند در
 ماه محرم و صفر و ماه مبارک رمضان در مسجد
 و حسینیه چاکر منبر تعزیه داری را ایشان ختم میکند
 شاهزاده پیر از استماع اینگونه مقوله از مشیر الملک
 درباره جناب فاضل سکوت کرده پیر از مقداری جناب
 فاضل را مخاطب کرده میگوید فاضل فی الواقع این مطالبه
 که درباره شما و سایرین میگویند راست میگویند
 و یا افترا میزنند جناب فاضل جواب حکیمانانه منفر^{ند}
 آن جواب از این قرار بوده میفرمایند حضرت والا
 داعی در تجسس هستم اما هنوز حق و بطلان این
 مطلب بر من واضح نگشته عالم بغیب هم نیستم

شاهزاده قانع شده میگوید انشاء الله آنچه در
بارد شما میگویند کذب است شمارا مرخص میفرماید^{تم}
مشروط بر اینکه از صمیم قلب سرپرستانت اعلیٰ
حضرت تاجداری را دعا گو باشید جناب فاضل را
مرخص مینمایند نوبت بملّا عبد الله بگآء میرسد
انرا حاضر مینمایند چون آدم سست عنصری بوده
بمیل آنها زقار کرده مرخص میشود سایرین در
جلس میانند در این بین محمد خان بلوچ وارد شیراز
میشود معاندین را پورت میدهند که یک نفر
درویش بلوچ مداح این طایفه وارد شده در
معابر و اسواق مشغول مداحی میباشد چند نفر
مأمور معین مینمایند هر کجا محمد خان را یافتند

دستگیر کرده جلس نمایند مأمودین محمدخان وادر
 بازارگفتش دوزها دیده ایشان را بگفته خوب
 وچاق دوارک ایالتی حاضر مینمایند راپورت
 بشا فراده میدهند امر مجلس مینماید ایشانرا
 نیز در زنجیرخانه پهلوی رفقا زنجیر مینمایند مرحوم
 والد حضرت افغان جناب اقامیرزا اقامیفرمودند
 پس از آنکه شنیدم که محمدخان را نیز گرفته اند در
 صدر برآمده فکر کردیم که چه قسم درصدد
 استخلاص ایشان برائیم تا بالاخره بدین قسم آراء
 مصمم شد که مرحوم حاج میرزا عبدالله خان
 بالیوزعموی مرحوم موقرالدوله را ملاقات نماید
 رهرو چند ایشان مؤمن نبودند، اما آدم خیزی

بود از مطالب امری هم بی اطلاع نبود)

ملاقات مینمایند میگویند یکنفر از رعایای دولت
 فحیمه انگلیس که اصلاً از اهل بلوچستان میباشد
 وارد این شهر شده با اسم آنکه درویش بابی است
 انرا گرفته در محبس حسام الساطنه حبس کرده اند
 شما که سمت بالیوزی گری دارید باید در صد
 استخلاص ان برائید باین ترتیب که میرزا حسنعلی
 خان نواب که سمت قونسول گری دولت انگلیس را
 دارا هستند پافشاری کرده او را مستخاص کنید
 مرحوم حاج میرزا عبدالله خان متعهد میشوند
 که هر قسم باشد در صد نجات ان برانند میرو
 نزد مرحوم میرزا حسنعلی خان راپورت میدهند

که از قرار مسموع بیک نفر از رعایای دولت فحیمه
 انگلیس وارد شده بعنوان سیاحت شاهزاده
 حسام السلطنه او را با اسم آنکه مابی است گرفته
 حبس کرده این فقره برای شما که نماینده دولت
 فحیمه هستید ننگ است باید رسماً با ایالت طرف
 شده محمدخان را از محبس نجات دهید مرحوم
 نواب پیر از استماع فکری کرده میگوید حاضر
 رسماً میروند نزد شاهزاده میگویند از قرار
 معلوم بحکم شما بیک نفر از رعایای دولت فحیمه
 موسوم بمحمدخان بلوچ را گرفته حبس نموده اید
 ابن بی اعتدالی نظر بانگاد دولتین بیجا و بی موقع است
 من رسماً او را از شما میخواهم یا تسلیم کنید

ویا جواب گوئید تا من تکلیف ماعوّت خود را
 بدانم حسام السلطنه می بیند که نواب جدا رسماً
 صحبت میدارد میگوید جناب نواب این شخص
 بابی است ما آنرا بدین جهت گرفته ایم نواب
 میفرمایند بر من ثابت نیست که بابی است هرگاه
 هم باشد رعیت ایران نیست منتهی این است
 میگوئیم در این شهر پر آشوب نماند عود بمملکت
 خود نماید شاهزاده میگوید این شخص از رعایا
 ایران است نواب میگوید ایرانی نیست و از رعایا
 ایران هم نیست گفتگو فیابین شاهزاده و نواب
 رسمی میشود نواب سخت شده تشدد مینماید (از وقت
 نواب در شیراز مثل قونسلو حایه بود زیاد شخصیت داشت)

امر مینمایند محمد خان را حاضر کنند مأمورین رفته محمد
خان داد در محضر شاهزاده و مرحوم نواب حاضر مینمایند
شاهزاده میگوید تو کجائی هستی محمد خان بالیچه بلوچی
میگوید بلوچ هستم میگوید از کدام قسمت بلوچستان
میگوید از دولت خیمه انگلستان میگوید درویش
میگویند بابی هم هستی جواب میدهد اولاً درویش
دین ندارد که بابی باشد یا بابی این حرفهای شما را
من نمیفهمم میگوید اگر بابی نیستی بصبح ازل لعنت
کن محمد خان میگوید بصبح ازل و ظهر ازل و شام ازل
هر سه وقت لعنت من چه میدانم صبح ازل کیست
و شام ابد چیست از این مکالمه مقدار زیادی
میخندند محمد خان را تسلیم مرحوم نواب کرده همراه

ad. Khan

h. freed

خود از ادک خارج میشوند پس از استخلاص یکسر
 می آید منزل مرحوم والد حضرت افنان اقامیرا آقا
 یک دست لباس خودشان را بایک جفت ملکی و مبلغ
 پنج تومان وجه نقد با آذوقه خود اکی از قبیل قند
 و چای و تنباکو و نان و گوشت و غیره آنچه لازم
 سفر بوده تدارک و آماده کرده بایشان میدهند
 با آدم شخصی خودشان که موسوم باقا محمد علی کاشانی
 که از احباء بود ساعت پنج از شب از شیراز حرکت
 کرده بسمت زردقان و آباده ره سپار میشوند اینها
 باین ترتیب از حبس نجات میدهند اما مرحوم حاجی
 ابوالحسن چون ضلع مرحوم حاجی که والد مرحوم
 اقامیرا محمد علیخان و اقامیرا محمد باقرخان باشند

h-

Khan

زن بسیار صالحه مؤمنه فی بوده و در جمیع عوالم
 بامر حوجاجی موافق و از طایفه مرحوم شیخ ابو
 تراب امام جمع بودند مرحوم افغان تصویب میکنند
 که بستگان ایشان بروند و متشبت با امام جمع
 شوند (مرحوم شیخ ابو تراب امام جمع که ذکر
 خیر ایشان در ابتداء تاریخ در موضوع قادی
 علماء راجع بقتل حضرت اعلی که مرحوم شیخ استنکاف
 کرده مذکور شد آدم بسیار خیر و سلیم النفس
 بوده) پس از آنکه زنانه بخانه شیخ رفته ایشانرا محرم
 میشوند در استخلاص جناب حاجی شیخ قبول میکنند
 باین شرط که پس از آنکه حاجی از حبس مستخاص شدند
 چندی در شیراز نمایند انانیه قبول میکنند شیخ

رفته حسام السلطنه را ملاقات میفرمایند بهر
 قسم بوده حاجی را بدون سوال و جواب مرخص
 مینمایند جناب حاجی از حبس نجات آمده دو فرزند
 در چند خوشی را برداشته پیاده بدون مرکب طریق
 سروستان و مهارلودا اتحاذ کرده حرکت مینمایند
 خودشان برای این ضعیف حکایت میکردند و
 میگفتند میرزا محمد علی خان بزرگ تر و قوی تر و آقا
 میرزا محمد باقر خان کوچک تر و لطیف تر بودند آقا
 میرزا محمد باقر خان را دوش میکردم و آقا میرزا محمد
 علی خان راه میرفت روزها در کوه و مغاره ها
 مستور و شبها حرکت میکردیم هرگاه از دور
 صدای پای حیوان میشنیدیم و یا آنکه آدمی میدیدیم

مثل آنکه غزدا ئیل را ملاقات میکردم مدت زمانی
طول کشید تا خود را بخرامه رسانیدم در اینجا بهر
زحمت و مشقت چند ماهی بسر بردم تا فصل زمستان
پیش آمد ملاحظه کردم توقف در دهات در زمستان
با دو طفل کوچک ممکن نیست استخاره کردم بآن
بد آمد حرکت بشیر از نما یه خوب آمد متوکلًا علی الله
مجردًا بسمت بشیر حرکت کردم پس زورود بشیر از دیگر
صدائی نبود فقط همان چند نفر مظلوم در حبس
بودند میفرمودند ورود بشیر از دوسه ماه
در خانه منزوی بودم ملاحظه کردم نمیشود در
خانه ماند خورد خورد از خانه بیرون آمد آفتابی شد
گاهی در کوچه های خلوت و گاهی هم در معا بر

بنحو حکمت حرکت میگردم تا آنکه چشم و گوش مردم از دیدن
 و ملاقات من پرشده اغلب بهم منزل مرحوم شیخ ابوتراب
 امام جمعه میرفتم ایشان نیز بین مردم از اخلاق و
 دیانت و سلامت نفس من ذکر میکردند تا آنکه مصمم^{شدم}
 در بازار حاجی که یکی از اسواق شیراز است دکانی گرفته
 مشغول بشغل نرازی شوم از هر کس دکان خواستم
 عذر آورده نداد تا آنکه جناب افغان اقامیرزاقا دکان
 کوچکی اول بازار داشتند بدون اجاره دکان را واگذار
 فرمودند دکان که بدست آمد سرمایه که مشغول
 شوم در بین نبود مجددًا جناب افغان داملاقات کرده
 شرح حال را بیان نمودم ایشان بدون مضایقه و فکر
 و تأمل برخواسته از خارج بانزدرون تشریف فرما شده

مبلغ یکصد تومان وجه نقد آوردند بعنوان قرض
 تسلیم من نمودند من تشکرات الهی بجای آورده از
 فردا توکل بقادر متعال کرده درد کان کویچک
 مقداری تنخواه بزاری گرفته مشغول شده خداوند
 همه تأیید فرمود رونقی در کار پیدا شد اما اهل
 بازار زیاد اذیت مینمودند اما مرحوم کربلانی
 حسن خان سروستانی چون کلانتر سروستان
 بود و سروستان هم جزء ابواب جمعی مرحوم
 قوام الملک بود ایشانرا همه قوام الملک وساطت
 کرده مرخص نمودند و روانه سروستان
 کردند و مرحوم میزا باقر پس از آنکه چهار ماه در
 حبس بود ایشانرا حاضر کرده چوب زیادی زده

مرخص مینمایند پس از مرخصی حرکت بسمت کرمان

مینمایند پس از چندی توقف در کرمان بواسطه

اشتعال و انجذابی که داشته ایشانرا بتجریک حاجی

محمد کریم خان اشیم گرفته جلس مینمایند و شهید

مینمایند تفصیل شهادت آن مظلوم را البته

در تاریخ کرمان خواهند نوشت اما آن سه

نفر مظلوم دیگر که عبارت از اقامیرا آقایی درگاه

ساز و مشهدی نبی و مشهدی محمد جعفر

باشند در مجلس میمانند و شیخ حسین ظالم

مشاهده مینماید که یکی یکی اشخاص را بوسائلی

مرخص و آزاد مینمایند بر حقد و حسدش می افزاید

می آید نزد حسام السلطنه و اشرار بقتل او بلند مینمایند

man
there
tim
Kasin
1
writing
es were
la
h
ar to
Afnan
te
script

و ادینار و بغنان آسمان میروساند شاهزاده نیز
بخیالات شیخ ظالم همراهی کرده حضرت را حاضر
مینمایند انچه میکنند که حضرت برائت جویند
قبول نمیکنند و بر ثبات و استقامتشان بیشتر
می افزاید شاهزاده قاجار تعجب میکند شیخ ظالم
در همان مجلس حکم و فتوای قتل مظلومان فراموشی
میدهد بپود قاجار شب هنگام در محاسن آن
مظلومان را طناب انداخته شهید مینمایند
صبح باهل و عیال آن شهیدان اطلاع داده میرو
ند اجساد آن مظلومان را برداشته غسل داده در
دارالسلام که یکی از قبرستانهای معروف شیراز است
دفن مینمایند پس از شهید کردن بازاها را شهر

The
part

دست بر نمیدارند در کوچه و بازارها اشعارها
 و تصنیفها خوانده دست میزدند تا روزاربعین
 که چهل روز بعد از شهادت آن فدائیان جمالجانان
 بوده الواط و اشتراد دسته بندی کرده بناے
 اذیت و رذالت و شرارت را گذارده بجموعه خوانچه
 ترتیب داده بعضی کسانات و فضلات و شاخهای
 گوسفند و بچه سگهای کوچاک که قلم از تحریر
 و لسان از بیان آن شرم مینماید و از اعمال شنیعه
 انها حیا میکند مرتب نموده روی سرها گذارده
 در کوچه و بازار و اسواق و معا بر گردانید
 با خواندن اشعار و تصنیف چهار پنج ساعت
 در شهر سیر داده آن وقت خارج شده روانه

قبرستان میشوند سر تربت آن مظلومان داد
و ذاکت و الواط گری دامیدهند هنوز هم که متجاوز
از پنجاه سال میگردد اطفال اشرا عادت کرده
بیک نفر از احاباء و اکه ملاقات میکنند بقیة السیف
ان اشعار بی اعتبار را میخوانند باری طول نمیکشد
که حسام السلطنه معزول شده از فارس حرکت
مینماید این گفتگوها تخفیف پیدا میکند پس از آن
واقع آن زن از کرده خود نادمو و پشیمان میشود
اما پشیمانی دیگر سودی نداشت آن مظلومان
بمقامات عالیة خود رسیدند از این دار پر فتنه
نجات آمد بملکوت اعلی و جنت اجمعی و درود فرمودند
و از لسان عظمت طوبی کلم و لو فانکم استماع نمودند

و در صفحات تاریخ ذکر مظلومیت و مقامات متعالیه
 انها ثبت گشت ان زن سنک بسیار بزرگی جاری
 کرده اسم و تاریخ آن مظلوم را نقش کرده روی
 تربت ان مظلوم میگذارد الواطه مخبر گشته اجتماع
 مینمایند سنک را شکسته قبر را خراب مینمایند
 تا آخرین حیات زندگانی خود افسوس میخورد و
 نوحه و نندبه مینمود باری عفو گناهان و تقصیرات
 ان باقا در میان و غفور و رحمن است -

در خلال این احوال مبلغین امرالله و ناشین

کلمه الله در فارس آمده خدمات خود را انجام
 میدادند و سبب آجیاء نفوس میگشتند از جمله
 مبلغین حضرت نبیل اکبر اقامه محمد قاضی که از جمله

مبلغین طراز اول محسوب میشوند بشیر از تشریف آورد
 مدت توقیفشان در فادس سیزده ماه بطول می‌جاء
 خدمات شایان در فادس و اطراف فادس می‌مانند
 و سبب حیات جمعی از نفوس میگردند -

حرکت علیا مکرمه حضرت حرر مبارک حضرت عبد
 البهاء از اصفهان در ماه شوال ۱۲۸۱ هـ

مراسله حضرت اقامیرزا محمد حسن سلطان الشهداء
 از اصفهان بعنوان حضرت افنان اقامیرزا اقامیر
 حالی بر آنکه حسب الامر مبارک جمال اقدس اجمعی علیا
 مخدیره منیره خانم صبیئه مرضیه اقامیرزا محمد علی
 نهری مع اخویشان جناب اقا سید یحیی حرکت
 میفرمایند جهت ساحت اقدس منزل ورود

ایشان را تعیین نمایند حضرت افنان پیر از ملاحظه
 مراسله اصفهان حضور حضرت و رفته علیاً حر مبارک
 حضرت اعلیٰ عرض مینمایند و مشورت در تعیین
 محل میفرمایند که چه نقطه در مد نظر باشد
 حضرت حرم تصویب میفرمایند که محل ورود
 حضرتشان منزل حضرت خال حاجی میرزا سید محمد
 باشد نظر بنزدیک بودن با منزل سکونی خودشان
 ان اوقات مسکن حضرت حرم منزل حضرت خال
 حاجی میرزا سید علی با همشیره امی خود که عیال حضرت
 خال شهید بود در یک محل سکنی داشتند آن
 خانه با منزل حاجی میرزا سید محمد بلا فاصله بود
 جدا آن متصل بیکدیگر لذا آنجا را اتخاذ و تعیین

نمودند در ماه ذی قعدة حضرت حرم مع جناب
 آقا سید یحیی نزول اجلال فرمودند لیکن اغلب مؤمنان
 و مجالس با حضرت و رفته علیا حرم حضرت اعلی بودند
 هر گاه همه که تشریف فرما میشدند با اتفاق ایشان
 بودند چند هم منزل حضرت اقان جناب آقا میرزا
 آقا تشریف داشتند تقریباً با نوزده یوم بیشتر در
 شیراز توقف فرمودند از طریق بوشهر عازم
 ساحل اقدس میشوند در اوقاتی که شیراز تشریف ^{داشتند}
 حضرت حرم با ایشان اظهار میدارند که بیت مبارک
 پس از این وقوعات که اشخاص مختلفه در آنجا ساکن ^{نمودند}
 و مجال اندر اس است میل دارم که بیت تعمیر شده خود
 ساکن شوم حضور مبارک که مشرف شدید از قبل

این مخزنه استدعا نماید که مسئولین ستم رسیده
 مقرون با جابت گردد برای حفاظت سکنی جویم مطالب
 و خواہش ایشانرا یادداشت فرموده زمان تشریح حضور
 مبارک معروض میدارند عنایتاً امر مبارک مخاطباً
 بجناب افغان اقامتاً عرصه در یافتہ کہ ہر قسم
 میل حضرت ورقہ علیا حرم حضرت اعلیٰ روح ماسواہ فداہ
 باشد بیت تعمیر شدہ خودشان ساکن شوند پس از
 صدور این امر مبارک جناب افغان مشغول تعمیر میشوند
 استاد عبدالرزاق کہ یکی از جنابا بودہ بسوکار بنائی
 میگارند کہ مواظب اعمال بناها باشند و خودشان نیز
 روزی دوسہ فقرہ سرکشی و رسیدگی میفرمودند
 دران بنائی وضع بیت تعمیر کلی بہم زدہ از شکل

وهندسہ اولیہ خارج میشود پیرا چند ماہی بنائے
باتمام میرسد درین بنائی خانہ کوچکی در طرف شرقی
بیت مبارک متعلق بیک نفر جدید اعنی یہودی خرید
الاسلام بوده باصرار خودشان خانہ را منقرض
وان خانہ نیز تعمیر شد ملحق بیت مبارک مینمایند
پس از تمام بنائی در سال ۱۲۹۰ حضرت حرم در بیت
شرفیاب شد ساکن میشوند اجباء نعمت آن
علیا ورقہ شرفیاب و بنیارت ان مکان مقدس
مشرف میشدند این مطلب را شیاطین ارض بعض
فرہاد میرزا مقہم الدولہ میرسانند باین معنی روئے
چند نفر از مفسدین میروند نزد مقہم الدولہ پارہی
مذاکرات راجع ببیت مبارک مینمایند تقریباً

Repa
Rini

12

باین مضامین که خانہ سید باب را بنائی کرد
بستگان باب در آنجا نشسته نفوس از داخل و خارج
در آنجا ایاب و ذهاب مینمایند مرحوم میرزا ابوالحسن
الحسن خان منشی باشی و مرحوم میرزا زین العابدین خان
علی آبادی که از جمله نفوس زکیه و اجباء منجرب بودند
حضور داشتند این مطلب را استماع مینمایند ساعت
چهار از شب منزل جناب افنان اقامیرزا اقا تشریف
فرما شده تفصیل واقعه را مذاکره میفرمایند که
امروز در محضر شاهزاده چنین مذاکراتی شد خوب است
که چندی سرکار بی بی در بیت تشریف نداشته باشند
تا این صداها موقوف شود صبح آن شب جناب افنان
خدمت حضرت حرم شرفیاب شده تفصیل را عرض مینمایند

که شب قبل جناب منشی باشی مع اقامیزا زین العابدین
خان در بنده منزل محصو تشریف آورده چنین مطالبی
اظهار داشتند بهتر آن است که چند ماهی در بیت
مبارک تشریف نداشته باشند حضرت حرم پس از
استماع مطالب زیاد ضحی می نمایند بالاخره راضی میشوند
که در منزل اولیه که تشریف داشتند مراجعت
نکرده منزل جناب افنان اقامیزا آقا که همشیر
زاده خودشان باشند تشریف فرما شوند همان
روز با کینز خود که فضا نام داشت حرکت فرموده
تشریف فرمای منزل مرحوم والد میشوند پنج ماه
ونیم در آنجا تشریف داشتند که این گفتموها خاموش
شده حضرت حرم معاودت در بیت میفرمایند

اما در نهایت حکمت ابد از درب بیت ایاب و ذهاب.
 نمیکردند از درب ان خانه که تازه ابیاع شده بود
 عبور میکردند باری در این اثناء حاجی سید علی
 اکبر دهی اشیر از می آید و مشغول تبلیغ و تبشیر میشود
 حسب الامر مبارک جمال اقدس ابھی نوشتن توفیق منیح
 که از قلم عزرا علی حضرت نقطه اولی جل ذکره و شنائه
 جهت حرز و محافظت نازل و صادر گشته میشود
 و هدیه انرا هر نسخه یک عدد اشرفی متعین کرده
 جهت هریک از احباء نوشته میداد و هدیه
 انرا دریافت میداشت کما آنکه حضرت افغان برای
 هریک ماها گرفت که الا ن
 هنوز موجود است

حرکت جناب افنان از شیراز

پس از واقعه حضرت اقامیرزا محمد حسن سلطان الشهداء
 و اقامیرزا محمد حسین محبوب الشهداء در اصفهان
 ۱۲۹۶ هـ اخبار آن وقوعات بشیر از میرسد ایالت
 فرهاد میرزا معتمد الدوله بوده وان قاجار زاده نیز
 نهایت ضدیت داشته در شیراز گفتگو زیاد میشود
 در ملک و سراهای تجارقی و بازار بین تجار و کسبه
 مذاکره واقعه اصفهان بوده اقایان زیاد متوجه
 میشوند چون چندان زمان از شهادت شهداء
 ثلاث در شیراز نگذشته بود خیالات براقایان
 مستولی شده جناب حاج میرزا محمد علی و جناب
 حاج میرزا بزرگ و جناب آقا سید محمد حسین

و جناب اقامیرزا ابوالحسن و جناب اقا شیخ علی میرزا
 با جمعی دیگر از احباب جمع شده مشورت مینمایند
 مذاکره میشود که در شیراز جناب اقامیرزا آقا زیاد
 معروف و مشار بالبنان میباشند هرگاه
 فساد می شود و گرفتاری پیش آید بواسطه ایشان
 خواهد شد زیرا که هیچ یک از ماها بین مردم
 معروف نیستیم جناب اقامیرزا آقا از ابتدا بواسطه
 انجذاب و اشتغال و معاشرت معروف شده
 حال در این موقع هرگاه گرفتاری برای ایشان پیش
 آید برای سایرین نیز بی زحمت نخواهد بود هرگاه
 از آقا یان صحبتی داشتند تا بالاخره باتفاق آراء
 چنین صلاح دانستند که جناب افغان اقامیرزا آقا

در شیراز نمایند بفوریت حرکت بسمت بوشهر
 و بمبئی نمایند پیر از تصمیم گرفتن بهیئت اجتماع
 متفقاً می آیند منزل جناب آقا ن مطلب عنوان
 مینمایند که بواسطه ضوضاء و غوغا و آشوب
 و گفتگوی بین مردم شما در شیراز صلاح نیست بمانند
 باید تدارک خود را دیده بفوریت بسمت بوشهر حرکت
 فرمائید مرحوم والد جناب آقا میرزا آقا انچه عذر می آورند
 نمی پذیرند در ظرف بسیت و چهار ساعت با صد
 آقا یان جناب آقا میرزا آقا تدارک مسافرت خود را دیدند
 با مال شخصی خود حرکت میفرمایند ببوشهر و از آنجا
 غایب بمبئی میشوند پیر از حرکت ایشان مدتی خود
 وجودت فارس را احاطه مینماید اجتماعات که

Agā
 Agā
 Shīra

میشود و ملاقات احباء بندرت واقع میگردد بدین
 جهت این کلمه ضرب المثل نفوس منجذبه مثل مروج فاضل
 افاضه علی الله رفیع بدیع و اقامیرزا عبدالکریم و سایرین
 شده بود میگفتند حرکت جناب اقامیرزا اقا از شیراز
 چراغ فارس خاموش شد قدر نمیدانستیم قدر شی
 در فقدان شی معلوم میشود باری مدتی باین حال بود
 تا آنکه خداوند علی اجمعی مجدد اشخاصی مبعوث میفرماید
 مثل مرحوم حاج میرزا غلام حسین و مرحوم اقامیرزا
 سید علی و مرحوم اقامیرزا محمد باقر خان در نهایت
 انجذاب و اشتغال بواسطه آن ذوات مقدسه فارس
 مجدد اشتغال میشود در آن ضمن جناب عالم دبان
 و فاضل صمدانی حاجی میرزا حیدر علی بشیراز تشریف

اورده بواسطه تشریف فرمائی ایشان مجالس و محافل
بجہت احبّاء و دوستان دائرگشته منجذب و مشتعل
میگردند و جنبش و حرکتی مینمایند -

شرح حال حضرت حرّ و آیات حیات و قیامت و صعوبات ایشان

پس از حرکت حضرت اعلیٰ روح ماسواہ فداه از شیراز

و رسیدن اخبار شہادت ان حضرت والدہ ایشان

مع والدہ شان در خدمت اخوی خود جناب حاجی

میرزا سید محمد حرّ حرکت بعبات میفرمایند و دعا بخا

مجاور شده تا صعود میفرمایند حضرت حرّ

در شیراز تنها بودند تا اخبار شہادت میرسد

شب و روز مثل شمع میگذراختند و میسوختند و درمی

از آہ و اندوه دوری نداشتند بومًا فیومًا از شدت

اندوه و حسرت و غم و حرقت افسردگی و پشیمانی
 و غمگین شدنند تا ورود جمال اقدس اجمالی بدار
 السلام و رسیدن الواح مبارک که روح ابدی
 و زندگی سرمدی عاشقان روی جانان بود
 بدین واسطه یعنی رسیدن الواح بافتخار ایشان
 و مشاهده عنایات لاکتبی زنده و تازه و حرم
 میشوند، قصد شرفیابی حضور مبارک و آمیختن
 بواسطه تعلق که جناب حاجی میرزا ابوالقاسم
 اخوی ایشان بان مخدیره کبری داشتند مانع
 از حرکت میشوند باز در صدد بودند که هر
 وسائلی پیش آید حرکت نمایند و بفیض حضور
 نائل گردند و آنچه در خود در دارالسلام

پیش می‌آید و جمال مبارک حرکت با کمال قبول و ادرن
میفرمایند حضرت حرم بکلی از تشرف و فیض لقا
مأیوس میگردند فقط بواسطه رسیدن توفیقات
و الواح مبارکه و عنایات لاصحی امیدوار بودند
تا سنه ۱۲۹۱ که سید علی از یزد شیراز
می‌آیند خدمت حضرت حرم شرفیاب میشوند
چند ماهی در شیراز حضور داشتند اغلب
شب و روز خدمت حرم شرفیاب بودند و در
ضمن اظهار اشتیاق شرفیابی بساحت اقدس را
سینموی در بین عرایض خود اظهار میداشتند که آن
ورقه علیا از ساحت اقدس رجا نمایند و استعا
کنند که یکی از اوراق سدره مبارکه را بصلحیت

عنایت فرمایند حضرت حرم میفرمایند من این استاد را
 مینمایم و البته مسئول من در ساحت اقدس بدرجه
 اجابت مقرون خواهد گشت اقا بشرط آنکه زمان
 حرکت از فرد بشیراز آمده با اتفاق سباحت اقدس
 شرفیاب شویم . . . سید علی دودست را بدیده
 قبول گذارده عرض میکنند بنده وارد در خدمتگذاری
 حاضر هستم حضرت حرم پس از معااهده با . . .
 سید علی که نهایت خاطر جمعی را حاصل مینمایند
 عریضه سباحت اقدس عرض و استدعای و در جای
 مواصلت را مینمایند پاکت را میفرستند بمبئی فرد
 جناب افسان اقامیرا آقا ایشان مع عریضه خودشان
 سباحت اقدس ارسال میدارند . . . سید علی هم

از شیر از حرکت کرده بزد میروند و منتظر اخبار ساحت
اقدس بودند عریضه که بعد حضور و مشرف و مطاب
حضور مبارک عرض میشود مسئول حضرت حرم را
اجابت میفرمایند اخبار بشاشت آمیز که از ساحت
اقدس میرسد حضرت حرم بیزد مرقوم میدارند
که الحمد لله رجای این محرومه بدرجه اجابت رسیده
حال من در شیراز کاری ندارد که خود را دید
منتظر ورود شما میباشم البته البته بزودی حرکت
کرده شیراز بیاید تا با اتفاق حرکت بنمائیم شب
وروز در نهایت بشاشت و خورشید بودند
اجاباً هم که خدمتشان شرفیاب میشدند تمام
فکر و ذکرشان صحبت مسافرت بود تدارکات خود را

Beha'i
ms

از هر حیث دیده منتظر خط یزد و حرکت حضرات
 بودند که چه وقت ورود بشیر از خواهند کرد
 از روز گذشته ساعت شهادی میفرمودند روز
 پست که میشد از اطراف ادم میفرستادند و
 منتظر خط یزد بودند تا آنکه سید علی
 مع والد و والد و اخوان و همیشه شان از یزد حرکت
 کرده از طریق عشق آباد و اسلامبول ره بسیار میسوزند
 و بشیر از مرقوم میدارند که چون جمعیت همراه بود
 حکمت اقتضای نمیکرد که از طریق شیراز بیاییم لذا از
 طریق عشق آباد حرکت کردیم پس از شرف و نیل بوم
 شیراز آمده شمارا بساحت اقدس خواهیم آورد بجز
 رسیدن خط یزد و مطالعه آن که فی الواقع عزرائیل

روح پرفروش آن منجزیة روی جانان بود صیحه

زده بنای ضحّه و گریه و ندبه و آه و حنین را میگذاردند

تقریباً دو ساعت مشغول گریه و زاری بودند همان

روز تب عارضشان میشود پنج ماه و نیم مریض

بستری میشوند تا آنکه دوم ذی حجه ۱۲۹۹

ان ورقه فرودس از عالم ناسوت صعود فرموده

و روح پرفروش در ملا اعلی و جنت ابھی جای

گزید از فراق ابدی رسته بوصول سرمدی

پیوسته گشت پنج ساعت از شب گذشته از جسمه

پاک و از بیت مبارک حرکت داده پس از غسل و

کفن در سید میر احمد شاه چراغ داخل حرم دفن نمودند

جمال اقدس ابھی جلت خطمه و کبریا نه شرح حال آن

Handwritten marginal notes in Persian script, including the name 'Ghid Zho' and other illegible text.

ورقه علیا را در زیارت نامه آن روح مجرد مفصلاً
 بیان میفرمایند فقط در این اوراق یک آیه از آن زیارت
 نامه ذکر میشود که معلوم گردد که چه اندازه مبتلای
 بفراق و احراق بوده اند قوله جلّ بیا نه
 تشهد آن فیات اجتمعت الایاتان قد احييتك آية
 الوصال في الاولى واما تلك آية الفراق في الاخرى
 مدت توقف حضرت حرم در بیت مبارک نه سال بود
 که صعود میفرمایند صورت زیارت
 نامه آن علیا مکرمه تماماً درج
 شده تا ملاحظه کنندگان درجه
 ایمان و ایقان و بزرگواری آن محترمه را
 خوبی درک نمایند -

بِسْمِ رَبِّنَا الْاِقْدَامِ الْمَعْرُومِ الْمَسْلِيِّ الْمَشْفُوقِ الْعَلِيِّ الْاَعْلَى

اِنَّ الْقَلَمَ يَنْوُحُ وَاللَّوْحَ يَبْكِي بِمَا صَعَّدَ زَفْرَاتِ اَهْلِ

الْوَفَاءِ وَنَزَلَتْ عَبْرَاتِ الْفِرْدَوْسِ الْاَعْلَى كَانِ الْفَرْجِ

سَدَابِيهِ وَالْبَهْجَةَ تَزْعُرَعْتَ اِدْكَانَهَا وَالسَّمَاءَ مَنَعْتَ

عَنْ اَنْزَالِهَا وَشَمْسِ السَّرُورِ عَنْ اَشْرَاقِهَا وَالْاَنْجَمَ

مِنْ اِنْوَارِهَا وَالرَّاحَةَ دَكَّرْتَ اِرْيَاحِهَا وَالْجَنَّةَ اَنْقَطَعْتَ

نَسِيمِهَا وَبَيوتِ الْوَدِّ طَفَفْتَ مَصَابِيحِهَا وَالْاَرْضَ

الْمُبَارَكَةَ تَوَقَّفْتَ فِي اَنْبَاتِهَا وَالْجُودَ سَاكَنْتَ مِنْ حَرَكَاتِهَا

وَأَمْوَاجِهَا وَالطَّيُورَ مِنْ هَدِيرِهَا وَتَغْرَدَاتِهَا وَ

الْاَنْهَارَ مِنْ خَرِيرِهَا وَجُرْيَانِهَا وَسَمَاءَ التَّبْيَانِ مِنْ

اَنْظَارِهَا وَبَيَانِهَا فَلَمَّا كُنْتَ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ الْعَطْشَى

وَمَحْرَرًا ذَكَرَ الْمَصِيبَةَ الَّتِي ظَهَرَتْ فِي مَلَكُوتِ الْاَنْثَاءِ

كاتى سمعت نداء من جهاتي يا عبد الحاضر ما اخزنك
 واخذ زمام الاختيار عن كفتك هل العالم خسف باهله
 وهل الاشجار انقضت باصلها هل الاصول تزغرعت
 وهل البنيان تزلزلت هل الجبال نسفت وهل الاعلام
 نكست هل الرايات نقضت وهل الاوراق سقطت
 هل الاقنان حزفت وهل الجنود انكسرت وهل
 السفن غرقت وهل مرآت العلم منعت عن
 الانطباع وهل يد الفضل تركت من في الابداع
 وهل القلم منع عن الجريان وهل اللسان عرى
 من طراز البيان هل الفيض انقطع هل الباقي ند
 هل المائدة تقهقهرت ما الى ادراك في بحر الاحزان
 مرة تصعد ذفراك واخرى تنزل عبرتك اين

خباء المجد وسرادق السرور واين فسطاط البهجة
 وخيام الابتهاج واين ثغرك الباسم وطراز
 اسمك الخادم اين عزمك وحزمك وقوتك في
 تحريم ما انزله الرحمن لمن في الامكان كاني اري اصفر
 وجهك وضيحيهاتك وذاب قوتك وقدرتك
 اسئلك بمن ايديك وعرفتك وزينتك بطراز الصبور
 واحضرتك تلقاء وجه واسمك نغمته وثرناته
 في الليالي والايام واظهر منك ما مرت به سمات
 الحيوة على الانام بان تكشف عن وجه الامر قلت
 اما سمعت ما ورد على العبد الحاضر من قضاء الله
 رب الارباب قد كنت مزينا بطراز السرور
 بما يتغنى مكلم الطود كاني امشي على سباط الفرح

واطير في هواء الابتهاج وفي مثل تلك الحالة اردت
 مقام الله مالك الاحية فلما توجهت ودخلت
 وحضرت الافق الاعلى والذروة العليا رايت اثار
 الحزن في وجه ربنا الابهى اذا توجهت الى وجه
 فاطر السماء وقال عز شأنه اما سمعت
 يا عبد الله ما ظهر من مبرم القضاء قد سقطت
 من السردية الثمرة العليا وانها بقية محبوب
 العالم في ملكوت الانشاء لهم مقصود ومقصود
 من في العالم لما رايت حزن مالك القدم كما د
 ان يفارق الروح مني ولو لا حفظه وعنايته
 لرجعت الى العدم ثم توجهت الى وجه الله وقال يا عبد
 الله قد جدت مصيبة اهل البهائم بما ورد

عليهم من القضاء المثبت من القلم الاعلى في الورقة
العليا لعمري انها ثمرة كل ما ذكر اسمها تلقا
الوجه تضوع منها عرف فيص محبوبها الذي
باسمها ارتفعت السماء وتزينت بالشمس واشراقها
وانوارها وظهوراتها ان اسمها بحقيقته وظاهره
وباطنه يذكر الناس بايام مقصودها ومقصود
مامواها انها الورقة تمسكت بسدرة المنتهى
وفازت ببقاء مولى الوري وسبقت في ذلك
من في ملكوت الانشاء الامن شاء الله مالك العرش
والثرى فلما رايت وممعت اخذني الحزن على
شان ذاب قلبي واقشعر جلدي وتزلزلت اركان
وارتفع حيني واينني ورجعت الى مقامى ومحلّى

وجدته بيت الاحزان وشغلت نفسي وروحي بحجيري
 ما انزله الرحمن فلما مضت دقائق معدودات
 حضنت لقاء الوجه بامر المبرم على المكنات اذا اقبل
 الى قبلة من في الوجود من الغيب والشهو وقال
 جئت عظيمة وعلت كالماتة فأت بقلم ومداد لا ذكر
 بقية النقطة التي فدت نفسها بالمحبة والوداد
 لي زورها بما نزل من قلبي الاعلى احبائي واماني
 في المدن والبلاد قوله تبارك وتعالى هو المحرور
 المحزون ان يا قلم قد آتتك مصيبة كبرى ورتبة
 عظمى التي ناحت بها اهل الفردوس الاعلى و
 الجنة العليا بها صعد الاحزان الى ان بلغت
 اذيال رداء الرحمن طوبى لقاصد قصدتها

في حيوتها وزادها بعد صعودها وعروجها
 ولأمة قصد مقامها وتقربت الى الله بها البهاء
 المشرق من افق غرتي الغراء والنور الظاهر
 اللامع من مماء اسمي لاجهني عنيك يا ثمرة
 سدة المنهى والورقة المباركة النوراء وانيسة
 من ابتسم بظهوره ملكوت البقاء وناسوت
 الانشاء نشهد انك اول ورقة فازت بكأس
 الوصال في الوثاق واخر ثمرة اسلمت روحها في
 الفراق انت التي ذاب بكبدك واحرق فؤادك
 واشتتت اركانك في بعدك عن الحضود في مقام
 جعله الله مشرق اياته ومطلع بنياته ومنظرها
 اسمائه ومصدا احكامه ومقر عرشه

يا ورقتي وعرف جنة رضائي انت في الرفيق الاعلى
 والمظلوم يذكرك في سجن عكاء انت التي وجدت
 عرف قميص الرحمن قبل خلق الامكان وتشرفت
 ببقائه وفزت بوصاله وشربت رحيق المبر مزيد
 عطائه نشهد ان فيك اجتمعت الايتان قد احببتك
 آية الوصال في الاولى واماتك آية الفراق في الاخرى
 كم من ليل صعد فيه زفرائك في حب الله وجرت
 عبراتك عند ذكر اسمه الابهى انه كان معك و
 يرى اشتعالك وانجذابك وشوقك واشتياك
 وليمح حنين قلبك وانين فؤادك يا ثمرة سدرتي
 في مصيبتك ما ج بحر الاخوان وهاجت ارياح الفرا^ن
 اشهد ان في الليلة التي صعدت الى الافق الابهى

والرفيق الاعلى ويومها قد غفر الله كل عبد صد
وكلامه صعد كرامة لك وفضلاً عليك الآ
الذين انكروا حق الله وما ظهر من عنده جهرة
كذلك اختصك الله يا وردتي بهذا الفضل ^{الظم}
والمقام الاسبق لاقدم طوبى لك ولزائريك و
لمجاوريك واظائفيك ولمن توصل ويتوصل بك
الى الله انت التي بمصيتك ناحته الحود وتكدرت اوراق
سدره الظهور انت التي اذا سمعت النداء
الذي ارتفع من لسان مالك ملكوت الاسماء
فداقلت اليه واجتذبتك على شأن كادان نجر
الاخيار من كفك يا وردتي يايتها اللمائة في هواء
حتى والمتوجهة الى وجهي والناطقة بشانني

قد انزلنا لك ذكراً لا تمحوه شئونات القرون
 ولا ظهورات الاعصار انا خلدنا ذكرك من قلبي
 الاعلى في الصحيفة الحمراء التي ما اطلع بها الا الله
 موجد الاشياء وذكرك في هذا اللوح بما يذكرك
 به المقربون ويتوجه الى رسمك الموحدون
 طوبى لك ونعيماً لك ولن يحضر تلقاء قبرك
 وتيلوما انزله الوهاب في الماء

پس از صعود ان عليا ورقه اخت حرم در بيت
 مبارك حسب الامر اعز اقدس اجمعي ساكن باين
 معنى كه تكليف محافظت و مجارست بيت مبارك
 از ساحت اقدس درخواست شد مخاطباً الخضره
 افغان اقا ميرزا آقا ميفرمايد

قوله عزّ بياضه اما بیت تولیت آن بعلیا مخدّره
ورقم آن حضرت تفویض شده و هذا ما نطق
به لسان الغصّة فی هذا الحین یا افا فی علیک بهائے
وعنایتی مخدّره علیا امران جناب احتیاج است بسکون
در آن بیت تولیت آن بیت را با و آگدار دیم و
عنایت فرمودیم و بعد بذریّه او لیکن تذکّره لها
من لدی الحق و ذکرها لها فی القرون و الاعصار
حسب الامر مبارک حضرت اخت که والدّه حضرت افا
اقا میرزا اقا باشند در بیت مبارک ساکن محافظت
و محارست آن مقام مقدّس مکرم محمول بان محرمه
گردید در سنه ۱۳۰۲ که فرمان تولیت بیت مبارک
ممهورا از یراعه فضل و عنایت جمال اقدس اجمعی

جل عظمت و شأنه بافتخار اخت و ذریه او اخص

و عزت نزل یافت که الحال ان فرمان مبارک مع الواح

مبارک که از کک مشاق که راجع بتولیت بیت مبارک^{ست}

در دوسیه نزد خدام بیت ضبط است در ضمن

این اوقات منادی امر الله جناب حاجی میرزا حیدر

علی اصفهانی تشریف فرمای شیراز میشوند مدت

چند ماهی در شیراز و اطراف فارس از قبیل نریر و سرو^{ستان}

و آباده حرکت فرموده مشغول بذر افشانی میشوند

خدمات نمایان میفرمایند و سبب احیاء نفوس

کثیر میشوند و اقع در ایالت سلطان حسین میرزا

جلال الدوله پیش کاری میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان^ن

در سه در سروستان بین اجزاء و اغیار

مناقشه و منازعه واقع بقسمیکه کار مجید را
 میکشد را پورت بشیرزاده ایالت علیخان را
 مأمور نموده که بسروستان رفته تحقیقات
 کلی نموده اخبار بشهر دهد پس از ورود علیخان
 بسروستان اغیار اطراف علیخان را احاطه کرده
 پاره‌ئی القاءات مینمایند از آنجائی که مأمور هم
 آدم بد نفسی بود نهایت همراهی با اغیار نبوده
 جمیل آنها بشهر را پورت میدهد از شهر دستود
 میدهند که باید اشخاص مضموناً بشهر بفرستند
 علیخان کربلائی حسن خان و کربلائی صادق و مشهد
 سلیمان و غلامعلی خان صبیح زاده کربلائی حسن
 خان را مغلولاً از سروستان بشیرزاده فرستند

M
4
ar
se
86

لدی الورد درباغ ایالتی وارد کرده در حضور
صاحب یوان آنها را حاضر نمایند پس از سؤال و جواب
حکم بضرر مینماید فراش ها چوب و فلک حاضر نموده
ابتدا کربلای حسن خان را زیاد میزنند پس از آن کربلای
صادق را مضروب میسازند و مشهری سلیمان را
چوب زده نوبه بگلای علی خان میرسد آن رشید د لیر
زیر چوب بدگونی حکومت مینماید که ما تقصیری
نداریم مقصود شما از بیت بنوع است علی خان بر خلاف
راپورت داده باری هر یک را یک ساعت میزنند
پس از چوب زدن امر محبس مینمایند آن مظلومان را
در محبس مانوس باقطاع الطریق در زین غل و زنجیر
مغلول مینمایند مدت زمانی در زنجیرخانه محبوس

بودند غلام علی خان چون جوان رشید دلیر مستقل
و مجزی بود ابتدا تصدیق از کثرت انجذاب و بی باکی
با سوزن روی بازوی راست کوبیده بود
طاعت بها جلوه میکند روی بازوی چپ
کوبیده بود جلوه اش سرازنده میکند
این مطلب نشانه خوبی شده بود برای معرفی
آن یک جوان دلیر بهائی بیک روز صاحب دیوان
حکم میکند غلام علی خان را حاضر نمایند پس از آنکه
انرا از مجلس بازنجیر می آورند حضور صاحب دیوان
میگوید پیراهن او را بالا بزنند پس از آنکه دستهای
او را از پیراهن خارج میکنند میگوید غلام علی خان
این چیست که روی دست خود کوبیده ای میگوید

ملاحظه فرمائید که چیست میگوید خودت بگو
چیت در نهایت شجاعت و دلیری بصورت بلند
میگوید این عبارت اسم محبوب من است
طلعت بها جلوه میکند جلوه اش مرازند میکند
صاحب دیوان تعجب نموده ^{میگوید} میترسی باین واضحی عقیده
خود را اظهار میداری جواب میدهند هرگاه
میته سیده این عبارت را بدست های خود نمیکویند
صاحب دیوان حکم میکند میرغضب حاضر شد
گوش او را بریده در بازار میگرددانند که مردم عبرت
بگیرند پس از گردانیدن در بازارها مجدداً در مجلس
حسین نمایند چندی غلامعلی خان در مجلس صاحب
دیوان باجد بزرگوار خود کربلائی حسن خان

کتاب
ت. ۱۱

و عموی مادر خود کربلانی صادق و مشهدی سلیمان
حبس بودند صاحب یوان پس از پنج سال ایالت فارس
معزول شده از شیراز حرکت مینماید مرحوم محمد رضا
خان قوام الملک سبب شده آنها را از حبس نجات میدهد
انها مرخص شده میروند سرروستان ۱۳۰۵
ایالت فارس را از طرف دولت بشاخراده اولیس میرزا
احتشام الدوله واگذار مینمایند شاهراده وارد شده
امورات فارس را قبضه مینماید وقوعات آن سن و آ
از این قرار است باز مفسدین در سرروستان بنای
فساد را میگذارند و اسباب اغتشاش را بنحو اکل
فراهمی آوردند آن اوقات کربلانی حسن خان و کربلانی
صادق شیراز بودند آنها را گرفته حبس مینمایند

Pr
fr

Ka
Ho
Ka
in

غلامعلی خان فراراً حرکت بطهران مینماید شاهزاده
 در صدد گرفتن غلامعلی خان برآمده بشاهزاده میگویند
 فراد کرده طهران رفته است شاهزاده بطهران حجت
 کامران میرزا نایب السلطنه عرض مینماید که بیک نفر
 بابی سروسنانی فراراً بطهران آمده و نشانه بهائی
 بودن آن ببارزوی آن است روی بارزوی خود کوسیده است
 البته آنرا در صدد باشید که در اینجا فساد می نهند
 مرحوم غلامعلی خان چندی در طهران توقف مینماید
 پس انچند سال در طهران صعود کرده در بقعه
 شاه عبدالعظیم دفن مینمایند

واقعۀ دیگر در سنه ۱۳۰۵ در ایالت اویس میرزا احتشام
 الدوله که در فارس وقوع یافت آن حکایت از این قرار بوده

مرحوم محمد قاسم خان بیضائی کہ از جملہ اشخاص متمول
 واعیان و عظام این شهر بوده حکومت نقاط مهمہ
 فارس را متصدی و متقبل میشد چند سال بود
 کہ حکومت بہ بہانہ را حکمران بود در آن سال از
 حکومت انجا مفصل شدہ شیراز آمدند از جملہ روز
 شافرادہ بعنوان باز دید منزل ایشان میروند
 تشریفات مفصل برای شافرادہ فراہم می آورند
 از جملہ یک دست گاہ تلیان طلای بسیار ممتاز در
 بہ بہانہ برای خود تدارک کردہ بود امروز برای تمام
 تشریفات شافرادہ حاضر کردہ پیش خدمت ہا
 تلیان را ترتیب دادہ در مجلسی آوردند بدست
 شافرادہ میدہند شافرادہ زیاد تعریف

از قلیان و ساخت قلیان و سرو بادگیر قلیانرا مینماید
 پیر از ختم مجلس و رفتن شاهزاده مرحوم محمد قاسم
 کوزه قلیان و بادگیر در حصه گذارده بامبلغی اشرفی
 عقب شاهزاده میفرستد و تقدیم مینماید از این
 همت شاهزاده بسیار خوشش می آید و در صد
 ان بوده که پادشاه این همت خدمتی نماید که تلاقی این
 اگر ام شده باشد طولی نمی کشد که قضیه کتب و
 الواح و نوشته جات ایشان پیش می آید و آن
 قضیه حکایتش از این قرار است مرحوم محمد قاسم
 خان بواسطه انجذاب و اشتغال و محبت امری
 که میداشت خوش داشت که اغلب خادم و خادمه
 آن از جمله محارم و اشخاص باجت باشند شخصی

بود موسوی حاجی مرشدان و عیالش دعوی حبّ
 میکردند بدین جهت مرحوم ^{تاسیخ} و علیا مکرمه
 عیال خان که از جمله اماء مؤمنه منجبه بود نهایت
 اعتماد و اطمینان را بان زن و مرد داشتند بقسمیکه
 عنان و اختیار صندوقخانه دست عیال حاجی مرشد
 بود و میدانست که نفائس عیال خان کجا است
 عیال مرحوم خان ناخوش احوال و مبتلای مرض
 فلج و بستی بود زن حاجی مرشد بخيال آنکه
 دستبردی باموال آن مخدّره بزند روزی در
 صندوقخانه رفته صندوق لباسان مکرمه را
 بازینماید ملاحظه میکند دو جعبه منقاه
 در صندوق میباشد جعبه ها را برداشته

میرود در مطبخ ضبط مینماید تا شب هنگام که همه
 خدعه و اهل منزل مشغول راحت و آسایش میشوند
 خانه خلوت میشود آن زن رفته جعبه هارا باز مینماید
 ملاحظه میکنند بلیت جعبه اسباب حلل و جواهر
 و طلا آلات میباشند جعبه دیگر را باز کرده می بینند
 کتاب و اوراق و نوشتجات است اجاق مطبخ را
 خف کرده جعبه جواهر و طلا آلات را دفن مینماید
 و جعبه کتب و نوشتجات را که از جمله صورت عریضه
 که بیاحت اقدس عرض کرده بودند که اسم تمام فامیل
 تقریباً چهل پنجاه نفر رجلاً و اناناً بوده که تمام
 فامیل امضاء کرده بودند از جعبه را زدود
 کسر مطبخ می اندازد در کوچه صبح زود صبیحه محو

hind
 wife
 box

که

میرزا محمد رضای مستوفی که زن بسیار مبغضه عود

بود، میخواسته بمسجد برود ملاحظه میکند که

جعبه عقب منزل مرحوم محمد قاسم خان افتاده برید

میرد منزل باز کرده ملاحظه مینماید می بیند که تمام

نوشته جات و کتب امری میباشد صورت عریضه را

ملاحظه میکند مشاهده مینماید که عجب سندی است

برای فساد جعبه را تماماً برداشته میرود نزد حاجی

سید علی کبر فال اسیری که ان از جمله علماء شرود

و مفسد بل سید دیوانه بود جعبه را بسید

میسپارد سید باز کرده ملاحظه میکند می بیند

اسنادی بدست آورده که میتواند بوسیله ان

بازار را شوب را رونق دهد بنای فساد را میگذارد

فریاد و اشریجات را بلند میکند در مسجد و کیلر دفته

مردم را محکوم شده که باید بریزید خانه قاسم خان را

خراب کنید آنها را بموجب این صوت که بمبدء خود

نوشته اند بکشید این مطلب در شهر شیوع پیدا

مینماید مرحوم میرزا یوسف خان که داماد خان باشد

در مسجد نومطالب را شنیده می آید نزد خان تفصیلا

بخان عرض مینماید مرحوم محمد قاسم خان زیاد مشورتش

میشود در صندوق خانه زفته ملاحظه مینماید که

دو جعبه نایست ملتفت میشود که این کار کار عیال

حاجی مرشد است ان زن را طلبیده جویا میشود ابتدا

منکر میشود که خبرنگارم خان عقب میکند تشر میزنند

تهدید مینماید بروزمید هد که جعبه طلا آلات را

در مطبخ در اجاق دفن کردم و جعبه اوراق را از
 دودکش در کوچه انداخته ام مطلب کشف میشود
 مرحوم محمد قاسم خان بقیوت میروند نزد شاهزاده
 تفصیلاً عرض مینماید که چنین واقعه‌ای در منزل من
 واقع شده و جعبه نوشته جاتی من بدست سید
 علی کبرافاده شاهزاده میفرماید ابدًا تسویش
 مکن هرگاه نیز از منزل رفتن و اهره دارید در ارتکاب
 بمانید مهمان خود من باشید این کار بجهت من است
 که این فساد و اثر را خاموش نمایم شاهزاده نظر
 بهمت و اکرام محمد قاسم خان راجع بقلیان سعی
 بوده که تلفی نماید اینک وقت بدست می‌آورد
 محمد قاسم خان عرض مینماید مرخص فرمائید

منزل میروم چون اقوام و اقارب و اهل منزل را ^{نشین} ^{نشین}
 بمن است هرگاه منزل نباشد آنها مضطرب
 میباشند شاهزاده اجازه میدهد و چند نفر
 سر بازنیز میفرستند منزل مرحوم خان برای
 حفاظت پس از آنکه مرحوم خان مراجعت میفرمایند
 شاهزاده میفرستند نزد سید پیغام میدهند
 که شمیمه ام شما پارهئی نوشتهجات و کتب از این
 طایفه ضالّه بدست آورده اید خود شما مع
 نوشتهجات آنچه هست آورده تا ملاحظه شود
 من که ایالت هستم و شما که حاکم شرع مطاع انور
 هستید معاً با اقتضاء حکم شرع مطاع انور زمام
 بنمائیم سید از این پیغام شاهزاده زیاد خوشوقت

میشود خیال میکنند که آنچه بنواهد بکند بقوه
 ایالتی مجری خواهند داشت نوشتجات را تماماً
 حتی آن صورت عریضه را در جعبه گذارده در
 کمال اطمینان می آید نزد شاهزاده شاهزاده
 زیاد از حد و شأن سید احترام میگذارد بقسمی
 که سید زیاد خورد میگرد و بنهایت خاطر
 جمع میشود که آنچه بنواهد بکند حال دیگر پیشرفت
 دارد تقریباً سه ساعت سید در حضور شاهزاده
 مشرف بوده زیاد صحبت و مزخرف میگوید
 وجداً شاهزاده حرفها و خیالات سید همراهِ
 میکند تا زمانی که موقع نماز میرسد سید میگوید
 حال دیگر موقع نماز مسجد است اجازه مرخصی خواهد

شاهزاده میفرماید بفرمائید التماس دعا دارم
 میخواهد جعبه را همراه یبرد شاهزاده در نهایت
 ادب میگوید خوب است اجازه بفرمائید جعبه
 در این جانزد من امانت باشد تا امشب بدقت
 ملاحظه نمایم از مطالب آنها آگاهی پیدا کرده فردا
 تشریف فرما شده تا با اتفاق آراء در صدر انتقام
 این ظایفه ضاله برائیم زیرا که اینها مالشان حلال
 و خونشان مباح مالشان مال دولت و خونشان
 حق ملت است از این حرفها سید بخود می بالند
 میگوید حکم حکم حضرت والا است اما جعبه در اینجا
 نزد سرکار والا امانت باشد غیر از این داعی دیگری را
 حق مداخله در آن نیست شاهزاده میفرماید

البته چنین است دیگری حقوق داخله در این کار ندارد
 سید جعبه را تماماً گذارده خارج میشود پس از حرکت
 سید شاهزاده میفرستد عقب مرحوم خان
 ایشان را احضار میفرماید خان تشریف فرما
 شده شاهزاده را ملاقات مینماید تفصیل ما
 وقع را برای خان صحبت میدارد بعد جعبه را می آورند
 میفرماید ملاحظه نمایند آنچه بوده تمام است
 یا باقی دارد هرگاه چیزی نزد سید باقی مانده تاهر
 قسم باشد از آن دریافت دارم مرحوم خان آنچه
 در جعبه گذارده بود فهرست کرده روی جعبه
 گذارده بود بموجب فهرست ملاحظه مینماید میبند
 تمام است عرض مینماید تمام است میفرماید حال

دیگر تشویش مکن جواب سید با من است هرگاه
از طرف سید هم کسی آمد نزد شما جواب سخت
میدهی ابدًا و اِهه نمینمائی مرحوم خان پسران ^{شده} نما
جعبه و نوشته جات تمامًا زیاد خوشوقت میشود
اظهار امتنان و تشکر کرده شافرا ده نیز زیاد اظهار
التفات و موجهت فرموده مرخص میشود می آید
منزل در نهایت خرمی و خوشحالی تمام فرامیل را
جمع کرده تفصیل ماوقع و حسن سیاست شافرا ^{را}
اظهار مینماید همگی خورسند میشوند فردای
انروز سید باطمینان مذاکرات شافرا ده در ^{نهایت}
شجاعت پیغام سخت برای خان میفرستد باین مضمون
که تو ملعونی و مردود اسناد تو فرزند من است

باید از دو کار یکی را اختیار کنی اولاً امروز عصر در
مسجد وکیل با جمعی از مؤمنین حاضر میباشم باید
پای برهنه چکه پرازدیک، گردن اندازی بک دست
قرآن شریف را گرفته و دست دیگر شمشیر بیائی در
مسجد در حضور جمع توبه نامی و بد بگونی تا از تقصیر
و گناه تو درگذرم هرگاه چنین نکردی حکم شرع را
در باره تو مجری خواهم داشت فتوی داده خانه ات را
خراب خواهند کرد و خون تو با خون اشخاصی که اسمشان
در ورقه نوشته شده بحکم خودم خواهم ریخت این
پیغام را که خدمت خان عرض مینمایند مرحوم خان
هیچ نمیگوید حیران میماند مرحوم میرزا یوسف خان
میگوید خان دانی چرا جواب سید را نمیدهید

میگویند چه بگویم میگوید جواب آن با من است

رافع را طلبید میگوید خدمت اقا عرض کن که پیغام

شما برای خان بعینه پیغام این زیاد است برای همین اس

حال هم هرگاه شما بدرجه این زیاد رسیدید منم

چکه کردن انداخته با قرآن و شمشیر خواهم آمد توبه

و انا به خواهم کرد هنوز نه شما ان این زیاد

هستید و نه من آن حور تو آنچه از دستت براید

بکن منم حاضر برای مدافعه پیغام خان که برای

سید میرسد سید عصبانی شده می رود نزد

شاهزاده تعجب مینماید شاهزاده آنروز سید را

بداهنه رد مینماید سید فردای آنروز می رود

شاهزاده خود را نشان نمیدهد فراسها میگویند

شاهزاده کسالت دارند روز سوم می‌رود می‌گویند^{شاهزاده}
سوار شده اند عریضه عرض مینماید جواب ننهند
سید ملتفت شده که شاهزاده طفره می‌رود و
همراه نیست بخود می‌پیچد تا روز پنجم می‌آید شاهزاده
ملاقات می‌نماید از ابتدا شاهزاده بسلامت صحبت
میدارد سید عقب میکند که امانت من را بدهید
(اعنی جعبه کتب و نوشتجات را) شاهزاده
جواب میدهد که هنوز من تماماً ^{ملاحظه} مطالعه نکرده‌ام
چند روزی باید نزد من باشد تا بدقت خودرسی
کرده ان وقت تکلیف آنها را معین نمایم سید
میگوید تکلیف شوخی ان با من است برای من شکی
باقی نیست که قاسم خان با من است و این کتب و آثار

از آنها است این طایفه خوشان و مالشان مباح است
شاهزاده میگوید شما چه دلیل میگوئید مگر هر کس
این گونه کتب در خانه اش یافت شود با بی است
مال و خوشش مباح است سید جواب میدهد باین
دلیل که اگر با بی نبود کتب طایفه ضالّه در خانه اش
نباید باشد شاهزاده وقت را مختم دانسته سید
تقریباً میگوید میفرماید سید چه گمان کردی مگر
دولت زمام اختیار مملکت را بدست شما اشخاص
والگذار کرده که آنچه بخواهید بکنید و آنچه نسبت
رکیات باشد بمردم محترم بدهید الان در کتاب
خانه من انواع و اقسام کتب موجود است دسایتروادم
تورات دارم انجیل دارم پس باید بگویند شاهزاده

گبر شده است یهودیست نصرانیست این فرزندان
چلیست بر فرض هم قاسم خان کتب متنوعه داشته
باشد باید بعضی نسبتها بان داد سید ملاحظه
مینماید که شاهزاده متغیر گشته و نعل را وارونه زده است
خودش را جمع مینماید سندی هر بدست نداشته
که بتواند تعقیب نماید سکوت اختیار میکند ^{شاهزاده}
امر قلیان مینماید قلیان آورده حواله سید میکند
سید قلیان را گرفته میکشد قلیان شاهزاده را
آورده همان قلیان طلائی کزائی بود گرفته میکشد
قهوه طلبیده می آشامند آن وقت بسید میگویند
آقا حقیقه شاه قسم که هرگاه خواهی از حد خود تجاوز
نماند و اسباب انقلاب شوی از شهر اخراج

خواهر کرد سید برخواستہ موصوفہ می رود
منزل چند روزی تمارض کرده بعد بیرون آمده

گفتگوئی نمیکند این گفتگوها زایل میشود شافره

مرحوم محمد قاسم خان داطلبیدہ جعبہ جامع نو شبت
Khan

در مینمایند اما واقعه ثانی پس از انقضاء چند

از این قضیه حکایت مرحوم کربلایی حسن خان

و کربلایی صادق و حضرت اقامت رضی سروسستانی

و مشہدی شکر اللہ نحاس پیش می آید و آن حکایت

تفصیلتش از این قرار است در سنه ۱۳۰۵ در ایالت

اوس میزاحتمام الدولہ پس از آنکہ سید علی اکبر

از واقعه فساد مرحوم محمد قاسم خان مایوس

میشود بر حسد و بغض و عداوتش می فراید

هر روز در صد فساد وقتنه بوده تا قضیه
حضرت مرتضی پیش می آید آن قضیه حکایتش از این قرار است
حضرت مرتضی شغلش صباغی قبل از تصدیق بسیار شلوغ
و مغمض بوده که تمام اجباء سر و ستان از آن بردباری و
احتیاط میکردند پس آنکه تصدیق مینماید بسیار
مشتعل و مخرب میشود بقسمیکه خود داری در امور
نداشته عیال آن حضرت دختر عموی سید علی مشیر
السادات بوده سید علی نیز از اشخاص بسیار عنود
موزی و باین امر بسیار عداوت داشته می رود فرزند
سید علی اکبر که مرتضی بابی میگفتند و عیال آن دختر
عموی این جانب است این فقره برای ما هائناک است
باید علاج این بی دین را بنمائید سید علی اکبر

The
A
M

W
C
M
S
A

IT

G
S
A

میفرستد آن مظلوم را از دکان صباغی بنهایت اذیت
حاضر مینماید سید میگوید تو بانی هستی میگوید
صباغ هستم شما میفرمائید بانی هستم میگوید اگر
بانی نیستی لعن کن میگوید کسی را که ندیده باشم بدخواهم
گفت آن سید دیوانه حکم بضرب میدهد آن مظلوم را
زیاد میزنند پس از اذیت حضوری ایشان میفرستند
نزد شاهزاده اولیس میرزا که این شخص بانی است
در مجلس باید حبس باشد تا تکلیف شرعی و فوای آن
داده شود شاهزاده مرحوم محمد رضا خان قوام
الملک را طلبیده آن مظلوم را می سپارد بقوام میگوید
در زنجیر خانه خودت نگاه دار پس آنکه اقامتت را
حبس مینمایند سید علی مشیرالسادات میفرستد

عیال آن مظلوم را آورده بدون طلاق عقد کرده بر حجت
خود تصرف مینماید پس از چند وقت دیگر مرحوم
کر بلائی حسن خان و کر بلائی صادق را بتحرک سید
علی دستگیر نموده می آورند نزد سید علی اکبر
آنهارا نیز اذیت کرده میفرستند نزد شاهزاده
شاهزاده آن مظلومان را چوب زیاد زده حبس
مینماید پس از چند روزی دیگر مرحوم مشهدی
شکرالله نخامس گرفته حبس مینمایند در این بین
شاهزاده معزول گشته آنها در حبس میمانند
حضرت مرتضی چون جوان رشید زیبایی بود
مرحوم محمد رضا خان قوام الملک زیاد افراد دوست
میداشت و مایل نبود او را اذیت نمایند بکرات

۱۰
۱۱

انرا از مجلس در خلوت طلبیده بآن نصیحت میکرد
 و میگفت که فقط بگو من بابی نستیم ترا خلعت خواه
 داد و بسیت نفر سوار بتو خواه سپرد و
 کلانتری سروستان را بتو واگذار خواهم کرد آن
 مظلوم جواب داده که دنیا را با خرت ترجیح نخوا
 داد سلطنت ابدی را بزنگانی چهار روزه فانی
 تبدیل نخواهم کرد. آنچه نصیحت مینماید شمر نمیشد
 پس آنکه مایوس میشود میگوید در جلس من نباشد
 صعود حضرت ائمان سده مبارکه مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم
 اخوی حضرت حم جد ^{ای} طجد این عبد که ذکر حالات
 وصلت و گرفتاری های آن بزرگوار در ابتداء تاریخ
 مذکور گشته یوم دوشنبه دوم شهر ربیع الاول

درس ۳۰۵ واقع از جسم پاک را در بقعه متبرکه

سید میر احمد شاه چراغ داخل حرم در صفت صد

الحفاظ جنب تربت همشیره محترمه خود اعنی حضرت

ورقه علیا حرم حضرت اعلی مد فون ساختند پس

از دو ماه زیارت نامه مبارکه در تلو اوج مبارک

با فقار جناب افنان اقا سید محمد حسین از سما

مشیت مالک البریه اعنی جمال اقدس اجهلی نازل

عین آن در این اوراق درج تا مطالعه کنندگان

شماره فی از زجات ان شخص شخیص مطلع گردند

ش جناب افنان و افنان علیها بهاء الله

صحیفه الله المبین

القیوم

هو النالح من افقه الاعلى

كتاب انزله المظلوم ليقرب الكل الى الله المهيمن القويم
قد ظهر ما كان مخزوناً في علم الله ومستوراً عن
الافئدة والعيون قد اتي اليوم والقوم انكروا
حجة الله وبرهانه بما اتبعوا كل غافل مردود
بنذوا كتاب الله ورائهم واركبوا مانح به
المقربون قد عملوا ما نهوا عنه في كتاب الله و
تركوا ما امروا به الا انهم من الذين نقضوا
الميثاق والعهود قل يا ملأ الارض اتقوا الله ولا
تتبعوا مظاهر الاوهام والظنون انظروا ان
الشمس تنطق امام وجوهكم وتدعوكم الى مقامها
المحمود خافوا الله ولا تنكروا الذي بشرت بظهوره

et of
tation

كتب الله من قبل ومن بعد ونطق بشأنه المرسلون
 يا حسين ان المعلوم يناديك من شطر التجن و
 يعزبك فيما ورد عليك ان ربك هو الصبا و
 يا مارك بالصبر والاصطبار وهو الامر فيما كان
 وما يكون اسمع النداء من شطر عكاه انه ينطق
 في كل شأن انه لا اله الا هو مالك الضيق والشهود
 لا يعزب عن علمه من شئ يفعل ما يشاء ويحكم
 ما يريد وهو المقدر العزيز الودود ايات
 ان تحزنك حوادث العالم او تزلك شبهات الدين
 انكروا كتاب الله وظهوره الا انهم لا يشعرون
 خذ الكتاب بقوة من عند الله انه يامرک بالبر
 والتقوى وهو الفرد الواحد العزيز المحبوب

قد ظهر واظهر ما يقرب الناس الى صراط المبرود قم
 على خدعة الامر ثم اذكره بالحكمة والبيان بحيث تجذب
 به الافئدة والقلوب اياك ان تمنعك ضوضاء
 العباد او حجات الذين كفروا بالشاهد والمشهود
 قل يا الله قد خرفت الاحجاب واتي الوهاب في المآب
 بامر لا تقوم معه الصفوف ^{بنيته} قل هذا يوم وعدتم
 به في كتب القبل وبشركم به فحمد رسول الله بقوله
 يوم يقوم الناس لملك الملكوت انا انزلنا الآيات
 واظهرنا البينات والقوم اكثرهم لا يفقهون هذا
 يوم الاقبال ولكن القوم عنه معرضون وضوا اللهم
 واتبعوا هواهم الا انهم لا يشعرون كفروا
 بنعمة الله بعد ظهورها وانكروا آياته بعد انزالها

يشهد بذلك لسان العظمة في الافق الاعلى ولكن
القوم هم لا يسمعون لعمرة الله لو سمعوا سرعوا
الى مقام تنطق ذرارة قدامى الوعد وهذا هو الموعد
ان قلبى الاعلى اراد ان يذكر اقامته الذى صعد الى
الرفيق الاعلى من قضاء الله المحتمل تشهد انه
سمع النداء اذ ارتفع بين الارض والسماء وفاض
بما فاز به عباد مكرمون واعترف بوحدانيته و
فردانيته وبما نطق به لسان العظمة في مقامه
المرفوع انه طهره حين صعوده وغفر فضلاً
من عنده وقدره في الجنة العليا مقاماً لا تحويه
الافكار والعقول طوبى لك يا فاني بما ورد عليك
في اول الايام ان ربك هو الحق علام الغيوب

قد شهد ماورد عليك وحفظك بساطان
 من عنده الى ان جاء الوعد وما قدرك في لوح
 محفوظ يا ابا القاسم عليا بهاء الله وبهاء
 انبيائه واصفيائه وبهاء الذين طافوا العرش
 في الاصيل والبلود **اول** موج ارتفع من بحر
 الكرم من لدن مالك القدر عليك يا ايها
 المتمسك بجبل الفضل في ايام الله مالك الملكوت
 نسئله تعالى ان ينزل عليك في كل حين رحمة من
 عنده ويقدر لك ما تقر به العيون كذلك نطق
 لسان المظلوم في هذه الليلة الدماء امر من لدن ^{الله}
 مالك الوجود انا لله وانا اليه راجعون انه
 لفت نازي بپارسی توجه نمودیم تا کل مقصود را

بیابند و بیابند یا افغانی محزون مباش از آنچه وارد
 شده عالم در جمیع احوال دوزخ خود را مینماید و با علی
 النداء بر قای خود گواهی میدهد و اهل خود را
 پند میگوید و نصیحت میکند طوبی از برای آنکه
 با صفا نداشتی موفق شد چه که اگر انسان فی الحقیقه
 حوادث و تغیرات عالم را مشاهده نماید و بیابد
 خود را بر عرش اطمینان مستر ح مشاهده کند از فنا
 بیقاراجع شود و از ذلت کبری بعزّت عظمی دل
 بندد عالم آنچه در او است او را تغیر نهد لله الحمد
 از برای شما مقدّر شده آنچه شبهه و مثل نداشته سدره
 مبارکه شما را از افغان ذکر نموده و قبول فرموده این
 فضل عظیم است و این مقام کبری با اسم قادر یکتا

حفظش نما شاذ، شها ترویج و تبلیغ امرالله است این
 مظلوم از اول ایام ذکر اقان دابلند نمود صحن شاهد
 والواح منزله گواه در بلایای وارده و مصیبات نازله
 بر مظلوم تفکر نما از اول ایام امام و جوه انام از امراء
 و علماء قیام فرمود و اوجه الله من غیر ستر و حجاب
 کل را بافق اعلی دعوت نمود از قیامش مقصود
 اعلاء کلمه بوده و از ندایش تقرب وجود بمالک
 غیب و شهود بر اهل بصیر و اصحاب منظر اکبر واضح
 و مشهود است که در هیچ امری زامود از برای
 خود مقصودی نبوده و نیست یشهد بذلک عمای
 امام الوجود العالم و ارتفاع ندائی بین الامم و چون
 اشرفات انوار اقباب حقیقت از افق سما ظههور

ظاهر جمع احزاب بر اعراض و اعتراض قیام نمودند
و وارد آوردند آنچه را که غیر حق آگاهانه سبحان الله از
اهل بیان وارد شد آنچه که قلم از ذکرش عاجز و قاصر است
بعضی در ذکر الوهیت و ربوبیت اعتراض نموده اند
قل یا ملاء البیان لعمر الرحمن انه ما اذاد ذکراً من الازکا
الا لتقرب العباد وتوجههم الى الله مالک يوم المآب
صمت نزد مظلوم محبوب بوده و هست چه که آذانی
که الیوم لایق این ندا باشد کیاب بشهد بذلک
کل منصف بصیر و لکن حضرت مبشر یعنی نقطه وجود
در اول بیان میفرماید الذی ینطق و کل شأن
اننى ان الله لا اله الا انار رب کل شیء وان ما دونى
خلقى ان یا خلقى ایامى فا عبدون و هر چند در جواب

یکی از حروف حی در ذکر من بظهور الله میفرماید
 اننی انا اول المابین مکرر این بیانات را فرموده اند
 قسم با قاب حقیقت اگر ذکران حضرت بنود این مظلوم
 در این مقامات صحت اختیار میفرمود الا لاهله
 سبحان الله عرفان اهل بیان از عرفان اهل فرقان
 پست تر مشاهده میشود چه که آن خرب کلمه
 اننی انا الله را از شجر قبول نمودند و این فیه از سده
 وجود و مالک غیب و شهود این کلمه را نمی پذیرند و نمی
 که با مثال این کلمات الهی شبهه مینمایند مقصودشان
 عند الله مشهود و واضح است انه هو الستار
 الصبار المشفق الکریم قل لا یعزب عن علم شیء ولا
 یحجزه امر لیشهد و یری و هو السميع البصیر

يا افنانى نسئله تعالى ان يوفقك ويؤيدك ويقدر
لك ما تفرح به القلوب وتقربه العيون ودر آخر
لوح وصيت مني مايم شمارا با آنچه سبب ارتقاء و
وارتقاء است وان مشورت در امور است اگر
باحضرت افنان عليه بهائى و عنائتى و رحمتى در امور
مشورت نمائيد لدى الله محبوب و مقبول است
سوف يصلح الله اموركم و يقربكم اليه و يظهر
لكم ما كان مستورا عن عين الناظرين الحمد لله رب
العالمين منتسبين طرأا از قبل مظلوم تكبير رسا
البهاء المشرق من افق سماء رحمتى على افنان الذين
ما نقضوا عهدى و مشيقاتى و عملوا بما امروا به فى كتابى
المبين الامر لله المقتدر الغالب القدير

ورود جناب اتامیرزا شرف‌علیه شیراز در سنه ۱۳۰۶

جناب‌علیه پس از رحلت و مشقات و صدماتیکه
در طریق امر از اعداء کشیده پس از حبس و گرفتاری
در لاهیجان و ورود بطهران و صدمات طهران
تا آنکه دین از موصی از حبس و آزادی از چنگال اعدا
قصده فارس فرموده بشیراز تشریف فرما شدند
توقف و توطن فرموده مشغول تبلیغ و اعلا
کلمه الله گشته و در اطراف شیراز و بلوکات متعلق
بفارس از قبیل اباده و ندرین و مرودشت و سروستان
و غیره سیر کردند، بزراقتانی فرموده جمعی را مهتدی
گشته پس از احیاء نفوس مراجعت نموده در شهر
شیراز توقف فرموده تأهل اختیار کردند یعنی

صبیئہ مرحوم حاجی ابوالقاسم کلاہ دوزکہ از احتیاء
ثابت راسخ بوده اختیار نمودند در سنه ۱۳۰۹ از
شیراز بمعیت کهل نودانی جناب حاجی ابوالحسن والد
ماجد جناب قاضی میرزا محمد باقر خان که ذکر خیران جناب
در چندین جایی تاریخ مذکور گشته بعزم ساحت اقدس
وتشرف حضور مبارک حرکت فرموده ماه شعبان
ورود بساحت اقدس نمودند این عبد جناب عندلیب
و جناب حاجی را در ساحت اقدس ملاقات کرد م
دوماه مشرف بودند که صعود واقع میشود در
ایام صعود مشرف و دران وقعہ عظمی و فحیئہ کبری
در ارض اقدس بودند پس از صعود حسب الامر مبارک
حضرت من اراده الله مراجعت بشیر از نموده تا آخرین

حیات زندگانی خود در فارس مشغول بخدمت و تبلیغ

بوده و در صعود ایشان در موقوع خود خواهد شد

در سنه ۱۳۰۷ حاجی سید علی اکبر فتوای

قتل مرحوم کربلایی حسن خان را نوشته بشا هلا د

اولین میرزا تعقیب مینمایند شب هنگام آن مظلوم را

سه داده شهید مینمایند صبح زود بدون غسل

و کفن بالباسهاییکه در برداشته خارج شهر جنب

مسجد حاجی عباس دفن مینمایند اجبآء سروستان

با آنهمه موانع موجوده شبانه بهر نحو بوده قبر را

پیدا کرده آن جسد را از خاک بیرون آورده در تمند

پچیده بسروستان نقل نموده در باغچه خود خان که جای

با صفای خوبی میباشد دفن مینمایند این عمل

در ساحت مقدس حضرت بهاء الله بسیار مقبول
واقع لوحی از پیراغه فضل متضمن غایات بافتها و
ان نفوس، نزول یافته آنها را بملائکة نقاله تشبیه
و تشبیه فرموده و زیارتی از قلم اعلیٰ جهت آن
مرحوم نازل در ضمن مناجات میفرمایند ثم
اجعل الجبالین نقاوه کثر اللهم عندک انک انت
الفضال الامین والحافظ الحارس المعین

اما کربلائی صادق پیراوشهادت کربلائی حسرت خان
چهار ماه طول کشیده نیز آنرا شهید مینمایند
و در خارج شهر دفن مینمایند تربستان مرحوم معلوم نیست

۱۳۰۷ هـ سعود علیا مخدومه و رقه مقدسه محترمه

زهر سلطان بیگم اخت حرم پیرانکه از ابتداء عمر

در امر صدقات شدید و لطافت عظیمه که یک عسّه
 انرا احدی طاقت تحمل نداشته دیده و متحمل گشته
 ازا عداچه ناسپاسی هاشمیه و از دشمنان چه
 اذیت ها دیده و سالها مبتلای بفراق یکتا فرزند
 خود گشته شبی نشد که از فراق گریان نباشد
 و روزی نبود که از حرمان نالان و همدم اه و وفغان
 نباشد فقط دل خوشی ان علیا حضرت بغایات
 لانهایه جمال اقدس ابھی جل عظمت و کبریائنه بوده
 که با پیک امین اعنی حضرت شیخ سلمان عنایت و
 ارسال میشد پس از صعود حضرت و رقه علیا حرم
 مبارک حضرت اعلیٰ آن مخدره عظمیٰ حسب الامر جمال
 اقدس ابھی هفت سال در بیت مبارک ساکن

تا یوم موعود روز چهارشنبه ۱۵ صفر روح
پرفروش در بیت مبارک صعود بملکوت اجمعی
وجنت اعلی فرمود از جسم پاک را در بیت طواف
داده در بقعه شاه چراغ جنب تربت اخیره
خود اعنی حرم مبارک حضرت اعلی دفن نمودند
شرح ایمان و ایتقان ان سازج عفت و جوهر
عصمت در تلو اوج مبارکه بافتخار و رقه مقدسه
مریم سلطان ضلع جناب قامیزا آقای افنان نازل
جمال قدس اجمعی در زیارت نامه ان و رقه مقدسه ذکر
مینمایند عین ان در صفحات این اوراق مرقوم
تا مطالعه کنندگان پیر زیارت مقامات روحانی
ان مخدیره کبری را ادراک فرمایند

ورقه ضلع اقان عليها بهاء الله الا بحى

هو المعزى المستلى العزى الكريم

يا اوراق سدردى عليكن بهاء الله رب العالمين
يا اثمار شجر غنايتى عليكن نور الله الساطع
المشرق اللهب يا بهية اقانى يذكركن سدره
المنهى فى الافق الاعلى وتريدان تعزى اوراقها
واقانها واغصانها واثمارها بما ورد عليهن
من قضاء الله المحتوم وقدره المرقوم من قلبه
العزى البديع لعمر الله احزننى مصائبكم
وما ورد عليكم ثم الذين ظافوا حولى وتمسكوا
بجلا خطائى ورحمتى التى سبقت من فى السموات
والارضين لا دال ذكر شما در ساحت امع اقدس

بوده وهست و لحاظ عنایت بآن شطر متوجه
اگرچه مصیبت کبری بر شما وارد شده و لکن چون
سبک و مرجع من الله و الی الله بوده بآسی نیست
از حق جل جلاله میطلبیم نار خزن را بنور فرج تبدیل
فرماید و ذیل توکل و انقطاع را از غبره حوادث
عالم و قره اوهام امم مقدس دارد در سبیل
الهی وارد شد بر شما اعظم مصائب عالم
چه بسیار از لیلی و آیام که از ظلم عباد محرومان
بوده اید و اعظم مصائب فراقی است که ظاهر
شده و اسبابی است که حائل گشته یقین
مین بدانید مقامی از برای شما مقدر شده
که اگر مقدار سه ابره کشف شود جمیع عالم

از ماعندهم بما عند الله توجه نمایند و طائف
حول گردند ظالمها و غافلهاى عالم بگمان خود
بتضییع امر مشغولند و لکن آنچه ظاهر شود
علت اغزاز کلمه بوده و هست قوتش را
قوت عالم منع نماید و قدرتش را مفتریات
امر ضعیف نسازد از اول امر الی حین بقلم و حد
نصرت نمودیم تا آنکه امر بمقامی رسیده
که فی الحقیقه سبب تفکر و علت تحیر اهل عالم
گشته کلمات عالیات بلغت فصیحی و نور آء
هر دو نازل شده قرائت آن محبوب است و
سبب تسلی افئده و قلوب انا اردنا فی هذا
الحین ان نذکر ورقی العلیاء بین الاماء بذکرانجذ

به افئدة الملائكة الاعلى والجنة العليا بحيث لا ينقطع

عرفه بدوام اسمائه الحسنى وصفاته العليا

اَوَّل نور اشرق من افق ^{سما} غنابة مولى الورى

واوَّل كلمة نطق به لسان الكبراء واوَّل عرف ^س نضوء

من قميص اسمى الاعظم بين الامم عليك يا مطلع

الوفاء والمذكورة بلسان الابهى فى سجن عكاء

اشهد انك سمعت النداء فى اوَّل الايام و

اقلت الى الله رب الانام واخذت كأس

العرفان وشربت منها من ايا دى الفضل و

العتاء وانت التى ما منعك شماتة الاسرار

ولاشبهات الفجار تركت ملة القوم واقلت

الى الله رب العرش والثرى ومالك الآخرة

والاولى **واوّل** نور سطح و لمح من افق سماء العطاء،
عليك يا ايّتها الورقة النوراء اشهد انك اقبلت
واعترفت بما نطق به لسان الغصّة في ناسوت الاناء،
ثم اخذت رحيقه المختوم باسمه القيوم وشربت
امام وجهه اماء الله واوراقه انت التي ما صنعك
صفوف العلماء ولا ضوائهم ولا نفاق
اصحاب البغي والفحشاء ولا شبها تهم قد خرت
الاحباب باسم ربك الوهاب واعترفت بكلمة
الله المطاعة وتمسكت بها في ايام تركتها
اماء الارض ونبذها رجالها الامن شاء الله
رب الكروسي الرفيع طوبى لك يا ورقتي ولمن قصد
رمسك وزاد قربك وتقربك الى الله ربك

وذكر ما نطق به القلم الاعلى في مصائبك ووزاياك
سبحانك اللهم يا الهى وآله الملك والمكوت
وسلطان العظمة والجبروت اسئلك باغصنا
سندرة فردائيتك واصفيانك الذين اشتعلوا
بنار حباتك وانفقوا اموالهم وارواحهم
في سبيلك بان تغفرلى ولن آمن بك وبآياتك
احرب اسئلك بسلطانك الذى احاط الوجود
وبرحمتك التى سبقت الغيب والشهود بان تقضى
حوائجى وتقدرلى ما يقدرنى اليك ويكون نورا
امام وجهى فى كل عالم من عوالمك انك انت

المقتدر الفياض الغفور

الرحيم

پس از صعود حضرت اخت جمال اقدس ابھی جلت
عظمت و کبریاۃ بحضرت افنان اقامیرزا آقای نورالدین
امر و اجازہ میفرمایند کہ بستگان و متعلقات
یعنی خانہ وادہ و از شیراز طلبیدہ بساحت اقدس
مشرف شوند۔ حضرت افنان حسب الامر مبارک
جناب افنان اقامیرزا آقا مجل جلیل حضرت افنان
صدرہ مبارکہ جناب حاجی میرزا محمد علی بشیراز
مرفوع میفرمایند کہ تدارکات نامیلاد دیدہ
بفوریت روانہ شوند علیا مکرمہ ورقہ مقدسہ
مریم سلطان بیکم اسباب تأهل جناب افنان
اقامیرزا جلال دومین فرزند خود را فراہم آورده
برای محافظت و محاربت بیت مبارک در شیراز

گذارده سایرین یعنی جناب حاجی میرزا بزرگ
 و حاجی میرزا حبیب الله و حاجی میرزا ضیاء و حاجیه
 طوبی بیگم و حاجیه زیور سلطان خانم و والدۀ
 حضرت افغان جناب اقامیرزا هادی مع دو نفر
 مستخدم که عبارت بود از اقامحمد علی کاشانی و حاجی
 سهراب پور جمعه ۲۴ شهریور سنه ۱۳۰۱ از شیراز
 حرکت کرده از طریق بوشهر رده سیار پورت سعید
 وساحت اقدس گشتند در آن وقت نگارنده
 چهارده سال از مرحله زندگانی ام بیشتر نگذشته
 بود قافله سالار جمیع جناب اخوی حاجی میرزا
 بزرگ بودند که ایشان همه شافزده سال
 از عمرشان گذشته بود

در این بین محمد تقی میرزا رکن الدوله بایالت فارس

منسوب شده از طهران حرکت کرده وارد شیراز

میشود پنج سال مدت حبس حضرت مرتضیٰ

بطول می انجامد تا سال ۱۳۱۰ که اخبار صعود

جمال مبارک بفارس میرسد ان یگانه فدائی

جمال جانان حضرت مرتضیٰ مطلع شده تاب و

توانائی ازان سلب میگردد بنای ندبه و نوحه

سرائی را میگذارد این مطلب بسید علی اکبر

اطلاع میدهند سید با سایر علمای ان زمان

که عبارت بود از شیخ احمد شانه ساز

وملا احمد محلاتی و شیخ عبد الجبار و شیخ

طاهر عرب و میرزا هدایت الله دست غیب

متحد و متفق گشته میروند نزد دکن الدوله قوا
 قتل آن مظلوم را نوشته میگویند حتماً امروز باید
 او را بکشید پس از اخذ نوشته شرعی حکم قتل
 آن مظلوم میدهد بعد از ظهر آن روز در آبستنا
 هوا هم شدت گرم میبرخیزد میروند در مجلس
 که آن مظلوم را در میدان توپ خانه حاضر نماید
 بدین توپ ببندند پس آنکه میر غضب در مجلس رفته
 بشارت میدهد آن یگانه شجاع میدان عشق را
 بازخیر از مجلس خارج نموده در بزم خیر خانه
 در کمال بشاشت و خورسندی کلاه سرخود را
 برداشته بهر غضب میدهد و میگوید از مالیه
 دنیوی همین یک کلاه را بیش ندارم این را هم

مردگانی بتو میگویم زیرا که بشارت خوبی برای من
امروز آوردید در کمال ادب کلاه را بهیچ غضب
نمیچسبید تا آنکه آن مظلوم را در حضور اجتماع از
مخلوق در میدان حاضر کرده مقابل تو پستی آورد
آن مظلوم میگوید خواهش دارم قدری آب
برای من بیاورند میر غضب گمان میکند که میخواهد
دم آخر گلوی خود را تر نماید و یا قدری آب بنوشد
آب را حاضر مینماید آن سرمست روی جانان
وضو گرفته مقابل ارض اقدس ایستاده در کمال
فصاحت و آزادی صلوة را میخواند و مناجات
مفصلی تلاوت میفرماید آنوقت میر غضب میگوید
من فارغ الاعمال میباشم تو مشغول کار خود شو

حسب المعمول میرغضب کرسی مقابل توپ گذارده

پشت آن مظلوم را بتوپ و باطناب میخواهد

ببندد میفرماید بستن لازم نیست بستن

برای اشخاص مقصر و دزد و قطاع الطریق است

من آرزوی چنین روزی و چنین ساعتی را دارم

فقط یک خواهش دارم و آن این است که روی

من را بتوپ بنمائی تا ببینم که آتش چه گونه از ذهن

توپ بیرون می آید میرغضب و تمام مردم

و جمعیت که در میدان برای تماشا حاضر شده

بودند از استقامت و شجاعت آن یگانه

عاشق صادق مات و مبهوت میمانند میرغضب

حسب خواهش آن مظلوم صورت آنرا مقابل

Agā
ashks

+ to
can

توپ میکند توپچی توپ را آتش میدهد محوطه
شهر از صدای توپ پر میشود آن حسب پالت
بواسطه ضرب آتش متلاشی شده قطعه قطعه
میگردد لیل میرغضب غدار سر مبارک آن
مظلوم را برداشته در بازار درب دکا کین کسبه
و تجار گردانیده انعام میگیرد در آن روز چندین
نفر تدویق مینمایند از جمله آقای سلطان محمد خان
قهرمانی و غلام حسین کوله کش خان جان دزدلشنه
و جمعی دیگر باری از علماء اشخاصی که فتوای قتل
ان مظلوم را ندادند و سبیل قتل را مهر نکردند حرم
اقامیرزا محمد علی مجتهد و مرحوم حاج شیخ نجفی امام جمعه
بود که هر دو از اشخاص خیر نیک نفسی بودند

باری روزی که حضرت مرتضیٰ را بتوپ می بندند
صدای توپ بلند میشود مرحوم اقامت را محمد علی
مجتهد که آدم بسیار نجیب سلیمی بود برای سید
علی اکبر پیغام میفرستد باین عنوان که سید
میدانی چه کردی بواسطه صدای توپ امروز
تو سبب شدی که نصف این شهر بای شووند
عج خدمتی بدین حیف اسلام و این طایفه
کردی امتا آن محوطه که ان مظلوم را بدهنه
توپ بستند الا باغ ملی بانواع ریاحین و گل کاری و سرو
وکاج و سایر اشجار مخضره مزین جای هر قطره از خون
مطهر و هر قطعه از جسد مقدس ان یگانه فدایت جانان
ببیت بنه گل و بایت شجره مخضره مزین و حالی است
الحال بانک ملی نباشد است

شرح و ردّ جواب حاجی شیخ الرئیس بفارس ۱۳۱۲ هـ

جناب حاجی ابوالحسن میرزا الشهیر بجاجی
شیخ الرئیس پس از تشرّف از ساحت اقدس
و درک فیوضات لایتناهی و عوالمات ملکوتی ربّانی
از طریق بندر ابوشهر ورود ب شیراز فرموده
چند ماهی موقتاً در شیراز تشریف داشتند
پس ره سپار بصوب طهران میگردند چون
چند ماهی که قبلاً در شیراز تشریف داشتند
هوای شیراز و وضعیت فارس مطبوع مجدد است
بشیراز میفرمایند و در حلّ اقامت داد در فارس انداخته
منزل ممتازی اختیار کرده توطن میفرمایند ابتدا آقایان
علماء قدر دانی کرده ایشان را استقبال مینمایند

جناب حاجی شیخ رئیس د آستانہ سید میر احمد
شاہ چرخ و مسجد نو کہ جای وسیع با صفائی است
منبر تشریف فرما شدہ مردم را موعظہ و نصیحت
میفرمودند چون الحق و الانصاف خالق سخن
و صحبت در منبر و محاضر عام بود (بکرات واقع
میشد کہ چهار ساعت در یک سئو صحبت فرماشت
میفرمود و تمام مطالب مناہر تبلیغ و ابعاط عباد
بود بقسمیکہ اغلب طلاب ذو شعور قلدا انها
کشیدہ مطالب ایشانرا نوشتہ تدوین میکردند
خورد خورد این مطالب مردم را جذب کردہ در جودہ
ایشان صبحها در منزل مشغول تدریس میشوند
چندین نفر از طلاب طراز اول تصدیق مینمایند

وا ز جمله محارم ایشان میشوند جناب فاضل
رفیع بدیع اتماماً عبد الله که ذکر ایشان وزحمات و خدمات
در ابتداء تاریخ ذکر شده ابتدا که خدمت جناب شیخ سید
ادوات فیوضات از مطالب ایشان مینماید و در
صدها کاوش حالات روحانی ایشان بر حی آید نظماً
مطالبی انشاء کرده عرض مینماید بعنوان سؤال
و جواب با چند دانه قند میفرستد و مقصود
حضرت فاضل از این سؤال و جواب استفهام از
عقائد حضرت شیخ بوده جناب شیخ رئیس جواب
نظماً مرقوم میدارند این جواب و سؤال خیلی
مبسوط و مفصل است اندازه‌ی ازان اشعار که
بدست مورخ آمده در این اوراق مینگارم

سؤال فاضل

ای فضل اخیر و شمع روشن

شیراز زمقدمه تو گلشن

دیری است که مرده جان و سردم

جویای یکی فرید مردم

بوئی نشنیده از کسی من

جز گنده دلان مرده در تن

چون بوی خوش از شما شنیدم

زان روی سوی تو من دویدم

ای صاحب خرمن زراعت

بیت خوشه که میکنم قناعت

جواب حضرت شیخ

ای فاضل هوشمند خرید

تقریر تونیک و نیک تحریر

قند توتن حلوت آرد

پند تو بجان طراوت آرد

هر جا که بتافت حضرت هود

دل گرم شوند روشن و کور

از هود نصیب کور این است

تقدیر خدای ما چنین است

او یخته بی بدامن من

تا خوشه بری ز خرمن من

افسوس که نفس آتش فروخت

وین حرمتِ فطرت مرا سوخت

خرمن

نه صاحب خرمزونه گاهم

از نیک دلی نه جای آهم

انان که نخورده اند با ده

خوش باوردی تمیز و ساد ه

بینند چوهای وهوی مارا

از میکه گفتگوی ما را

گویند که می کشیده است این

لذات طرب چشیده است این

وانان که همیشه در حضورند

سرمست زباده طهورند

دانند که سکر ما دروغی است

در عربده ایم و کاسه دروغی است

یا نفس دنی فقد تکد نے

حیرت زدہ ایم رب زد نے

حفت فاضل میفرماید

ای تحت قباب یار خفته

از مارخ خوب خود نهفته

ای تو سر زلف موی جانان

دست از تو نمیکشیم آسان

حیرت زدہ گان کہ دستہ گانند

در فلک بقا نشسته گانند

معورد دانند اگر خوانند

آبند اگر چه چون سرا بند

حیرت زده ئی مواچنان کن

هر شعبه ئی که دانی آن کن

معدی که مخنورد جهان بود

این مسئله را چه خوب فرمود

زهر از قبل تو نوش دارو

فحش از دهن تو طیبات است

دیباچه صورت بدیعت

عنوان جلال و حسن ذات است

باری پرده استتار بین حضرت فاضل و حضرت

شیخ برداشته اغلب اوقات حضرت فاضل منزل

حضرت شیخ بوده مؤانس و مجالس یکدیگر بودند

حضرت شیخ پس از آنکه تصمیم قطعی برای توقف

در شیراز اتخاذ فرمود با اشخاص ذوقدار و نسب
 موصلت فرمود از جمله جناب میرزا ابوالقاسم
 فخرالاشرف نجل جلیل آقا میرزا علی فخرالدوله را
 بصهرت قبول کرده ارشد از صبایای خود را
 بحال نکاح کرد و در وصیّه ثانی خود را نیز بفرزند
 ارشد حاجی احمد خان کرانی که از جمله اعیان
 و ملائکین شیراز بوده موصلت کرده این فقره
 بیشتر اسباب حقد و حسد آقایان علما گردید
 زیرا که مشاهده مینمودند که بواسطه حسب
 و نسب که جناب ایشان دارا بودند ایالت و حکم
 و اولیاء امور زیاده از حد احصاء احترام میگذاشتند
 رابط رتق و فتق امور آن عهد نزد ایالت ایشان

میشوند بهرورد در بنور اقایان خلوت گشته
و محض ایشان یوماً و یوماً رونق فوق العاده
بهمزده تمام طبقات نفوس اعتماد تام پیدا
کرده این مطلب نیز بیشتر بر عداوت آنها افزوده
عقب و سائلی بر می آمدند که بتوانند توهینی
وارد آرند باری کجدار و سرید مدارا می نمودند
معاشرت و محاشات میکردند **تمه حکایت ایشان**
انشاء الله در **۱۳۱۱ هـ** و **۱۳۱۲ هـ**
معروض خواهد گشت —

حرکت حضرت افغان امامیرا اقا نور الدین

حسب الامر مبارک حضرت عبدالبهاء ارواح خافده
از خطه مصر پس از شانزده سال بسمت شیراز

و در ضمن ملاقات مرحوم اقامیزا محمد حسن
حجّه الاسلام در عتبات هر چند این فقره
راجع بتاریخ فارس نیست لکن چون خالی از
مطالب امری نیست و در سایر تواریخ ذکری از این
مطلب نشده در این جا ذکرش خارج از منبأ نیست
لذا در این اوراق مذکور میگردد که ذکر خیری از ان
یگانه خیر خواه عالم انسانیت شده باشد از حکایت
و سبب ملاقات ایشان از این قرار است چون
در سنه ۱۳۱۲ علیا مکرمه والدۀ جناب اقا سید
محمد حسین افغان مع صبیّه شان که والدۀ مرحوم
موقر الاولاد باشد عتبات مشرف میشوند منزل
جناب میرزا حجّه الاسلام رفته معرفی خود را

Letters exist from

Dr. Mirza Asadullah Khan + Bani

باین قسم مینمایند پس از تعارفات رسمی عرض مینمایند
 که من عیال مرحوم حاجی میرزا ابوالقاسم و ایشان
 صبیّه میباشند استدعا داریم که نظر خاص
 و توجه مخصوصی درباره ما بفرمائید پس از
 استماع میفرمایند کدام حاجی میرزا ابوالقاسم
 میگویند خالوی جناب آقا میرزا آقا میفرمایند
 کدام آقا میرزا آقا جواب میگویند سلیمان مراد آقا
 میرزا زین العابدین آن وقت متذکر شده میفرمایند
 آقا میرزا زین العابدین درب مسجد جامع میگوید بی
 زیاد خوشوقت میشوند سؤال میفرمایند آقا میرزا
 آقا حال کجا میباشد جواب میدهند که مصر
 بوده اند از قراریکه نوشته بودند خیال مراجعت

بشیر را داشتند میفرمایند میدانید که حرکت
 کرده اند و بشیر از رفته اند یا هنوز نیامده اند
 جواب میدهد هنوز نیامده اند میفرمایند شما
 تا چند وقت دیگر در عتبات خواهید توقف کرد
 جواب عرض میکند شاید تا پانزده یوم دیگر توقف
 داشته باشیم پس از تکمیل زیارت عتبات و نجف
 اشرف شرفیاب شده مراجعت بیوشهر خواهیم
 نمود میفرمایند فراموش نکنید بوشهر که
 وارد شدید هرگاه اقامتگاه اقامتگاه وارد شده و
 حرکت بشیر از کرده باشند مضمی ماضی و هرگاه
 وارد نشده باشند تا زمانی که شما در بوشهر
 توقف دارید وارد شدند از قول من بایشان

بگوئید حتماً عبات شرفیاب شده ایشان را
ملاقات نمایم زیرا که چندین سال است که از ملاقات
صله ارحام خود محروم و هرگاه شما از بوشهر
حرکت بشیراز کردید و ایشان وارد نشده باشند
باشخص صدیق اصینی آیداً سفارش نمائید که پیغام
من را بایشان ابلاغ نمائید که حتماً میل دارم ایشانرا
ملاقات نمایم (چون مرحوم حجة الاسلام
نسبت داشتند با مرحوم افغان یعنی با مرحوم
اقا میرزا زین العابدین والد ایشان بنی عام بودند
و با والد ماجد حضرت اعلی روح ما سوا فدا نسبت
نزدیک داشتند بنی جهت سماعی در ملاقات بودند)
باری پس از آنکه حضرات مدت توقفشان در عبات

منتهی میشود یوم آخر برای وداع و خدا حافظی حدت
حجۃ الاسلام شرفیاب شده عرض مینمایند که الیوم
خیال مرخصی داریم مجدداً تذکر میدهند که پیغام
من را برای اقامه زائقا فراموش ننمائید تاکید نماید
ایشان عبات امد ملاقات نماید حضرت پس از
فراغت از زیارت روانه بوشهر میشوند همان
روز جهازی که حضرت افغان تشریف داشتند وارد
بوشهر میگردد حضرت بیکدیگر ملاقات نموده
ابداع فرمایشات جناب حجۃ الاسلام را مینمایند
جناب افغان میفرمودند ابتدا مترجم بودم که
آیا برای ملاقات ایشان بروم و یا صرف نظر از
رفتن نماید فکر زیاد کرده ملاحظه شد رفتنش

اولی است با همان جهاز حرکت کرده بسمت بصره روانه شد
 و از بصره ببغداد ورود کردم عرض حضرت هجرت
 الاسلام باین مضمون عرض نموده که حسب التعمیر
 ابلاغ پیغام و فرمایشات حضرت عالی را باین جانب
 نمودند تأکید فرموده بودید که عتبات شرفیاب
 شده درک فیض حضور مبارک را بنمایم اینک بغداد
 میباشم هرگاه اجازه بفرمائید تا شرفیاب
 شوم عرضنده را بایک نفر از احبباً عرب فرستادم
 و سفارش نمودم که حضوراً هم آن شخص معرفی نماید
 عرضنده که میرسد و مستحضری میشوند از ورود
 ایشان ببغداد بدین مضمون جواب مرقوم میفرمائید
 نود حیناً عزیزاً مکرماً پاکت شمار رسید ملائطه^{لشت}

در این اوقات چون ایاب و ذهاب زوار زیاد است بلکه
بر شما زحمت پانزده یوم در داد السلام توقف
فرمائید پس از انقضای پانزده یوم حرکت نموده بیا-
عبات تاملات حاصل گردد زیاد سابق ملاقات
ان نور چشم میا جواب را دفع می آورد میفرمودند
پس از ملاحظه جواب حسب دستور ایشان پانزده
یوم در بغداد توقف نمودم پس از انقضای مدت
با چند نفر احباب عرب حرکت کرده بسمت سامره
روان شده پس از ورود عرب ها منزلی تهیه کرده
ساکن شده فردای آنروز رفتم خدمت جناب میرزا
دیدم پیرمرد بسیار نودانی نشسته اطراف آنرا
متکاء گذارده ایشان تکیه کرده بود اشخاص که شریاب

میشدند دست ایشانرا بوسیده ساعتی نشسته
 بعد مرخص میشدند منهم حسب المحول رفقه دست
 ایشانرا بوسیده معرفی خود را نمودم نگاه کرده
 احوال پرسى نمودند فقط گفتند منزل شما کجا است
 من که نمیدانستم و بلدیت نداشتم عرب ها که همراه
 بودند اسم کوچی و محل را عرض کرده که فلان محل است
 دیگر هیچ نگفتند و صحبت نداشتمند و اعمانه نمودند
 يك ساعت بیشتر نشسته برخواستم باز بدون
 اظهار التفاتی گفتند فی امان الله سیفرمودند
 اذین بی اعتنائی زیاد بدم آمد و خاتم تک شد
 بخود می پیچیدم که این چه کاری بود کردم بدون
 جهت زحمت بخود داده از بوشهر باین جا آمدم

بدون نتیجه زیاد مکدر بودم آمد منزل بر فقاء گفتم
فردا صبح زود تدارک خود را دیده باید حرکت بنمائیم
موقع اذان که دو ساعت بطلوع آفتاب بود برخواست
چای صرف شد حضرات مشغول جمع اوربی اسبابها
بودند هوا تابان و روشن بود از دریاچه منزل
در کویچه نگاه میکردم دیده یک نفر اخوند می آید
درب منزل که رسید یک نفر از اجباء که علی نام *
داشت صدا کرد علی رفته او را ملاقات کرده میگوید
پیغامی از جناب میرزا دارم میخواهم باقا میرزا اقا
بگویم علی آمد بمن گفت رفتم اخوند را ملاقات کردم
سلام کرده گفت که جناب حجت الاسلام فرمودند
تشریف بیاورید اما تنها کسی همراهتان نباشد

من مصمم شده که روانه گردهم رفقا، گفتند نمیگذاریم
 تنها بروید زیرا دنیا هزار اتفاق دارد میفرمودند
 جواب دادم اینها خیال باطل است ایشان لاینگار
 دارند که من را مخصوصاً طلبیده اند هر قسم بود
 رفقا را راضی کرده تنها از منزل بیرون آمد آخوند
 موسوم بشیخ حسن بود و از محارم حجت الاسلام
 باتفاق رفتم تا درب منزل جناب میرزا که یوم قبل رفته
 بودم آخوند سرنش کوچه که میرسد می پیچد
 گفتم جناب شیخ منزل جناب میرزا اینجا میباشد
 شما کجا میروید جواب داد اینجا بیرونی است
 فرموده اند شما از درب اندرون که منزل خلوت
 ایشان است داخل شوید تقریباً بسیت قدم

پیشتر رفته درب منزل را باز کرد در کریاس اطاعت
بود درب اطاق را باز کرده پرده را بالا گرفت گفت
بفرمائید رفتم داخل دیدم جناب^جتہ الاسلام
تقاعدہ یوم قبل متکاء اطرافشان گذارده در میان
آنها خریدہ اند سلام کرده جواب دادند فرمودند
شیخ حسن میروی چای دم کرده میآوری احد
ماذون نیست در اینجا بیاید زیرا کہ من پنجاه سال^{ست}
کہ صلہ ارحام خود را ملاقات نگورده ام میخواهم
بک^{عت} فضل بطبع ایشان را ملاقات کنم حتی اطفال هم
ماذون نیستند بیایند پس از سفارشات
فرمودند درب را ہم ببند شیخ حسن
درب را بسته رفت آن وقت بغلدا گشاده من را

بمغل گرفتند زیاد گریه کردند من هم از طلا تا آتش
دقت حاصل کرده زیاد گریستم بعد پهلوی دست
خودشان من را نشانیده زیاد از جهاد التماس و تفقد
کردند فرمودند میدانم از وضع ملاقات یو قبل
مکدر شدی و خوشست نیا مد فهمید که زیاد مغمو
شدید چه کنم با این مخلوق تکلیف چیست این بود
که شیخ حسن سفارش کردم که صبح زود بیاید نزد
شما اطلاع دهد که بیاید ملاقات نماید در این بین
شیخ حسن چای آوردند فرمودند بگذار و برو جناب
اقامت را اقا چای میریزند شیخ حسن سینی چای را
گذارده رفت چای ریخته با ایشان دادم فرمودند
میل کنید تعارف کردم اصرار فرمودند خیر میل

فرمائید چای صرف شد در همان فغان فرمودند
 در چای ریخته ایشان میل فرمودند بعدی صبح را
 گذاردند پاره‌ئی سؤالات فرمودند که در این وقت
 کجا بودید و چه شنیدید و چه اشخاص را ملاقات
 کردید عرض کردم از چه قبیل اشخاص و چه مقوله
 فرمودند اشخاصی که پاره‌ئی دعاوی دارند و در این
 باب گفتگوها مینمایند یعنی اشخاص جدید العقیده
 جواب گفتم اولاً در سال ۱۲۹۶ که از شیراز حرکت کردم
 بمبئی رفتم مشغول تجارت بودم با تجار ایرانی و
 خارج معاشرو مراد بودم هر گونه اشخاص را
 ملاقات میکردم جواب و سؤال از هر حیث میشد
 از جمله حاجی محمد ابرهیم یزدی معروف بمبلغ را

ملاقات کردم مطالب مهمه ابلاغ و اظهار میداشت
 میزان انصاف انسان که میسجد رد نمیتوانست
 بکند بعد فرمودند از بمبئی کجا رفتید عرض کردم
 در سینه^{۳۰۵} از بمبئی بقطر مصر مسافرت کردم
 و مدتی در پورت سعید و قاهره توقف داشتم
 و مشغول تجارت بودم و با اشخاص متنوعه معاشر
 و مراد بودم فرمودند از آنجا کجا رفتید و در
 کجا توقف کردید و چه اشخاص را ملاقات نمودید
 میفرمودند از این سؤالیهای ایشان خیالات برهن
 مستولی شد که شاید بخواهند از من اقراری بشنود
 و اسباب زحمت شود فکر کردم دیدم در این جا
 غیر من و ایشان دیگری نیست چه میتوانند بکنند

بهتر آن است که بنحویکیت سؤالیهای ایشانرا جواب
 بگویم گفتم بیروت هم رفتم و اشخاص عمده که وجوه
 نامر بودند مثل آقا محمد مصطفی بغدادی و امثالهم را
 ملاقات کردم فرمودند چه میگفتند عرض کردم در
 خصوص امر جدید صحبت میکردند و آنچه میگفتند
 بآله و براهین آرایات قرآنیّه و احادیث نبویّه
 بود بقسمیکه آدم منصف نمیتواند رد نماید
 و زیاد مایل بودم که حضور مبارک شرفیاب
 شده تکلیف شرعی خود را بخواهم و بدانم که
 تکلیف وجدانی و دیانتی ما چیست باید قبول
 کرد و یاری کرد جواب دادند نور چشم خداوند
 علیّ اعلیٰ ارکان وجود را برای استفاده خلق فرموده

که بشرازهریک آرانها استفاده نمایند مثلاً چشم را
 برای دیدن و گوش را برای شنیدن زبان برای نطق
 و بیان دست برای لمس رجب برای مشی خلق فرمود
 فقط قلب را برای عرفان و معرفت خودش خلق نموده
 و محل تجلی خود قرار داده میفرماید قلب مؤمن
 عرش رحمن است چون چنین است پس شیطان
 در اینجاریه ندارد البتّه تا مطلبی از جانب خدا نباشد
 در قلب و وجدان اثر نخواهد کرد ایچ بفهمد
 و معرفت آنرا قبول نماید بلاشک از جانب حق است
 خطا نخواهد رفت ایچ فهمیده و قبول کرده صحیح است
 میفرمودند از استماع بیانات و تحقیقات ایشان
 مظهن شده در نهایت ازادی بنای مکالمه و صحبت را

گذاردم بعد سؤال میفرماید نور چشم از بیروت
کجا رفتید جواب میدهند عکا رفتم تبسم میفرماید
میگوید نور چشم در آنجا چه دیدید و چه فهمید
میفرمودند جواب گفتم از چه حیث میفرمائید
از حیث ملکی و ملکوتی جواب میدهند هرگاه
از حیث ملکی خواهید از عزت و قدرت و صولت
و جلال و جبروت و عظمت هیچ یک از ملوک و
سلاطین باین پایه نخواهند رسید و اما از
حیث ملکوتی خواهید آنچه که از مظاهر قبل شنید
و از آثار و آیات آن جواهر وجود و مظاهر قدرت
ملاحظه فرموده اید بنحو اتم و اکمل و صد فرار در
معظم تر از این هیچکس مگر نازل و صادر و ظاهر

و موجود مثلاً از رسول اکرم در حدیث بستی و دوسا

سی جزو آیات قرآنی متدرجاً نازل از این وجود مقدس

یعنی حضرت بهاء الله مدت یک ماه ده اندازه

قرآن مجید در نهایت فصاحت و بلاغت افتخاراً

و غنایاً للعباد نازل و صادر میگردد که هیچ منصفی

نمی تواند رد کند و یا ایتیان بمثل نمایند جواب

میفرمایند واقع هرگاه انصاف باشد چنین آ

منهم پاره فی از آثار در زیارت کرده مشایختی بابیات

قبل ندارد بل فصیح و بلیغ تراست بعد در نیانت

ادب سؤال کرده که جناب عالی این مطلب را

چه وقت درک فرمودید بستی فرموده جواب

میدشدد فرزند میخواهی اقرار از من بشنوی

عرض کردم استغفر الله چون حضرت عالی اعلم از تمام
نفوس هستید از برای اطمینان قلب خود خواستم
بدانم که چه هنگام و چه وقت این مطالب استفتها
فرمودید جواب میفرماید نو چشم چون میخواهی
بدانید میگویم اوقاتی که جوان بودم و در دار
السلطنه اصفهان تحصیل میکردم هنگامی بود
که حضرت نقطه تشریف فرمای اصفها شده بود
در منزل عروج معتمد الدوله منوچهرخان جمعی
از طلاب با امام جمعه حضور داشتیم سؤالات علمی
از هر جیت مینمودند جواب هر یک را در نهایت
فصاحت و بلاغت میفرمودند بقسمیکه تمام از
جواب و سؤالات مبهوت بودیم تا آنکه یک نفر

از طلاب سؤال علمی کرد جواب مفصّلی فرمودند آن
طلبه بی انصافی و کافر ماجرائی کرد در جواب آن
کارم را ساختند و آنچه باید بفهمم فهمیدم
بعدهم دنباله فهم خود را رهان کردم از آیات
منزله و تفاسیر بدست آورده زیارت کردم مطاب
و حمدانی خود را تکمیل نمودم دیگر شک و ریبی
در خود مشاهده نکرده و نکردم و این عرت ظاهر
که خداوند بمن عطا فرموده بواسطه انصاف
در این مطلب و قبول این امر است میفرمودند
پس از استماع این بیانات و اطمینان از آن جناب
عرض کردم خدمت ایشان حال که این امر مبارک
بان حضرت ثابت و مبرهن گشته و زمام اختیار

ملیونها از حزب تشیع بکف کفایت از حضرت است
هرگاه صلاح بدانند مطلب را بیان و اعلا فرمائید
تا نفوس از ضلالت و گمراهی نجات یافته بشاهراه
هدایت وارد شوند جواب فرمودند فرزند چه
میگوئی این نفوس منصف نیستند یا شئونات
من از ملا حسین بشروئی و اقامیرزا محمد علی بارفرو^{شه}
واخوند ملا محمد علی زنجانی و سایرین زیاد تراست
همان متاملهائی که با آنها کردند با من هم میکردند
مصلحت در کمان بود در ضمن خدماتی هم کرده گاه
بگویم که چه کردم خود تصدیق خواهی کرد که صلاح
در کمان مطلب و هدایت در امر بوده عرض کردم
میل دارم از همراهی که فرموده اند بشنوم فرمودند

سنه ۱۳۰۱ که جمعی را بحکم نایب السلطنه کامران میرزا
 در طهران گرفته دو سال حبس و در تحت فشار بودند
 هر روزه استنطاق میکردند و اسباب اذیت و آزار
 آنها را فراهم می آوردند من شرحی بنا صردین شاه
 نوشتم که شماها بدون جهت و فتوای داعی چرا
 اسباب اذیت و آزار مردم را فراهم می آورید تعقیب
 شما بوده که این امر را بین امر و ممالک عالم شیوع
 داده رسول الله میفرماید الا ناس جریر علی
 مانع منع و زجر شماها امر این طایفه را قوت داده
 البته البته بمجرد رسیدن نوشته این داعی نفوسیکه
 در محبس هستند طلبیده آنها را محبت کرد
 رها نمائید و از این بعد در تعقیب این مطلب

کوشش نکنید پیر از رسیدن مکتوب بنابر الدین شاه
حضرت را تماماً طلبیده هربار یک اشرفی انعام
داده آنها را رها کرده از جمله آن نفوس حاجی ملا
علی اکبر و اقا میرزا ابوالفضل و حاجی امین و ...
قریبی و اشخاص عمده بودند آن یکی از خدمات
من بود دیگر وقتی که سید جمال الدین اسدآبادی معروف
بافغانی در اسلامبول در صد فساد برآمد کتاب
اقدس را تحریف کرد و پارهائی مزخرفات از خود
بر آن کتاب افزود از جمله چیزهایی که از خود بر آن
کتاب مستطاب افزوده بود این بود که باید حسب
اسلام خراب و مظهر گردد مگر باید خراب کرد
مدینه را باید منهدم ساخت با چیزهای دیگر بتدریج

ترجمه کرده میدهد بسطان حمید که سلطان را
 بهیجان آورده در صدد فساد براید عبد الحمید
 شرحی بمن نوشت و تفصیل کتاب را مرقوم شد
 و تکلیف خواست من جواب نوشتم که شما در این
 امورات حق مداخله ندارید هر کس این کار را
 کرده مبنای آن بر غرض بوده تمام کتب از این قبیل
 انچه موجود باشد بفرستید نزد داعی پس از
 تفحص و تحقیق تکلیف آنها را معین کنم تمام کتب را
 سلطان حمید فرستاد نزد من من همه تمام کتب را
 بواسطه شیخ حسن در شرط غرق کردم و معدوم
 ساختم فرزند اگر بدانی علماء از ایران چه اندازه
 پاکات بمن نوشته و ففوی طلبیده اند سؤال

هریک را بقسمی جواب داده آنها را ساکت نمودم
اگر شرح دهه خسته میشوید از جمله از طهران
آشتیانی و کلباسی از اصفهان شیخ باقر و شیخ تقی
از شیراز سید علی اکبر و شیخ طاهر عرب از همدان
ملا عبدالله و از سایر نقاط و شهرهای ایران هر یک
شاید صد پاکت رسید و تمام جواب اسکاکی بآنها
داده از بهار ساکت کردم پس از استماع این بیانات
از جناب حجة الاسلام عرض کردم فی الواقع حدیث
و همراهی جناب عالی در این امر سزاوار تمجید و شایان
تقدیر است لابد رساله وصیت نامه مرقوم
فرموده خوب است این عطف را توضیح داد که
تا بعد از این مردم تکلیف خود را بدانند جواب دادند

مفصل نوشته شده هرگاه وراثت بیرون دهند
سخن که باینجا می رسد میفرمایند شما کی حرکت
مینمائید جواب داده مقصودم شرفیابی حضور
مبارک بوده دیگر کاری ندارم میفرمایند
پس بهتر آن است که زود تر حرکت نمائید زیرا
که ورود شما بدارالسلام مفسدین آمدند نزد من
پارهائی مذاکرات کردند باین عنوان که شخصی از
عکاء بغداد آمده برای ابلاغ من جواب آنها را
دارم که آن شخص اقامیرزا آقا بنی اعمام داعی میباشد
خودم شخصاً ایشانرا طلبیده برای ملاقات
وزیارت بقاع متبرکه که این فضولها با شما نیست
بعد معافه کرده وداع نموده مرخص شده

از منزل که بیرون آمدیم دیدم اجباء عرب پریشان
وار اطراف منزل جناب میرزا میباشند من را
که دیدند خوشوقت شدند گفتم شما را چه میشود
جواب دادند چون شما زیاد دیر کردید ما
مضطرب شدیم خیالات بر ما مستولی شده
پریشان گشتیم از منزل خارج شده اطراف
منزل جناب میرزا منتظر شما بودیم جواب گفتم
لازم نبود باری باتفاق رفقا، منزل آمده همان
روز حرکت ببغداد و بصره نموده روانه
بوشهر گشتند -

و رود جناب آقان آقا میرزا آقا نورالدین از بوشهر شیراز

درس ۱۳۱۳ در ایالت محمد تقی میرزا

رکن الدوله و وقوعات ان سنه پس از آنکه جناب
 افغان ورود بوشهر میفرمایند پس از چند روز
 روانه شیراز میگردند اجتهاد استقبال کرده وارد
 میشوند احباب آمده ایشانرا ملاقات مینمایند
 پس از مفارقت چندین ساله عهدی تازه و مجالس
 و محافل رونق بی اندازه پیدا مینماید پس از توقف
 چند ماهی در شیراز جناب مشهدی حسین از آباده
 بشیرز آمده پس از ملاقات و دیدنی با صر ز یاد
 ایشانرا همراه خود با آباده میرد پس از چند ماهی
 جناب اقامت را محمود فروغی از طریق بوشهر عازم
 شیراز میگردند در بین راه سید محمد اعلم الهدی
 مجتهد بوشهری وثقه الاسلام برادر آقا نجفی

اصفهان و همسفرانشان واقع میشود از حالات
 حضرت فروغی مطلع گشته شیراز که میرسد این مطلب را
 اربغان برای علماء می آورند اظهار میدارد که یک
 نفر پیغمبر این طایفه با نشانه های صحیح وارد شیراز
 شده از علم و فضل حضرت فروغی برای هر یک از
 علماء وصف میدهد و آنها را متذکر از شریف
 داشتن ایشان در شیراز میدارند پس از آنکه حضرت
 فروغی ورود بشیراز میفرماید دیگر معلوم است
 با آن حال انجذاب و اشتعالی که داشتند خود
 داری نمیتوانستند بنمایند مجالس و محافل احباب را
 گرم و دائر و هر روزه در محل و منازل احباء
 جمعیت زیاد مجتمع راپورت اجتماعات را

بعلماء میدهند اخوندها در صد فساد بر می آیند
پیغام برای رکن الدوله میدهند باین مضمون
که بیک نفر مبلغ این طایفه بشیر آمده و مردم را
اغواء مینماید باید انرا گرفته مجازات نمائید
تا عبرت سایرین گردد حکومت در صد
گرفتن جناب فروغی بر می آید از جمله انروز در
منزل مرحوم اقا محمد حسن خیاط مجمع مفصلی بود
و حضرت فروغی حاضر بودند راپورت عملیات
علما و ایالت را با ایشان میدهند که باین قسم
خیال دارند شمار گرفته اذیت نمایند پس از
مذاکره و مشاهده آراء متفق میشود که حضرت
فروغی بابت نفوذ امین از شیر حرکت نمایند

و آباده ره سپار گردند مشهدی عباس نامی که
 از اشخاص محبت صادق زرنک بود برای خدمتگذاری
 ایشان معین مینمایند شب حضرت فروغی از شیراز
 حرکت میفرمایند راپورت بحکومت میدهند
 چند نفر مأمور میفرستند در بین راه زرقان
 حضرت فروغی را شیراز آورده یکسوار در باغ ایالتی
 مینمایند در دارک برکن الدوله اخبار میدهند
 که ایشان را وارد کردند ایالت از دارک بیاض آمده
 ایشان را ملاقات مینماید صولت حضرت فروغی
 رکن الدوله را جذب مینماید رکن الدوله ایشان را
 بتفصات دارباشی میسپارد که در منزل شخصی
 میمانند از حضرت فروغی باشد پس از آنکه منزل

تفنگدار باشی نساکن میگردند ابتدا تفنگدار باشی را
تبلیغ مینمایند تفنگ دار باشی منجذب و مشتعل
میگردد رکن الدوله در این باب متغیر میگردد رود
با حضرت فروغی مشغول مکالمه بوده در بیان
صحت کلمه سوئی از دهانش خارج میشود
حضرت فروغی عصبانی شده در نهایت تشدد
میفرماید شاهزاده گمان مکن ثعبان عظیمی
دارم هرگاه رها کنم خودت وارگت را می بلعد
از همینکه این کلمه شاهزاده واهمه مینماید بنای
عذر خواهی را میگذارد و قسم یاد مینماید که مرا
از اظهار این کلمه قصدی نبوده آن وقت جناب
فروغی زبان گشاده بنای تلاوت آیات قرآنی

و احادیث نبویه میفرماید بقسمیکه شافرا ده
مبهوت میشود و برادرش میفرماید ایامی که این
عبد در ساحت اقدس مشرف بودم و حضرت فروغی
نیز مشرف بودند برای این عبد نقل فرمودند
ذکر کردند که روزی شافرا ده رکن الدوله در غیاب
من از جناب شیخ الرئیس سؤال کرده بود که شما آقا
میرزا محمود را میشناسید جناب شیخ استنکاف
کرده جواب میدهند خیر او را نمی شناسم در
غیاب شیخ از من سؤال کرد که شما ابو الحسن میرزا
شیخ الرئیس را میشناسید جواب دادم بلی
بخوبی ایشانرا میشناسم فرمودند روز دیگر
تصادف واقع میشود جناب شیخ الرئیس و من

هر دو در مجلس شاهزاده حضور داشتیم شاهزاده
 میگوید تعجب دارم جناب شیخ رئیس شما میفرمائید
 که اقامت را محدود را نمیشناسید و ایشان میگویند
 شمارا بخوبی میشناسند یعنی چه جناب فرغی
 فرمودند که من ملتفت شدم که جناب شیخ حکمت
 فرموده فی الحین معطل نکردم جواب دادم جناب
 شیخ رئیس شما من را نمیشناسید فراموش فرموده^{ید}
 آن روزی که در حوزة درس مرحوم والد تشریف
 داشتید در مباحثه کلمه فی غلط فرمودید
 مرحوم والد از بالای مجلس قلیانرا برداشته پرتاب
 کردند بشما البته باید این داعی را شما نشناسید
 شیخ ملتفت میشود که من حساب را درست

جود کرده جواب میدهد بلی بلی بخشید عذر

میخواهم جناب عالی آقا زاده مرحوم شیخ محمد فروغ آبادی

میباشند یاد ما مد فی الواقع مرحوم والد

ایشان شخص فاضل کامل جلیل القدری بودند

و خود جناب فروغی نیز عالم و فاضل بی بدلی

میباشند قدرشان در ایران مجهول است

اشخاص ذوی العلم قدر و منزلت ایشانرا میدانند

باری چندی جناب فروغی در شیراز بهمین ترتیب

منزل تفضل دارا باشی تشریف داشتند روزی

شاهزاده میگوید بحضرت فروغی که شما بهر سمت

خواهید حرکت فرمائید مانعی نیست بمیل خودتان

میباشد میفرماید قصد از طریق آباده

زیاد حی آید میفرمایند باشماق چی هم از ما حتی
دارد زحمت کشیده پانزده قران زیادی رامیدهند
باشماق چی شاهزاده از این همت و بزرگواری
ایشان حیرت مینماید باری آنروز مال تدارک کرده
حضرت فروغی را با دو نفر سرباز برای استخفاظ
روانه مینمایند و سفارش میکند که سربازها
تا زرقان در خدمت ایشان باشند جناب
فروغی میفرمودند دو نفر سرباز یات
تفنگ بیشتر نداشتند در بین راه بهم
مذاکره میکردند که این آخوند بانی میباشد
بهر آن است که او را از عقب سرحاحت بنمائیم
میفرمودند معلوم شد پس از استماع این کلام

آنها خیال اذیت را داشتند بجدول آبی رسیده
 پیاده میشوند میگویند چای دم نمائید سربازها
 پیاده شده شهدی عباس گاشته ایشان
 مشغول چای بوده جانبزوغی با سربازها مشغول
 صحبت میشوند آنها را گرم صحبت مینمایند بغتة تفنگ را
 از دست سرباز میقایند دور نشسته لو له
 تفنگ را بدست گرفته قذاق تفنگ را بلند کرده
 میگویند هرگاه قدرت دارید نزدیک بیایید
 گمان چه کردید هرگاه تصور کردید که بیا نفر
 اخوند بیش نیست میتوانید افزا اذیت نمائید
 بدانید که خیال غلط بوده من خراسانی میباشم
 صد نفر شما را حریف هستم سربازها ملتفت میشوند

Mirza
 seize
 rifle

که قافیه را باخته اند بنای عذر خواهی و عفو از
تتصیرات را خواستند تفنگ را میخواهند میفرمایند
مکن نیست تا زردقان تفنگ را با آنها نمیدهند
پس از آنکه وارد زردقان میشوند اجبآ آمده خدمت
حضرت فروغی شرفیاب میشوند سر بازها
انعام گرفته مخصص میشوند جناب فروغی پسر از
بک شب توقف حرکت باآباده میفرمایند در اینجا
خدمت جناب افنان میرسند منزل ایشان نزول
احلال میفرمایند در آن وقت گفتگو بوده که
صدیقۀ مرحوم دانی حسین را جناب افنان برای
فرزند ارشد خود جناب اقا سید اقا بصلحیت
اختیار فرمایند جناب فروغی که وارد میشوند

اسباب عقد و عروسی را فراهم می آورند جناب
فروغی بقانون ^{امر} خطبه جدید عقد مینمایند اطلاع
بامام نمیدهند این فقره برای آنها گران می آید
که چرا با وجود نسبتی که دارند دائی حسین بی اعتنائ
بانها مینماید و بقواعد و آداب جدید عقد کنند
چند روزی در اباده بسیار خوب بود مجالس و
مجال در نهایت استقلال و انجذاب دائر که قضای
ناگهانی میرسد ان قضیه کشتن ناصر الدین شاه
بوده تصادف میشود با ورود سید یحیی خان
حشمت نظام تفریشتی که با دو فوج سوار که مأموریت
شیراز را داشتند وارد اباده میشوند که هنگامه
کشتن شاه بلند میشود آخوند ها موقع را

معتنم می‌شمارند می‌روند نزد حشمت نظام او را

محرک می‌شوند که حشمت نظام حکم می‌دهد

سربازها که اطراف منزل حضرت افغان را محاصره

نموده آنها را دستگیر نمایند بواسطه گرفتاری

آنها فوائد کلی عاید خواهد شد قرار کار را

بدین منوال می‌دهند باید اشخاص مفصله مذکور را

که جناب افغان اقامیرزا آقا نورالدین و جناب افغان

آقا سید آقا و جناب افغان اقامیرزا ضیاء و جناب

فروغی و جناب حاجی علی خان و جناب دائی حسین

و جناب اقامیرزا عطاء الله خان سراج العلماء و

جناب اقامیرزا حسین خان و جناب قابل و جمعی دیگر را

منتخب می‌نمایند که باید حتما دستگیر نمایند در بین

قرارداد و مذاکره همشیره امام مطب را بنفوذ بهشیره
 خود که عیال جناب دائی حسین باشد را پورت میدهد
 که امام و حشمت نظام با جمعی دیگر معااهده کرده
 و قرار گذارده که جناب افغان و سایرین را بگیرند
 خوب است در منزل نمانند جائی دیگر حرکت کرده
 تشریف ببرند که هرگاه در منزل شما بیایند آفان
 تشریف نداشته باشند آن روز جناب افغان
 و جناب فروغی و جمعی دیگر منزل جناب حاجی علی خان
 تشریف داشتند ضلع جناب دائی حسین
 مطلب را تماماً بجناب افغان عرض مینماید
 کاملاً حضرات را مسبوق از خیالات فاسد آنها
 مینماید مأمورین حشمت نظام منزل دائی حسین

رفته برای اخذ حضرات سپرد آنکه یقین میکنند که منزل
 نیستند کاوش میکنند کجا هستند اشخاص مفسد
 آنها را دلالت بمنزل حاجی علی خان مینمایند دو نفر
 مأمور منزل حاجی علی خان رفته یکسر بدون اطلاع
 و خبر داخل خانه میشوند حضرات در وسط باغچه
 صندلی و میز گذارده جالس و جناب فروغی با آن
 هیكل جذاب و لكن سرشار مشغول تلاوت آیات
 بودند مأمورین می بینند که جناب ابوالحسین اخوی قاضی
 و جناب افنان و جناب فروغی و جناب حاجی علی خان
 و جناب دائی حسین حاضرند جناب آقا میرزا محمود را
 مخاطب کرده میگویند آقا شما را خواسته اند جناب
 حاجی علی خان و جناب دائی حسین میگویند

جناب فروغی کہ شما تشریف نہرید ما میریہ تامطربا

بفہمیم کہ ازچہ قراراست جناب دائی حسین وجاب

حاجی نگی خان با ما مورین میروند منزل حشمت نظا

با حشمت مشغول مذاکرہ ملیشوند میگویند چہ

کاری جناب اقامیرزا محو داشتید ہر فرما تیبی باشد

ما حاضریم جواب میدہد شما ہمہ در اینجا تشریف

داشته باشید من کار با اقامیرزا محو ہم دارم

اشارہ میکند حضرات را توفیق نمایند پس از

توفیق حضرات ما مورہا رفتہ جناب فروغی را با کمال

فضاحت و براحرامی حاضر مینمایند جناب فروغی

پس از آنکہ ملاقات مینمایند با حشمت در کمال متانت

صحبت میدارند حشمت چون زیاد از اندازہ کر بود

فرمایشات جناب فروغی را نمی فهمید بنای بدگوئی و
 تشدد و اذیت را میگذارد جناب فروغی ملاحظه میفرمایند
 که حشمت نظام فوق العاده کرو خراست دستخطی
 که از رکن الدوله داشتند خطاب بحکام نقاط جزو
 عنوان حکم این بود که حکام و مأمورین دولت ابد مدت
 هر کجا باشند باید نهایت احترام و خدمتگذاری را
 نسبت با ایشان مجری دارند رضایت خاطر جناب
 امیرزا محمود را جلب کنند حکم را که ارائه میدهند
 پس از ملاحظه حکم امر میکنند دو نفر مأمور
 جناب فروغی را از آباده خارج کرده تا دو منزل دور
 نمایند و مراجعت کنند مأمورین حسب حکم
 ایشانرا از آباده خارج تا دو منزل بالای آباده

ایشانرا برهنه کرده تمام اثاثیه که همراه داشتند گرفته
مراجعت مینمایند جناب فروغی دو روز و دو شب
در کوه های اطراف آباده برهنه و گرسنه سرگردان
بودند پس از حرکت دادن جناب فروغی از حاجی
علی خان ودائی حسین مبلغ یکصد و پنجاه تومان
گرفته آنها را رها مینماید جناب قانبر از چوب زیاد
زده حبس مینمایند پس از دو روز و دو شب مرخص
میکند ایشان فراراً بنزد میروند باز امام مجدّد
حشمت نظام را محرک میشود که چرا ساکت نشسته
تعقیب نمیکنید میگوید چکنم امام دستور میدهد
که باید حتماً آقا میرزا آقا و دو فرزندش را بگیرد زیرا
رئیس آنها آقا میرزا آقا میباشد میگوید راه گرفتن

2 Bahar
fined
Nirad
beater
wiper

انهارا بنمائید چه قسم باید انهارا گرفت امام میگوید

ما عسکر خان سوردقی با تفنگچی های او را حاضر مینمائیم

شاه هم سربازهای خود را فرمان دهید که فدا بقته

aid on
that
planned

در خانه دانی حسین ریخته اقا میرزا آقا و دو فرزندش

آقا سید آقا و میرزا ضیاء را بگیرند انهارا که گرفتید

طبعاً سایرین را خواهید اخذ کردن وقت انچه

میخواهید از آنها بگیرید میتوانید حشمت از این

مطلب و تدبیر بسیار خورسند میشود میگوید

البتة این کار را بموجب دستور جناب عالی باید کرد

کام
med

مجدداً همشیره امام موسوم به بی بی بیکم جان

که همشیره عیال دانی حسین باشد پس از اطلاع از

خیالات آنها سه ساعت از شب گذشته بنفورت

خود را بمنزل دائی حسین رسانیده بهمشیره خود اجازت
 میدهد که برادر نامرد تو فردا چنین خیالی دارد که
 منزل شمارا محاصره کرده جناب آقایان را با انحال ایشانرا
 با شوهرت بگیرند محرمانه آمده شمارا اطلاع دهم که
 فردا آنها منزل نباشند عیال دائی پسر از شنیدن
 این مطلب نزد جناب آقایان رفته تفصیلا عرض مینمایند
 جناب آقایان میفرمایند کجا باید رفت من بلدیته اینجا
 ندارم میگوید همسایه ما خانه آقا حسن میباشند
 هر چند او بجاتی نیست اما آدم خوبی میباشد خانه
 او بر جی دارد ممکن است فردا در آن برج توقف فرمایند
 تا ببینیم فردا چه پیش می آید میفرمایند بسیار خوب
 شما و دائی حسین هر نوع صلاح بدانید ضرر ندارد

عیال دائی حسین می رود منزل آقا حسن عیال آقا حسن را
ولایات مینماید تفصیلاً عنوان میکند که فردا حضرت
بواسطه خیال فاسد امام و حشمت نظام می بیند شما
هستند عیال آقا حسن جواب میدهد بسیار خوب
تشریف بیاورند سحر هنگام جناب افغان و جناب
آقا سید آقا و آقا عبد الحمید * و دائی حسین میروند
منزل آقا حسن در برج منزل مینمایند ولی حرم
جناب افغان و صبیبه شان و عیال دائی حسین
بسیار پریشان بودند که فردا چه واقع خواهد
شد تا فردا حضرات تدارکات خود را دیده عسکرخان
با تفنگچی هارا حاضر کرده مع نظام سرباز با حشمت
نظام درو بخانه دائی حسین هجوم مینمایند پس از رسیدن

بخانه دانی حسین درب را بستت میگویند عیال
 عبد الحمید که منزل او متصل بخانه دانی حسین بوده
 و بلندی واقع داخل کوچه را می بیند که عسکر خان
 با تفنگچی و سرباز درب کوچه اطراف خانه گرفته اند
 عیال عبد الحمید خبر میدهد که عسکر خان و سربازها
 اطراف خانه را محاصره کرده اند آنچه در زدند در را
 باز نکردند از راه بام خانه همسایه ها داخل خانه
 میشوند فرزند کوچک خان اقامیرا ضیاء
 چون همراه والدشان نرفته بودند سربازها را
 که می بینند متحیر میشوند که چه کنند میرند پشت بام عیال
 اما حسن ملاحظه میکند که اقامیرا ضیاء روی بام است
 فریاد میزند اقا پائین بیائید از پشت بام سرازیر شد^{ند}

داخل حیات میشود ملاحظه مینمایند که جناب آقا
میرزا حسین خان هم منزل آقا حسن شریف دارند عیال
آقا حسن هر دو را در زیر زمین خانه اش پنهان مینماید
سربازها با عسکرخان پیرزائنه داخل خانه میشوند
بنای فحاشی را میگذارند داخل اطاعتها شده بعنوان
کاوش که مردها را ببینند آنچه اسباب منزل بوده
بفارت و بیخامی بیند حرم جناب افنان و صبیته شان
که ملاحظه میکنند سربازخانه را احاطه کرده چادر
سر کرده روی بند زده روی سکو گوشه حیات
می نشینند و راضی بقضاء الله میشوند و مشغول
بخواندن دعای فرج میگردند از قرار فرمایشات
و مذاکرات خودشان که از برای این عبد نقل میکردند

میفرمودند بقسمی ساکت بودند که سربازها و اشرار
 تصور کرده که مرد هستند چادر سر کرده که کسی آنها
 نشناسد پس آنکه سربازها و تفنگی های عسکرخان
 در خانه میزینند اهل آباد نیز از زن و مرد هجوم
 کرده داخل خانه میشوند اهل بیت دای حسین
 چون جمعیت اهل آباد را ملاحظه میکنند بنای فریاد را
 گذارده میگویند سرباز ما مو است بدون جهت
 در خانه ما بریزد و ما را غارت نماید شما چه میگوئید
 از جان ما چه میخواهید سلطان سربازها که هجوم
 مردم را ملاحظه میکند حکم میدهد که اطرفی را از خانه
 خارج نمایند و درب خانه را چاقه گذارده که کسی
 دیگر داخل و خارج نشود باری قبل از آنکه چاقه

بگذارند دائی حسین دختر سیاه خانه زادی بسن
سیزده سال داشت داخل خانه میشود سربازها که
آن خانه زاد سیاه دامی بنیند عقب کرده او را بزنند
آن بیچاره از ترس خودش را میرساند بصبیئہ جناب
افغان که با والد خودشان روی سکوی خانه نشسته
بودند سربازها همین که می بنیند که آن دختر سیاه
رفت نزد آن دو نفر چادر دسره که ساکت نشسته اند
بسلطان خود میگویند سلطان امر میکند بروند
آنرا بزنند تا معلوم شود چادر دسره ها کی میباشند
سرباز آمده با ته تفنگ آن دختر را که نامش شیرین بود
میزنند آن بیچاره از ترس خودش دامی اندازد روی
زانوی صبیئہ جناب افغان سربازهای بی رحم

با چوب و ته تفنگ آن بیچاره را بشدت میزدند
و میگفتند بگو آفات کجا است صبیۀ خان افغان ^{خطه}
مینماید شاید از شدت ضرب بگوید آقایان کجا
هستند بنای تشدد را میگذارند و فریاد میزنند
باین معنی که چرا این بیچاره را میزنید هرگاه حکم قتل
دارید چرا معطل هستید بیک تیر تفنگ او داخل ^ص
کنید عجب مردمان بی عقل احمق میباشید این چه میدانند
که مردها کجا هستند هر کجا رفته باشند بزنها که
نمیگویند کجا رفته ایم حیا کنید خجالت بخشید این قدر
این بیچاره را اذیت نکنید سر بازها که این قسم
حرفها از صبیۀ افغان میشنوند دست کشید بر میگردد
نزد سلطان میگویند معلوم شد آن دو نفر زن

هستند نه مرد عسکرخان میروند نزد اما میگوید

انچه در خانه کاوش کردیم مردها را نیافتیم و آنچه

زنهارا اذیت کردیم ابراز ندادند تکلیف چیست

امام میگوید باید عیال و صبیّه آقا میرزا آقا را حاضر

نموده اذیت و زجر و شکنجه ننمائید تا ابراز دهند

که مردهای آنها کجا هستند تا این قسم نکنید

مقصود حاصل خواهد شد پس ازانکه تصمیم

قطعی که در این باب میگیرند مجدد همیشه امام

خواهر خود عیال دائی حسین می آید اطلاع دهد

که برادر نامرد تو چنین پیش نهادی کرده که میهمان

های عزیزت را در معرض اذیت اندازد که ابراز

دهند که آقا یان کجا هستند و قتیکه میخواهد داخل

خانه شود سربازها که در ب خانه را چاقه گذارد ه
 بودند مانع میشوند از دخول در خانه آن زن
 رشیده قسم زیاد میدهد التماس مینماید تا سربازها
 راضی شده آن زن داخل خانه میشود تفصیل را همیشه
 خود میگوید و اظهار میدارد که سربازها راضی نمیشدند
 داخل خانه شوم بفرار رخت و مشقت خود را داخل کرده
 مطلب را بشمار رسانیده که تکلیف خود و آنها را
 هر قسم میدانید فراهم نمائید عیال دائی بیچاره
 زیاد مضطرب میشود با همیشه خود میگوید چه
 گونه این مطلب را بانها عنوان نماید بهتر آن است که
 با هم رفته مطلب را اظهار داریم عیال دائی با همیشه
 خود که هر دو خواهرهای امام بودند می آیند نزد

علیا مکرمه ضلع جناب افنان وصبیہ ایشان
 مطلب بیان مینمایند که امام و اشرا خیالشان این است
 ان دونفر مظلومه میگویند ما غریب اینجا هستیم
 بلدیّت نداریم جواب میدهند باید فکر محلّ امنی کرد
 از اینجا خارج شوید زیرا اشرا خیالشان توهین است
 علیا مکرمه میگویند محلی هم در نظر داشته باشید
 که خارج شویم از کدام راه برویم درب کوچی که
 چاقمه هست پشت بام هم که سرباز است راه
 نمیدهند چه باید کرد راه فرار و نجات را برای
 خود مسدود دیده در نهایت تضرع متوجه
 بساحت اقدس گشته مناجات مینمایند عرض میکنند
 ای جمال مبارک زمان تشرّف بساحت قدست بکرات

فرمودی در جمیع احوال باشما هستم افنانم را در
 کل حال حفظ مینمایم حال وقت آن است که نظر عنایتی
 فرمائی تفضل و ترحم کنی ما را از جبر و کشتن باکی
 نیست اما ملامت دشمن و توهین اعدا ناگوار است
 که بدست نا محرم گرفتار گردیم مشغول تضرع بودند
 و سربازها در اطاق و منازل مشغول بدستبرد
 بودند دائی حسین فوزندی داشت بسن دوازده
 سال موسوم باقا جلال از ترس میرود عقب طاقچه
 بلندی پنهان میشود سربازها با سرنیزه تفنگ
 عقب طاقچه را کاوش مینمایند دفعه سرنیزه بسکم
 آن طفل خورده شکم را پاره مینماید خون جاری میشود
 آن طفل را آورده وسط فضای خانه می اندازند

خون از اطراف بچه جاری میشود مادر و خواهرها
 بچه را که در خون غوطه ور می بینند بنا می خیزند و فغانرا
 میگذارند سلطان سربازها این واقعه را که ملاحظه
 میکند فوری فرستاده دکتر فوج را حاضر می نماید
 که شکم را بخیه کرده زخم را ببندد حکیم که حاضر میشود
 میگوید پنجاه تومان بدهید تا زخم را بخیه نموده
 ببنده مادر بچاره میگوید وجه نقد در خانه ندارد
 شما زخم را ببندید تا وجه تدارک کرده بشما بدهم
 حکیم میگوید تا پول ندهی زخم را نخواهم بست آن
 زن بچاره نصف طاقه شال کشمیری بسیار خوب اعلی
 داشته می آورد حکیم میدهد آن وقت زخم را
 بخیه کرده می بندد و بواسطه ضربه و فریاد و گریه

و فغان زنهای همسایه و اطراف در صحن خانه جمع میشوند
 عیال دانی حسین با پریشانی حال وقت را منتقم دانسته
 می آید خدمت، ضلع جناب افغان و صبیحہ ایشان عرض
 مینماید که حال ممکن است تغییر چادر داده در میان
 این زنهای زیاد که خارج میشوند شما همه خارج شوید
 که کسی شمارا نشناسد میفرمایند کجا برویم عرض
 میکند با خودم خودم تشریف ببرید منزل عیال ناز
 دانی حسین میفرمایند محل امنی باشد میرویم
 عرض میکنند چاره نیست دو عدد چادر ^{نشان} فقر که در
 دهات است باد و کفش معمولی آورده میدهد
 خدمت ایشان میگوید تغییر چادر و کفش دهید
 که معلوم نشود من میروم نزد سلطان سربازها

میگویم زنیهای را از خانه خارج کند شما هم در
 ضمن آنها خارج شوید دستور داده می‌رود
 نزد سلطان التماس مینماید که شمارا بخدا این زنها
 اطراف را از خانه بیرون نماید تا من با چیه مجروح
 بینم چه میکنم سلطان بحال آن زن بچاره رقت
 کرده حکم میدهد بسرباز که تمام زنها را اطراف را
 از خانه خارج کنید زنها که خارج میشوند
 علیا محترمه ضلع جناب افغان با صبیحه محترمه شان
 بایک نفر خادمه محترم درین جمعیت از خانه
 خارج میشوند یدغیبی الهی آنها را از دست گرگان
 خونخوار نجات میدهد میروند خانه عیالشان
 دائی حسین آن زن بهائی نبود باری پس از بستن

ذخ و خارج کردن زنها از خانه در صد جستجوی
آن مظلومه ها بر می آیند آنچه در خانه جستجو و
کاوش مینمایند آن دو علیا محترقات دانی می یابند میر
نزد امام میگویند زنها ی شیرازی دانی ما قیم معلوم
میشود از خانه خارج شده اند امام میگوید حال
که شب است سربازها از خانه خارج شوند تا فردا
در صد جستجو آنها برائیم باری پس از آنکه علیا
محترقات میروند منزل عیال ثانی دانی حسین پس از
ملاقات عیال دانی حسین بجزرت میگوید من تا صبح
شمارا در اینجا بیشتر نمیتوانم نگاه دارم زیرا اگر فردا
بفهمند شما در منزل من میباشید شما را
خواهند برد و خانه من را خراب خواهند کرد

باید دو ساعت قبل از آفتاب از این جا حرکت نمایند
 میگویند ما اینجا غریب هستیم نمیدانیم کجا برویم
 و راضی هم نخواهیم بود که خانه شما برای خاطر
 ما خراب شود خداوند قادر است که ما و
 خانه شما هر دو را حفظ فرماید شما هر کجا بگوئید
 ما برویم جواب میدهد من نمیدانم کجا بروید
 هر کجا میخواهید بروید این مطلب بحضرات بسیار
 ناگوار می آید باری ساعت سه از شب صبیح جناب
 دانی حسین که عیال جناب اقا سید آقا باشد با یک نفر
 خدمه با طفل سه ساله جناب اقامیرزا جلال دومین
 بخل جناب افغان اقامیرزا آقا که از شیراز همراه ایشان
 آمده بود و آن طفل تعلق زیاد بجدّه و عمه خود داشت

وقت حرکت از منزل جناب دائی حسین همراه آنها
 خارج نشده بود از منزل حرکت کرده می آید منزلیکه
 حضرت شریف داشتند آن طفل بجزد علاقته جدّه خود
 بناحقه و گریه را میگذارد و میگوید عم جان از وقتی که
 شمارا نمیدیدم گمان میکردم سربازها شمارا برده اند
 بچاره جدّه و عمه آنچه سعی و دقت میکردند آن طفل را
 آرام کنند برگریه و ضجه بچه می افزود بهر قسم بود
 طفل را آرام مینمایند در آن حال آنها چهار نفر زن
 و یک بچه سه ساله در فکر هستند که چه کنند
 و تکلیف فردا چه خواهد شد در این بین صاحب
 خانه می آید میگوید شما چه خیال کردید باید فردا
 قبل از آفتاب از خانه من خارج شوید صبیّه

دانی حسین میگوید زن آقا شما که این قسم تکلیف
 میکنید و میگوئید از اینجا برویم کجا برویم میگوید
 من نمیدانم خود دانید هر کجا میخواهید بروید
 من نمیتوانم چهار نفر مسلمان بیچاره را برای خاطر
 شما بانیها در عذاب بیندازم باری آخر شب برای
 استفسار حال علیا محترقات عیال دانی حسین همان
 خادمه محرم که اول شب همراه حضرت آمده بود
 میفرستند جوایب حالات حضرت میشود
 علیا محترمه ضلع افغان تفصیل مذاکرات صاحب
 خانه را عنوان میدارند که صاحبخانه چنین میگوید
 که باید دو ساعت قبل از آفتاب از خانه او خارج شوید
 نمیدانیم چه باید کرد از خادمه صادق چون حال

حضرات را زیاد مشغول می‌بینید می‌گوید خداوند قادر است
 فکری خواهد کرد بر خواسته از خانه خارج می‌شود
 بعد از دو ساعت مراجعت مینماید می‌گوید خانه
 یک نفر رعیت را معین کرده ام قبل از آفتاب رفت
 شما آنجا خواهیم رفت بر خواسته می‌رود منزل دائم
 تفصیل را بعیال دائمی می‌گوید صبح بسیار زود که
 هوا تاریک بوده می‌آید خدمت حضرت چادرها
 مفرشی و کفش‌های رعیتی را پوشیده بدون
 اطلاع صاحب‌خانه از خانه خارج می‌شوند می‌روند
 محلی که معین کرده بود آن خانه آخر قلعه نزدیک
 بیرون ده در بالا خانه طولانی که یک درب بیشتر
 نداشت که انگور در وقت کشمش ساختن خشک میکردند

هر کس دیده باشد میدانند چه جای تار یک خفه
 بدی میباشد وارد میشوند در آنجا ساکن میگردند
 با چیه سه ساله زبان نافهم آن خادمه میگوید
 صاحبخانه التماس کرده که صداندهید که کسی
 بفهمد که ادم در اینجا هست بدانگذارید که چیه
 صد بدهد سفارشات آید کرده درب را
 قفل نموده کلید را برداشته می رود آن محتلمات
 مظلومه بواسطه تاریکی فنزل یکدیگر را نمیدیدند
 چیه کوچیک که همراه آنها بود بواسطه تاریکی وحشت
 میکرد میخواست فریاد بزند مثل هر روز خارج شده
 در حیاط بازی نماید درب را بسته میدید
 حجت میگرفت بطفل میگفتند صدامه هرگاه

صد آگنی سربازها صدایت را خواهند شنید
 می آیند ما را می برند طفل معصوم ترسیده آرام
 میشد پس از لمحہ ٹی باز میگفت هرگاه سربازها زنده
 گوشهٔ درب را باز کنید تا چشمم بروشنائی افتاد
 باز دوباره ببندید حال ملاحظهٔ پریشانی آن
 محترمان و جنح و فرح طفل بی گناه ونداشتن
 اطلاع از مردها که بآن بیچاره ها چه وارد آمده
 و در کجا هستند در نظر که مجسم شود هرگاه
 انصاف باشد رقت آمیز است لعنة الله على
 قوم الظالمين **باری** ظهر که میشود ان زن خادمه
 که اسمش تاجی بوده قدری نان و پنیر و یک کوزه
 آب زیر چادر گرفته برای حضرات می آورد درب را

باز کرده داخل طاق انبار عیش و نوش پس از احوال پرسی
 و تفقد میگویند که شما از خیال آقا یان راحت باشید
 زیرا آنها با جمعی از احباب در غوک بکوه رفتند
 الحمد لله سلامت میباشند انشاء الله تفصیل
 کوه رفتن آقا یان را خواهم نوشت باری پس از
 ملاقات حضرات آن خادمه در ب را بسته نقل کرده
 کلید را برداشته مراجعت مینماید آن علیا همراست
 فقط از خیال آقا یان راحت میشوند هر قسم بوده
 در آن طاق تاریک با گرمی هوا و طفل صغیر زبان
 ناهم روز را شام کرده تا یک ساعت از مغرب که
 میگذرد هوا تاریک شده تا بجای می آید در ب را
 باز مینماید میگوید حال هوا تاریک است کسی شمارا

خواهد دید و ملتفت خواهد شد بیائید روی
پشت بام بنشینید قدری استشمام هوا نمائید
ان محرمات مظلومه از اطاق تارک خارج شده
در پشت بام می نشینند صاحب خانه می آید نزد حضرت
سلام کرده احوال پرس می نماید در نهایت ادب
عذر خواهی میکند میگوید امروز از صبح تا حال زیاد
مضطرب بودم نزدیک بود عمر تمام شود که
مبادا کسی ملتفت شود که شما در این جا هستید
خوب است امشب جائی دیگر در نظر آورده تشریف
برید زیرا صلاح ندید دیگر در این جا تشریف
داشته باشید علیا همزه ضلع افنان متفکر
میشوند که چه باید کرد هر کجا میرویم جواب

The
the
ce

میگویند حتی راضی بلیت اطلاق تادلیت هم که میشویم
 صاحبخانه جواب میدهد بعیال اقا سید آقا
 که صبیحۀ دانی باشد میگویند شما که اهل اینجا
 هستید چه باید کرد تکلیف چیست تا شب هست
 فکری باید کرد جواب میدهد چه عرض کنم عقلم بجا
 نمیرسد ضلع خابلقان فکر زیاد میفرمائید
 بهتر آن است که بمنزل اقامیرزا عطاء الله خاسراج
 حکماء اطلاع دهیم که هرگاه صلاح خود را بدانند
 بیک دوروز ما را در خانه خود نگاه داری کنند
 تا ببینیم حاکم علی الاطلاق چه تقدیر میفرماید
 تا بجای که هادی راه بوده پیغام میفرستند جهت
 اقامیرزا عطاء الله خان حکیم که حال ما از این قرار است

کتک
 لال
 لال

بریشان و سرگردان میباشیم هرگاه صلاح باشد یک
 دوروز در خدمت شما باشیم و منتظر تقدیرت
 الهی پیغام علیا محرمه که میرسد عیال آقا میرزا عطاء^{الله}
 خان مطرب با آقای سراج الحکماء ابلغ میدارند
 که ضاع جناب افنان چنین پیغام داده اند جواب
 چه بگویم آقای سراج الحکماء میگویند جواب پیغام
 بدهید که البته البته بزودی تشریف بیاورد^{اولا}
 منزل من متعلق جناب افنان است ثانی من حکیم هستم
 برای من حکایتی نسبت تمام اهالی آباده محتاج
 و متعلق من هستند احدی نمیتواند بمن ایراد
 وارد آورد خدمه پیغام آقای سراج الحکماء را
 آورده علیا محرمات چادرهای مفرشی را

پوشیده از خانه رعیتی خارج شده میروند منزل
اقای سراج الحکماء اهل بیت آقای سراج درب خانه باز
گذارده منتظر بودند که وقت تشریف فرمائی ایشان
در کوچه معطل نشوند حضرات وارد خانه میشوند
اهل بیت آقای سراج از تشریف فرمائی ایشان
زیاد اظهار بشاشت و مهربانی میفرمایند پس
از استماع شرح حال چند روزه زیاد متأثر شده
میگویند خوب بود از اول اینجا تشریف فرما
شده بودید بواسطه مؤانست با آن محترمت
ان علیا مکرمات از کسالت چند روزه راحت شده
استفسار از حالات آقایان که در کوه بودند مینمایند
تفصیل حضرات و رفقتشان بکوه را بدین قسم ذکر مینمایند

میکویند پس آنکه آن روز که در برج خانه آقا حسن
بودند شب هنگام ساعت هفت از شب چند
زغرا از اجباء در غول و جناب عباس بنان مسلح شده
می آیند خانه آقا حسن خدمت جناب افنان شرفیاب
شده عرض مینمایند که تشریف داشتن آن حضرت
در اینجا صلاح نیست البتہ الآن حرکت فرموده
در خدمت شما بکوه میرویم همین قدر که داخل کوه
شدیم احدی قادر نیست نزدیک ما بیاید میفرمایند
هر چه صلاح بدانید من حاضر پس از تصمیم قطعی
حضرت افنان مع دو فرزندشان آقا سید آقا و آقا
میرزا ضیاء و جناب دائی حسین و آقا میرزا حسین خان
با اتفاق جناب عباس خان با حضرتیکه مسلح شده

آمدند بودند متوکلّاً علی الله خارج شده میروند
بکوه بندهای درغوک سایر اجّاء دیگر هم که
اطلاع از رفتن آقایان بکوه حاصل کرده از جمله حاجی
علی خان و سایرین بکوه میروند در حدّ جناب افنان
در کوه توقف مینمایند جناب آقای عباس قابل را
همان اول گرفته چوب زده دو روز و دو شب
حبس نموده سرخص مینمایند ایشان فراداً بیزد میروند
اقا اجّاء اطراف آباده جمعی مسلح شده بنو بت
اطراف کوه گردش کرده کشیک میکشیدند حدّ
جناب افنان عرض میکردند شما اجازه بفرمائید
تا از کوه سرازیر شده بآباده رفته آنچه باید با ما
بکنیم میکنیم و آنها را بجزایات خودشان میرسانیم

جناب اقان انہار نصیحتی میفرمائید جلوگیر سے
 از اجبآء کردہ کہ مبادا خلاف انتظامی از شما صادر گردد
 زیرا جمال مبارک میفرماید بھائی باید خیر خواہ عموم
 باشد نظر باعمال آنہا نمائید ہر گاہ انہا زخمہ
 زند شما مرہم نہید انہا زہر دہند شما
 شہد بنوشانید انہا نمی فہمند ذاہلند ^{فلند}
 خوب را از زشت تمیز نمیدہند شما بنصایح جمال
 مبارک ناظر باشید ہر گاہ حزئی ذالفتی از شما
 صادر شود تمام تقصیرت بشما ہا وارد خواہند
 آورد مبادا مبادا خلاف سوئی از شما بروز نماید
 کہ زحمت چندین سالہ ہمد خواہد رفت بدین گونه
 مقولات بنصایح و مواعظ انہا را ساکت میگردند

و جلو گیری مینمودند باری پس از آنکه مأمورین
 جناب آقا میرزا محمود فروغی را از آباده خارج کرده در منزل
 دور از آباده ایشانرا برهنه کرده تمام اثاثیه ایشانرا
 گرفته جناب فروغی دارها کرده خودشان مراجعت
 مینمایند جناب فروغی دو روز و دو شب در بیابان
 سرگردان برهنه و گرسنه خودشانرا بزحمت زیاد
 با آباده میرسائند شب وارد آباده میشوند میروند
 منزل حاجی علی خان ملاحظه میفرمایند در بخانه
 بسته از راه جدول آب بسختی داخل منزل میشوند
 پیراهن و زیر جامه ایشان در جدول گل آلود و کثیف
 میشود عیال مرحوم حاجی محمد اسمعیل ذبیح و صبیحه
 ایشان که ضلع جناب حاجی علی خان باشند ملتفت

شده که جناب فروغی مراجعت کرده می آیند ایشانرا
 داخل طاق برده لباس برایشان حاضر کرده پیراهن
 وزیرجامه ایشانرا عوض کرده شام آورده میل میفرما^{ند}
 بزودی پیراهن وزیرجامه ایشانرا شسته و خشک
 نموده حاضر می نمایند جناب فروغی مستفسر حال جناب
 افنان و حاجی علی خان و سایرین میشوند میگویند
 ایشان باجماعت احباب کلاً بکوه رفته اند ایشانهم
 میفرمایند منهد مایل هستم امشب بروم نزد
 حضرات عیال ذبح میگویند شما خسته هستید
 امشب استراحت فرمائید فردا شب تشریف ببرید
 میفرمایند خیر رفتم امشب اولویت دارد باری
 یک نفر آدم این از گناشتگان خودشان

معین مینمایند همان شب جناب فروغی تشریف فرما

بکوه میسوند خدمت جناب افغان رسید ملا قاسمیا

وسرگزشت خود را برای یکدیگر بیان مینمایند جناب

افغان میفرمودند پس از آنکه جناب فروغی ملاقات

کردیم احباب همگی جمع شدند حال خوشی داشتیم

مثل آنکه این کوه تخت سلطنت و آن فضای بهشت

برین بود یک روحانیتی برای کل دست داده بود

که حد و وصف نداشت یک روز و یک شب در

کوه خدمت ایشان بودیم پس از مذاکرات تصمیم

گرفته شد که جناب فروغی یزد تشریف ببرند

یک رأس اسب از مال اقا حسین در غوگی

جناب افغان برای سواری جناب فروغی ابتیاع فرموده

و اسباب مسافرت ایشان را تهیه نموده بایک نفر
خادم زدن حرکت بیزد میفرمایند جناب اقان
میفرمودند با احباب مشغول مذاکره شدیم
که باید علاجی کرد ساکت نشستن ثمری ندارد
باتفاق آراء چنین تصمیم گرفته شد که شرح
حالات و وقوعات را مفصلاً تلگراف بطهران
حضرت صدرت و بشیر از بکن الدوله
مخبره نمایند صورت تلگرافات را نوشته فرستادند
اباده و دستور دادند که آغا الرحمن اباده و
درغوک و همت آباد بالا جماع تلگراف خانه رفته
تلگراف را مخبره نمایند تقریباً سیصد نفر
از آغا الرحمن تلگرافخانه رفته متحصن میشوند

صوت تلگراف را بنال خان شیرازی که آن وقت آباد
 تلگرافی و آدم بسیار بد نفس عنودی بود و
 با امام وحشمت نظام همدست و همراز بود وجه
 تلگراف را میگرفت اما خاطره نمیکرد برعکس مهربانی
 مخالفین را بطهران و شیراز خاطره و دراپورت
 میداد احباب که ملتفت میشوند که برعکس و بر علیه
 انها قیام و اقدام دارند بکوه اطلاع میدهند
 که زال خان برخلاف انتظار رفتار مینماید جناب
 افغان میفرمایند از اباده مأیوس باشید باید
 از طریق دیگر اقدام کرد قرار بر این میگذازند که جناب
 افغان شرح واقعه را بنزد خدمت حضرت افغان
 حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله نوشته که جناب

افغان ازبک مشغول مخابره شوند تفصیل را
مفصل نوشته با قاصد مخصوص میفرستند بیزد
و مرقوم میدارند که تلگرافات عدیده بطهران
و شیراز تلگرافخانه اباده داده شده لکن زال خان
تلگرافی مخابره نکرده بل برعکس واقعه را در انظار
اولیاء امور جلوه داده پس زور و پاکت جناب
افغان بیزد و استحضار حاجی وکیل الدوله از
مطالب مشغول مخابره بطهران حضور صد
اعظم میشوند تلگراف که با تابلت میرسد فوراً
صد اعظم برکن الدوله تلگراف میفرماید که
بنیویست از اشرا را باده جلوگیری کن و حشمت را
شیراز احضار نما پس از رسیدن تلگراف طهران

رکن الدوله خست را بشیر از طلبیده و جداجلوگیری

مینماید امام دیگر همدستی نداشته که فساد نماید

آباده بخوبی آرام میشود مطلب را بکوه اطلاع میدهند

که خست با سبزهها تماماً بشیر از حرکت نمودند

و آباده آرام است جناب افغان و جناب دای حسین

و جناب حاجی علی خان از کوه سرازیر شده آباده

می آیند هریک منزل خود میروند اما جناب

اقامیرزا حسین خان و عباس خان و جمعی دیگر

در کوه توقف مینمایند جناب افغان بکسر تشریف

فرمای منزل اوای سراج الحکماء میسوند علیا محرمات را

ملاقات کرده از جناب سراج الحکماء و اهل بیت

ایشان از زحمات چند روزه حضرت زیاد عذر

خواهی میفرمایند با اتفاق می آیند منزل خود شای

میرزا
امیر
امیر
دیک
باری در این بین حضرت والا شاهزاده حسام

السلطنه نجل سلطان مراد میرزا حسام السلطنه

سابق از طهران بمأموریت کارگذاری بندر بوشهر

وارد آباده میشود باشنائی سابق باقا میرزا حسین

خان ورود بمنزل ایشان مینماید درباغ کلاه فرنگی

که بسیار جای خوب باصفای پاکیزه ای که متعلق

باقا میرزا حسین خان بوده منزل مینماید مستفسر

از آقا میرزا حسین خان میشود اظهار میدارند

بواسطه انقلاب زیاد و اذیت حشمت نظام

بکوه رفته اند شاهزاده میگوید یک نفر برو د

اضلاع داده بیایند آباده **باری** ایشانرا مطلع

میسازند که شاهزاده حسام السلطنه منزل شما
وارد شده اند و شما را احضار کرده اند جناب
اقامیرزا حسین خان الهمینان حاصل نموده از کوه
سرازیر شده منزل می آیند حضور حضرت والا
شرفیاب شده تفصیل کیفیت انقلاب را بعرض
شاهزاده میرسانند خیانت های چشمت نظام
و شرارت های امام وقاضی و زال خان تلگرافی را
مفصلاً عرض میدارند شاهزاده بفرمودت
تفصیلاً بطهران حضور صدارت عظمی تلگرافاً
عرض مینمایند امنیت حرود فارس را ببعضی
عناوین درخواست میفرمایند گفتگو و غوغای
آباد خاتم پیدا مینماید چند ماه دیگر جناب

افنان اباده تشریف داشته حرکت بیزد میفرمایند
برای خاتمه حساب تجارقی بین خود و جناب افنان
حاجی میرزا آقاچندی یزد تشریف داشته
مراجعت بشیراز میفرمایند

حرکت جناب افنان آقا میرزا آقا نورالدین از شیراز
سفر دوم حسنا اقدس ۱۳۱۶ هـ

حضرت عبدالبهاء ارواح العالمین لآب رحمة الله تعالی
جناب افنان را احضار بساحت اقدس فرموده
مع علیا مکرمه افنان سدره مبارکه مریم سلطانه بیگم
و علیا محترمه افنان سدره تقدیس طوبی خانم
و جناب افنان حاجی میرزا ضیاء الدین از شیراز
حرکت فرموده بساحت اقدس مشرف میشوند

یک ماه در ساحت قدس مشرف و در ظل عنایت

حضرت عبدالبهاء مستظل و هر روزه از کائنات

عنایت لانهایه مرزوق و از فیض حصو مستفیض

بودند پس از یک ماه حسب الامر مبارک بیورث

سعید شریف فرما میشوند چون جناب افنان

حاجی میرزا بزرگ و این عبد در پورت سعید تو

داشتیم جناب افنان مع علیا مکرمه والدۀ همیشه

واخوی حاجی میرزا ضیاء الدین پورت سعید شریف

فرما شده در انجام مشغول تجارت بودیم پس

از توقف سه سال باز به ترتیب حسب الامر مبارک

برای خدمت و محافظت بیت مبارک مأمور بقارس

گشتند تمام فامیل در خدمت جناب افنان

باحت قدس مشرف شده پانزده یوم مشرف

بوده درک فیض لقاء واکاملاً کرده بموجب

دستور مبارک حرکت بیورت سعید وازانجا

حرکت بسمت شیراز فرمودند

سنة ۱۳۱۸ پس از آنکه اخبار حرکت عرش مقدس حضرت

اعلی روح ماسواه فداء حسب الامر حضرت عبدالبهاء

ارواخا فداء از طهران وورود بساحت اقدس و

استقراران جسد مقدس در جبل کربل بپیر از میر

حضرت حاجی شیخ رئیس عریضه حضور مبارک حضرت

عبدالبهاء عرض مینمایند چند فرو اشعار منی بر ما

تاریخ واستقرار عرش مقدس در جبل کربل حضور مبارک

ارسال میدارند که بسیاری از اشعار و تاریخ محبوب

ومطبوع حضور مبارک واقع شده عین اشعار

از این قرار است

1

کرم الله کرم القدس نزلت فی ایه الكرسی

مستوی عرش ربنا الاعلیٰ نقطه الامر سید الانبیاء

مظهر العدل مصدر الاصل جوهر العقل ظاهر النفس

فی جوار البهاء مرفعت قبة الکبریا بذ الرسی

ملهم الروح صاح فی رمی قال ارجح خیره القدسی

شس ۱۳۱۸

ایضا اوقاتیکه ناقض کبر طغیان در فساد نهموه بود
عریضه عربی و قصیده فارسی حضور مبارک عرض مینماید
آن عریضه و قصیده فی الواقع دیدنی است تا مطالعه
کنندگان درجه ایمان و اتقان و خالصت آن یگانه

خاضع خاشع را بنخواستم اکمل دریافت نماید عین عریضه
جناب شیخ مع قصیده ای که عرض کرده در این اوراق درج ^{شود}

۱۵۴

Prem
Khay
Ra'i
rega
the C
Bre

العهد مخصوص و ولی الامر منصوص

و بیان من اراده الله مرصو و جناح الوهم مقصو

و یدفع الله شر اللصوص الذینهم بنخواستم الشفا و فصو

فانلهم الله انی یؤفکون و ما اراده الله سیکون

حینئذ اهل الباطل سیکون و لاهل الحق شعار الصائتة و الساکن

سحر با معجزه پهلوان زنده دل خوشدار

سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

شهری که تاج وی از من اراده ایتم است

پیر از جمال قدر بر همه جهان شاه است

نصوص صفت او بی شمار و زان جمله

خصوصاً آیه انا قد اصطفیناه است

گران بها است وجودش پس از صفو بها

که وجه ابهتی چون آفتاب و او ماه است

چو اوست عبد بهار رب عالم است امروز

سخن بلند و جلال خیال کوتاه است

هر آنکه پیرو آورده سپار راه تو بود

هر آنکه خصمش از راه دست گمراه است

حسود دل خورد و جان زدرد می کاهد

چرا که رنج حسد دل خود است و جانگاه است

چو اخوه بحب یوسف قناد اندر حب

ولی بجا قتلش بین که چاه او جاه است

نه هر که لاف زند از خلاف بتوان گفت

که محرم حرم خاص لایع الله است

خدای گفت من الرشد قد تبین غی

ترا ز طاعت من صور حوجه آکراه است

جمال نقش بطاوس صیغه الله داد

وگر نه زنگ خم اندر شغال و روباه است

بغصن اعظم ما راست اعتصام که او

شکوه دارد چون کوه و خصم و بیگانه است

بیان نباشد هر چون عیان و من دید

که او بسر حقیقت یگانه آگاه است

درسنه ۱۳۱۹ هجده ماه شعبان جناب افغان

ورود بشیر از فرموده این عبد و اخوی حاجی میرزا بزرگ
در خدمت ایشان بایک عالم روح و ریحان ورود بشیر از
کرده خدمت احبباً رخن مشرف و ملاقات نموده
مجالس و محافل منظمه مرتباً هر هفته دائر و احبباً
در نهایت اشتعال و انجذاب بودند و در کمال نظم
و بانهایت حکمت احبباً در بیت مبارک مشرف شده
تقبیل از عتبه مقدسه را مینمودند -

دفعه ۱۳۲۰ نواب و الاملاک منصوب میرزا

شعاع السلطنه از طهران ایالت فارس را عهد داده شده
با اجزاء کافی باشوکت و اقتدار زیاد با فوج سرباز
و شکوه شافردگی ورود بشیر از فرموده بواسطه

امتداد و انتظام ایالت شهر آدام و آزادی از هر حیث
 برقرار مجالس و محافل ملاقات بنهایت شکوه منعقد جناب
 اقامیرزا جلال ذرقانی و جناب عندلیب بنیایدت حدیث
 مشغول تبلیغ امر بودند بهیچوجه اسمی از اغتشاش
 در میان نبود اغلب اوقات مجالس و محافل منعقد
 خصوص منزل مرحوم بشیر السلطان و مرحوم اقامیرزا
 علی رضا خان جناب شیخ الرئیس شریفی فرما میشدند
 و از فیض حضورشان اجباء بهره مند میگشتند تا
 اواخر سال که اشخاص مفروض در صدد فساد و بلوا
 برآمده شهر را مغشوش و اسباب بلوا را فراهم آوردند
 باری این عید را کسالت فراجی عارض مریض بستری شدند
 تقریباً بیماری عید چهار ماه بطول انجامید اطباء

مشغول معالجه از جمله مرحوم امام زین العابدین و رحمت
معالج بودند دواهای بسیار تلخ و بدبو میدادند
بواسطه دوری از ساخت اقدس و کسالت بسیار خسته
شده در آنات گشتم زیرا که دوازده سال در ظل مبارک
بوده و روح از غنایات مبارک مهتر حال در ایران
خراب بین ذناب خونخوار مبتلا و دچار بدین جهت
بسیار محزون و مغموم بودم روزی پسر از صرف دوا
رفتم بالای بام بیت مبارک مقابل شجره مبارکه نارنج
که بدست مبارک حضرت اعلی روح ماسواه فراه در
بیت مبارک غرس شده و موقع بهاران شجره مقدسه
بود ایستادم که بواسطه استشمام رائحه زکیه آن
شجره مبارکه تغییر حالی پیدا شود مقابل درخت درختان

قدم ایستاده متذکر باشعار مرحوم نبیل زرنندی گشتم

که در نوزده بند میفرماید

من که گذرم نخوردم ای محبوب

که نمودی برون ز رضو ! نم

اگرم خورده ام ندانستم

فاصر نادم پیشما نم

ماهیم دور او فاده انداز آب ماهیم او فاده دور از آب

بر سر نار هجر بر یا نم

باین فرد که رسیدم از طرف خلوت میرزا آقا میر

که الحال آن خلوت مع طرف بزرگ آن متعلق بیت مبارک

گشته در آن وقت میرزا احمد خان خیرالدوله اجاره

کرده در آنجا ساکن بود یک پارچه آجر بنشان

t. own
 t eye
 r by
 t-Daniel
 میزنند چشم راست این عبد بقسمی که آجر خورد شده
 زمین میزند بواسطه آن ضربه حال ضعف برای عبد
 دست داده زمین افتادم اخوان امده این عبد را
 از پشت بام در صحن حیاط می آوردند چشم آماش کرده
 باز نمی شد جناب افغان مرقومه بی جناب قامیر ز ا
 حسین جراح باشی که از اجباء منجرب بود مرقوم
 میفرمایند که ملاحظه چشم عبد را کرده مشغول
 معالجه شود ایشان پسر از معاینه فرمودند که
 حال دو امکان نیست در چشم ریخت زیرا که حال مفهوم
 نمیشود که چشم معیوب شده یا سالم باشد سفیداب
 قطع و روغن بادام و سفیده تخم نسج کرده که متدرجاً
 در چشم ریخته شود بهمان ترتیب رفتار شد

تا سه روز خورده آجر از چشم بیرون می آمد پس
 از یک هفته چشم آماش قدری بهتر شده
 چشم باز شد اما سفید و سیاه چشم معلوم
 نبود جناب آقای میرزا حسین امتحان کرده یعنی چشم
 چپ را گرفته فرمودند چیزی می بینید عرض کردم
 تاریکی و روشنائی را تمیز میدهم قدری مطمئن
 شده فرمودند صرف اعجاز است امیدوارم
 از برکت آن مکان مقدس چشم عیبی پیدا نکند
 باشد هرگاه چشم شما بی عیب باشد معجزه حضرت
 و آلا این ضرب باید بکلی چشم معدوم گردد در صد
 ضارب برآمده معلوم شد ریب آقای حیرالدوله
 که مادر آن کردیه بود خودش اقرار کرد که من زدم

و عدا هم زد م که کور شود باری چهل روز نتوانستم
 نکات به بادض اقدس نماید پس از چهل روز که چشمه قدس
 بهبودی حاصل کرد مبنی بعذر خواهی از عدم مکاتبه
 تفصیلاً خدمت مرحوم افاضت تقی منشادی عرض
 کردم که سبب مکاتبه بواسطه ضرب و آسیب در
 چشم بوده مرحوم منشادی عین مکتوب عبد حضور
 مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لغنا یات الفداء داده
 تفصیل را عرض مینماید از قلم فضل و عنایت یک طغرا
 لوح ارفع اعلی افتخاراً لعبد نازل اینک نظر بقناسب
 سواد توفیق منیع در این اوراق تاریخ

موقوف م

میگردد

مشاراز حضرت افغان سرره مبارکه جناب ابا میرزا حبیب الله

عليه بجا، الله الا لهی

هو الله

ای فروع شجره حقیقت مقبول بادگاه جیب حقیقی
گستی و مقرب درگاه طیب روحانی و مظهر عواطف
حضرت سبحانی زیر امور و تعزیر و اذیت ستمکاران
شده و معرض جفای جاهلان از سنک پرتا صیغضا
اثری در چشم و جبین حاصل شد و ضری چون رخ
عظیم این سنک هر چند تنک ستمکاران بود و
لکن دلیل بر هوش و فرهنگ آن مظلوم مهربان
چنانچه گفته اند و کم فی الارض من خضراء یا بسته
ولیس یرجمونها الا مالہ ثمرد در وقت اذان در کور

فرقان دست بینا گوش نهادن سنت قدیم و عادت
 دیرین مؤذنان است زیرا در بدایت انتشار دین الله
 در مدینه چون بانگ اذان بلند شد از اطراف مؤذن را
 سنگسار نمودند لهذا هر کس اذان گفتی دو دست را
 بینا گوش نهادی تا سراز سنک هر بد اختر محفوظ
 و مصون ماند باری این جفا را در راه وفا کشیدی
 و این محنت و اذیت را در محبت حضرت احدی تحمل
 نمودی شکر کن خدا را که باین عطیه کبری موفق
 و مؤید شدی حضرت افسان سدره تقدیس جناب
 ابوی بکیر ابداع اجمعی ابلاغ نمائید و همچنین سایر
 اخوان و ورفات مبارک را و علیات التحیه و الشانه

در سنه ۱۳۲۰ واقع مرحوم حاجی ابوالحسن و ولد
 ماجد مرحوم اقامت میرزا محمد باقر خان که در ابتداء تاریخ
 و او است ذکر خیر ایشان مفصلاً مرقوم شده و همین
 اخلاق و ایمان و خدمات واجبه بآن مرحوم مسطور
 گشته اینک نیز صدمه و لطمه آخر حیات آن
 متصاعده الی الله مرقوم میگردد که ختامه بالمسک
 گردد ان واقع از این قرار است مرحوم حاجی
 تعلق خاطری فوق العاده بجناب اقان داشتند
 هفت تنی دو روز یعنی روزهای دوشنبه و جمعه
 در بیت مبارک مشرف و بدرین جنب افنان تشریف
 فرما میشدند ان اوقات سن ایشان تقریباً تجاوز
 بنود سال بود روزی را یام عبورشان در حوالی

54
 14

V
 Ag
 Ag

منزل حاجی سید علی اکبر فال اسیری که ذکر شرارت آن
 در واقعه حضرت مرتضی و مرحوم محمد قاسم خان از
 قلم جاری و در اوراق تاریخ مسطور گشته واقع میشود
 جمعی اشرار از مریدهای سید جناب حاجی را ملاقات
 نموده اطراف ایشانرا احاطه مینمایند آن پیر مرد
 نورانی و کل روحانی را پس از امریت زیاد کشید
 میرند منزل سید آن شخص جهول را اطلاع داد
 از داخل خانه در کوپاس آمده با عصاب دست خود آن
 وجود نازنین را مضروب میسازد بقسمی که حال ضعف
 بجای دست داده بیهوش میشوند پس از مدتی
 شدن حاجی را آورده در کوچه می اندازند چند نفر از
 قراش های قوام الملک حاجی را دیده میشوند اسناد ایشانرا

دوش کشیده می آورند در ب منزل مرحوم آقا میرزا محمد
 علی خان دق الباب کرده حاجی را داخل خانه می برند و آنرا
 انعام خود را گرفته مراجعت مینمایند اهل بیت منزل آقا
 میرزا محمد علی خان منزل آقا میرزا محمد باقر خان واقعه را
 اطلاع داده می آیند مشغول معالجه ایشان میشوند
 ازان تاریخ بعد دیگر مرحوم آقا میرزا محمد باقر خان
 مانع میشوند از خروج منزل بواسطه آن صدمه
 و اذیت چند ماهی ایام حیات ایشان بطول انجامید
 تا زمان صعود ایشان میرسد در ماه جمادی الاول
 ۱۳۲۰ هـ صعود فرموده در بقعه حافطیه محل مدفن
 ایشان قرار داده دفن مینمایند در آن سال دیگر
 تازه فی که رخ داده که جالب نظر می باشد بلوای عام

و توهین بجناب حاجی شیخ رئیس باسرا مرو این طایفه بوده

از واقعه از این قرار است چون یک سال مدت حکمرانی

نواب و الاملاک منصوب میزاشعاع السلطنه در شیراز

امتداد حسنه و امورات بخوبی انتظام پیدا کرده بود

ارباب غرض عقب بهانه گشته که وسایل بلوار فراهم

آرند خورد خورد تحریک کرده اهالی شهر دو فرقه شده

بنای بلوار گذاردند جمعیت زیادی بهو خواهی شاهزاده

در لکر افغانه اجماع کرده و جمعی دیگر بتحرک محمد رضا

خان قوام الملک در مسجد نو و شاه چرای جمع شده با در فساد

گرم کردند جناب حاجی شیخ رئیس اولاً نظر بخاطر جمعی از مرکز و ثانی

نظر بانساب فامیلی همراهی بشاهزاده نموده و

جناب حاجی شیخ یحیی امام جامع با جمعی از طلاب و اعیان

و تجارت و کسبه در تلگرافخانه تشریف برده چادرها و
خیمه‌ها و سراپرده‌ها برپا کردند و سایر علماء از قبیل
اقامیرزا ابرهیم صحرآقی و بعضی دیگر همراهی با قوام
کرده در مسجد نو مجتمع گشتند این مطلب وسیله
خوبی بدست اشخاص مغرض آمده دامنه آتش فساد و
بلواریا توسعه داده مشتعل می‌نمودند و درازها و آذین
مردم عوام بواسطه مقاله‌های حضرت شیخ که بالای
منبر فرموده و اشخاص عدیده نوشته و تدوین کرده در
میان گذارده طرح مطلب و نقشه خیالات خود را چنین
قرار دادند که بگویند حاجی شیخ الرئیس بابی است
و مردم را از طریق هدایت منحرف و بصراط ضلالت
فلکراهی سوق میدهد و مردم را با پول زیاد سزاد

ot
کلی
بی

Ma
acc
be

مرحوم محمد رضا خان قوام الملک و بامضاء شرعی آقا میرزا
 ابرهیم محلاتی و سایر علماء و کسبه و او باش را تشویق و تحریک
 میکردند هر روز دستهای اطفال و اراذل و او باش
 با چوب و چماق و هفت تیر و تفنگ در بازار و اسواق
 و معا بر حرکت داده هر دو کافی که باز بوده بقوه قهریه
 می بستند و مردم را بفساد تحریک مینمودند و از
 بدگویی و سب و لعن کوتاهی نمیکردند اضا یکدسته
 از نهائی اغا و بی و بیات چوب بدست گرفته حیدر حیدر
 کرده مجاجی شیخ رئیس و شافزاده عنوان آنکه با بی
 هستند سب و لعن کرده بنای هرزگی را مینمایند
 و تحریک بکشتن و بستن احبباء مینمودند تقریباً چهار
 ماه باین منوال شورش بطول انجامید و تمام احبباء

لا
فرس

استراته
ست

مکلفه

توان lasts
on the

از حیات وهستی خود مایوس بوده ابتداء ماه صفر

۱۳۲۱ هـ تلگراف عزل شاهزاده از طهران میرد شاهزاده

مایوس از توقف در شیراز شده ملاحظه مینماید که

هرگاه بخواهد مطلب عزل خود را شریعت دهد اسباب

توهین کلی خواهد بود شاهزاده امر میفرماید که

شلیک توپ نمایند صدای توپ که بلند میشود شهرت

میکند که از طهران تلگراف نصب شاهزاده رسیده

ایالت بالاستقلال میباشد بجز در شیند صدای

توپ اشخاصی که در مسجد نو مجتمع بودند بر عوبان فرار

اختیار مینمایند علماء باهای خود را روی سر کشیده

بمنازل خود رفته در خانه های خود بتحصن ملیشوند

احدی در مسجد نو و شاه چراغ باقی نماند پس از آنکه

Sa
De
1
C

Op
m
s

مطلع شدند که مردم متفرق گشته اند شب هنگام

شاهزاده باجناب شیخ رئیس و تمام اجزاء شاهزاده

حرکت کرده ره سپار بصوب طهران میکردند عصر

آنروز اهالی شهر خبر شده که ایالت معزول و بطهران

حرکت کرده مردم آرام شده قوام الملک میگوید مقصود

ماغزل شاهزاده و حرکت شیخ رئیس بوده بکسی

دیگر کار نداریم احدی حق ندارد اسم بابی بزرگان

ببرد و بکسی بد بگوید باری شهر را از طهران

بنواب و الا شاهزاده محمد حسین میرزا مؤید

السلطنه که سمت ریاست تلگرافخانه را دارا

بودند از طرف میرزا احمد خان علاء الدوله

میسپارند

۱۳۲۱
سنه واقعه اصفهان و هنگامه قتل و غارت

پیش می آید سرایت بیزد نموده که تفصیل اخبار در

تاریخ اصفهان ویزد البته نوشته شده از هنگام

سرایت بفارس مینماید درین وقت میرزا احمد خان

علاء الدوله فرمانفرما بود بسیار با جذب امواد

فارس را نهایت انتظام داده افراد از ایالت جلیل القدر

چشم میزدند شخصاً خود ایالت بخزینات امواد

رسیدگی میفرمود اخبار و قوعات اصفهان و

یزد که بشیر از میرسد دقت وجدیتش در جلوگیری

از مفاسد مردم زیاد تر بل اشخاص فعال مثل مرحوم

محمد رضا خان قوام الملک و حیدرآبادی خان بیگلربیگی

و شاهزاده محمد حسین میرزا مؤید السلطنه و جعفر خان

امیر پنجه فریدنی و احمد قلینان سرهنگ را با خود مساعد

و هزار کرده بنهایت قوت و قدرت جلوگیری کرده

نیگذازند صدائی از احدی بلند گردد در این گیر و دار

اخبار از زرقان میرسد یعنی اخوند ملا علی اکبر زرقانی

اشوار زرقان را محروک شده هجوم با استاد احمد ملکی *

دو ز آورده اذیت زیاد مینمایند و سایر احباب

زرقان نیز در تحت فشار اشوار واقع مطلب که

بشیر از مشر حوم اقامیرا جلال زرقانی بخل مرحوم

ملا عبدالله بگاء که ذکر آن سابقاً در این

اوراق مرقوم گشته بخیاں نصرت امر افتاده با خیاب

عندلیب و بعضی از نفوس دیگر مشورت نمودند

که عریضه بایالت عرض و تقاضای داد خواهی نمایند

که ماملت بهائی باید تا چه اندازه مستور و در تحت

فشار این مخلوق باشیم عریضه را بدون اطلاع

جناب افغان نوشته میدهند با قاعلی اکبر خادم

که با ایالت برساند ا قاعلی اکبر طرف صبح عریضه را گرفته

در باغ ایالتی برده ایالت جلیله در عمارت خود شید

تشریف داشته جمعی از علماء و تجار و اعیان و کسبه

حضور داشتند ا قاعلی اکبر پاکت را حضوراً میدهند

علاء الدوله عریضه را گرفته میدهند با قاعلی میرزا

قاسم خان اصف المملکت اخوی مرخوم میرزا حسین خان

مقدم الذیوان ایشان منشی حضور و از محارم

ایالت بودند میگویند پاکت عارض را بخوان مطالب آنرا

بگو تا بعرض عارض رسیدگی شود جناب اصف المملکت

Pet
sen
Go
the
'A
A
Q
A
a
th

پس از آنکه میخواند متحیر میشود که چه بگوید عریضه را

در پاکت گذارده عرض مینماید مطلب عریضه را

بعد عرض خواهد کرد علاوه بر این مینماید و تشدد ^{الدوله} د

میکند که بگو بدنام عرض عارض چیست و در چه مورد است

جناب اصف الملائک مجبوراً میگوید عریضه از طرف

بهائیها میباشد مطلب را با اختصار عرض مینماید

علاء الدوله ملتفت میشود که مطلب از چه قرار است

حاشیه عریضه دستخط محمد رضا خان قوام الملائک

میفرماید و با قاعی اکبر میفرماید جواب را از آقای

قوام الملائک خود ایالت قوام الملائک را احضار کرده

میفرماید از این طایفه اشخاصی را که میشناسید

نصیحت کنید که حال موقع این گونه اظهارات نیست

mil-
ned
told
Beha'is
This is
the time
ich a
ion

باید حاکم نمایند نه آنکه رسماً با مضاء ملت بها ع
عریضه نمایند مرحوم قوام الملک عرض نموده
اطاعت دارم مراجعت کرده مشغول کارها
راجعه بخود میگردد در آن مجلس بعضی از
شیاطین مفسد از مطلب آگاهی یافته که بهائیها
چنین عریضه بیایالت عرض کرده اند بنا
ضوضاء را در معابر و اسواق و مساجد و
اماکن گذارده اقدام بشرارت و بدگویی و اجادات
اصفهان و یزد را شهرت میدهند و در ضمن
عریضه بیایالت و درخواست و ازاد بودن این
طایفه را دست آور کرده فریاد و اشریعتا را
بلند مینمودند و در آن ایام در شیراز بنین مردم

Agg
in
se
1.

عوام هنگامه خیلی رنگین و واقعاً زیاد سنگین

۱۴۱

بود باری مرحوم قوام الملک شب چهارم ما

Khān

ربیع الاول بتوسط عباس خان پیش خدمت که

Min

جوانهای بسیار محبت مشتعل در امر بود و مرحوم

him

قوام الملک از حال روحانی آن مطلع پیغام میفرستند

بد

خدمت جناب افغان اقامه زانکه یک ساعت

از مغرب گذشته عباس خان در بیت مبارک

مشرف شده خدمت مرحوم افغان رسید ابلاغ

پیغام قوام الملک را مینماید که آقا سلام رسانید

احوال پرسى فرموده گفتند که عرض نماید که امروز

در باغ ایالتی شخصی عامی پاکتی با اسم و امضاء این

طایفه بایالت عرض کرده و درخواست آزادی

نموده ایالت مراجعه بمن فرموده لذا لازم است یک
ساعت شمارا ملاقات نماید هر وقت که مساعد باشد
برای شما در باغ شهری تشریف آورده خدمت شما برسد

مرحوم والدین جناب افغان جواب پیغام را بعبارت ^{فرمودند} *De*

که من از این مطلب آبداء اطلاع ندارم گمان نمیکنم که

این طایفه در این هنگامه چنین عریضه‌ئی

عرض نمایند و تقاضای چنین مطالبی کنند شاید

هر کس چنین امری را مرتکب شده باشند مبنای

ان برفساد بوده خدمت آقای قوام‌الملک از قبل

من سلام برسانید عرض کنید من بواسطه در

پای قادر حرکت نیستم که شرفیاب شویم بنده زاده

میرزا حبیب‌الله را هر وقت تعیین فرمائید از قبل

خودم فرستاده حضور مبارک شرفیاب شده
 در فرمایشی باشد در اجرائی حاضر عباس خان
 جواب پیغام آقای قوام را از طرف جناب افغان
 ابلاغ نموده مرحوم قوام الملک وقت تعیین فرموده
 که فردا شب یک ساعت از مغرب گذشته در باغ
 ملاقات نمایند مرحوم عباس خان همان شب
 بفاصله دو ساعت تعیین وقت را در بیت مبارک
 ابلاغ مینمایند شب پنجم ماه ربیع الاول یک ساعت
 بعد از مغرب این عبد در باغ رفته ملاحظه کردم
 که مرحوم قوام الملک تنها در باغ قدم میزنند و
 منتظر ملاقات حقیر میباشند عباس خان را
 ملاقات کرده باتفاق رفته خدمت آقای قوام الملک

پس از ملاقات و تعارفات رسمی مرحوم قوام جوایبی
 حال جناب والد شدند و احوال پرسی فرمودند نسبت
 از آن گفتند من آقامیرزا جلال خان را زیاد ملاقات
 کردم اما شما را ملاقات نکردم مگر شما شیراز نبودید
 عرض کردم خیر شیراز نبودم سؤال کردند که آیا بودید
 عرض کردم تقریباً یازده سال مسافرت خارجه
 نموده و محل توقف و تجارت در مصر و پورت سعید
 بوده سؤال فرموده در سورتیه هم رفتید عرض
 کردم بلی سؤال فرموده حضور حضرت بهاء الله
 مشرف شدید عرض کردم بلی فرمود برای من
 تفصیل مسافرت و شرفیابی حضرت بهاء الله را
 حکایت کنید خاطر مامد بیان اینکه حال مبارک

Pau
 ask
 if
 re
 Bal

در حیفاً در واقعاً یزد فرمودند برای مذاکره

امشب بوده که باید با آقای قوام مذاکره شود

باری عرض کردم در ماه صفر ۱۳۰۱

از شیراز با فامیل حرکت کرده و آمد

پورت سعید شدم جناب والد پورت سعید

تشریف داشتند خدمت ایشان بودم هشتم

ذی حجه از پورت سعید با فامیل عازم شرفیاب

حضور مبارک شدیم ^{۹۹} ذم ذی حجه ورود بحیفاً

نمودم در آن اوقات فصل تابستان بود جمال اقدس

ابن حیفاً تشریف داشتند در آن سفر اول نه ماه

تشریف بطول انجامید مدتی در حیفاً و زمانه

در عکاء مشرف بودم خاطر دارم هنگامیکه جمال

اقدس اجمعی حیفاً تشریف داشتند اخبار واقعه
یزد رسید که سلطان حسین میرزا جلال الدوله
حکمران یزد هفت نفر از اعیان و ابا شد عذاب
شهادت کرده ^۳ هفت شبانه روز شهر یزد را آئین
بسته چراغان نموده جشن گرفت ظلم و اعتساف را
آن بی انصاف بجد کمال رسانیده خطوط یزد که
رسید تفصیلاً مفصل نگاشته بودند اخبار آن
مدحش که حضور مبارک عرض میشود احزان
هیكل مبارک و احاطه نماید هرگاه اعیان بساحت اقدس
مشرف میشوند تمام مطالب حصر در ظلم و تعدیات
دولت قاجاریه بر این حزب مظلوم بود مخصوصاً شی
از شبها این عید و اخوان را احضار فرمودند

Na
Seve
of
ra
Ba

تقریباً دو ساعت مشرف بودیم لسان مبارک بر

این بیانات مترنم قوله عزّ بیانه فرمودند جلال الله

کاری کرده که عیون ملأ علی خون گریست میدانید

علت این حرکات چیست علت آن است که مسعود

میرزا ظل سلطان عریضه بساحت اقدس بخط خود

عرض بواسطه حاجی سیاح ارسال داشته از جمله *میرزا*

مطالبی که اظهار و خواهش کرده این بوده که شما *مطالب*

و ضرب بابی با من همراه و همراز شوید شاه بابا را *کا*

از میان برداریم من بشما آزادی میدهم ریاست *ی*

میدهم همراهی منیا یم تلافی عافات و تعدیاتی که

وارد شده خواهم نمود این مظلوم جواب نوشت

که شما ابتدا این افکار را بخود راه ندهید دعای شاه

بشما و ماها و افراد رعایای ایران واجب است
ما آزادی نمیخواهیم ریاست نمیخواهیم هرگاه
ریاست میخواستیم چه ریاستی مافوق وزارت طهران
بود مابینه قیام کرده ایم برای تهذیب اخلاق
جمعی مظلومان آفاق دفعه دیگر این گونه مطالب را
باین مظلوم ننوشته و خواهش نمائید فرمودند
از این خیالات فاسد که مایوس شد قیام بر ضرت
و اذیت اجبأ نمود بعد فرمودند ظل نائل قابل
ذکر نبوده و نیست عنقریب کان لم یکن شیئا مذکوراً
خواهند شد اثری از آنها و دولت تاجاریه باقی نخواهد
ماند بعد فرمودند ملاحظه کنید در بیت محل
ولایت شهر د و نفس دیده میشود یکی بر اعتساف

Bal

ص

م

Q

قیام میکند دیگری بانصاف زقار مینماید یکی مشیر
 میشود دیگری قوام از بدایت امر د شیراز مشیر
 برض قیام کرد غنچه اسم آن از صفی فارسی
 منقطع خواهد شد برعکس سلسله قوام از بدو
 ظهور ضعیف نرسانیدند بل همیشه همراهی کردند
 و در هر مورد مساعدت نمودند در آن حین دعا
 کردند و تأیید طلبیدند مرحوم محمد رضا خان
 که این مطلب را استماع کرد زیاد خوشوقت شد
 از فرط خوشحالی میخواست پرواز نماید سه فقره
 تکرار کرد که درباره ما دعا فرمودند عرض کردم بلی
 حق جل شانہ اعمال احدی را فراموش نمیفرماید و گمان
 نمی کند حق ستار است افعال شنیع هر کس را ستر

ravn
 yghted
 she all
 ds

مینماید و اعمال مرضیه و خصائل خسته نفوس را
 منظور میدارد بعد مرحو قوام الملك اظهار داشت
 میدانید در اصفهان چه هنگامهائی برپا شده و
 در شیراز چه قیامتی می باشد امروز این شخص دیوانه
 چه حرکتی نموده عریضه را با مضا، کی عرض کرده
 حال موقع این کارها نیست حتی الامکان جلوگیری شده
 و امیدوار هستم که کاملاً جلوگیری شود ما همیشه
 همراه بوده و خواهیم بود در مسئله مرتضی
 سروستانی زیاد جدیت کردم که از جوان منظره
 کشته نشود علاج سید دیوانه را نکردم واقع
 شد آنچه واقع شد حال سفارش کنید زیاد
 حکمت نمایند چند نفر اشخاص معروف

که در شیراز هستند چیزی از منزل خارج نشوند
 تا این گفتگوها مرتفع شود عرض کردم البته سفارشات
 آئیده خواهد شد امید است حق حفظ فرماید
 و حضرت امشرف هم البته جلوگیری از فساد اشعار
 خواهید فرمود البته خاطر مبارک مستحضر شده
 که این امر مبارک در خارجه شیوع پیدا کرده
 اهل عناد آنچه در ایران صد زدند و سخت
 گیری نمودند خداوند علی اعلیٰ امر خود را در
 قاره امریک و اروپا اعلا فرمود الان
 در امریک قیامت است که حد و حصر ندارد
 مصداق یدخلون فی دین الله افواجًا در آنجا
 تحقق یافته تعجب کرد فرمود در امریک

m told
 mess of
 with in
 rich

عرض کردم بلی در امریکه، صفحات عکوس آنها الان
نزد این عبد موجود است فرمود میل دارم ببینم
عرض کردم بواسطه عباس خان میفرستم ملاحظه
فرمائید جواب داد زیاد ممنون میشوم عرض
کردم خون مطهر احبباً در ایران ریخته شد
اثراش در امریکه ظاهر گشت جمال اقدس
ابهی فرمودند دل تنگ نباشید از شهادت
شهداء در ایران زیرا شجره مقدسه امریه را
خون شهداء سقایه نماید درخت تا آب نخورد
نموت کند و ثمر نیارد یاری تقریباً دو ساعت
باقوام الملک مشغول صحبت بودم بعد اجازة
مرخصی طلبیده گفتند از قبل من زیاد احوال پرسی

از والدینمانید امشب زیاد خوشوقت شدم
 از ملاقات شما و بشارتی که درباره ما فرمودند گاه
 گاهی آمدن شما را ملاقات نمایم عکسهای آمریکائیها را
 البته بفرستید تا ببینم عرض کردم اطاعت دارم
 مرخص شده آمدن منزل تفصیلاً خدمت حضرت والد
 جناب افنان عرض کردم و عکسهای آمریکائیها
 که همراه از ارض مقصود آورده بودم بتوسط عباس
 خان فرستادم فردای آنروز آنها را شیراز بازارها را
 بسته بنای ضوضاء را گذارده فریاد و اشریقا را
 بلند کردند در کوچه و بازار و معابر و اسواق
 بنای فحاشی و بدگوئی و سب و لعن را گذارند
 مرحوم محمد رضا خان قوام الملک و مرحوم

حبیب‌الله خان فرزند ارشد ایشان که آن وقت
 کلانتر و بیگربگی و شهر سپرده ایشان بود و
 فرزند کوچک ایشان میرزا محمد علی خان نصرالدوله
 سرکرده های شهر را طلبیده سفارشات سخت نمودند
 که مبادا احدی از حد خود تجاوز نماید و خلاف
 قاعده از الواط و اشرار صادر گردد که مسئولیت
 دولت متوجه آنها شود باری سه روز بازارها
 بسته و علماء و اشرار مشغول فساد بودند مرحوم
 علاءالدوله و مرحوم محمد رضا خان قوام الملک و مرحوم
 محمد حسین میرزا مؤید السلطنه و جعفر قلی خان
 امیرنجه و مرحوم حبیب‌الله خان بیگربگی در
 ارت خلوت کرده مشغول مذاکره شدند و مشورت

در سکون شهر و سکوت اشرار نمودند آراء چنین
 قرار گرفت که چند نفر که زیاد معروف هستند از
 خانه خارج نشوند و در بازار نیایند مرحوم
 میرزا محمد جعفر خان که از جمله اعیان ثابت صادق
 و منشی حضو مرحوم حبیب الله خان بود مقرر
 داشتند که با اشخاص اطلاع دهند صورت
 اشخاص را نوشته دادند نفوسی که معین شدند
 این عبد و اخوی حاجی میرزا بزرگ و مرحوم غنی
 و مرحوم میرزا ابوالقاسم ساعت ساز و مرحوم میرزا
 یوسف نقاش و مرحوم میرزا عبدالحسین نقاش
 مصروف ثابت مرحوم میرزا جلال ذرقانی و آقا علی
 اکبر خادم صورت اسامی را مرحوم میرزا محمد جعفر خان

آورده نزد مرحوم والد تفصیل و اعرض کرده که پیرای
مشورت قرار شده چند اقایان از منزل خارج
نشوند تا آشوب و فتنه بخوابد خان افغان
فرمودند هر قسم که دستور العمل داده اند
معمول دارید میرزا محمد جعفر خان حضرات را
ملاقات کرده حسب الفرموده ایالت و آقای
قوام الملک که سفارش کردند از منزل خارج نشوند
مرحوم میرزا ابوالقاسم و مرحوم میرزا یوسف
نقاش و مرحوم میرزا عبدالحسین ثابت در آستانه
سید میر احمد شاه چراغ حجره داشتند حجره را
موقوف داشته منزل نشستند اما میرزا جلال
که مؤسس عریضه و آشوب بود بسمت طهران

Pr
Ba
La
ta
su
h

شتافت اقا علی کبر خدام بالباس درویشی حرکت بآباده
 کرد مرحوم عندلیب توقف در خانه فرمود این عبد
 و اخوان حاجی میرزا بزرگ و حاجی میرزا ضیاء از بیت
 مبارک خارج نشدیم تا روز پنجشنبه که روز پنجم
 بلوا بود بازارها بسته و مردم بایکدیگر و عدّه
 روز جمعه را میدادند که آقایان علماء فتوی داده
 اسیاف بغضدارا بخون احبّاء رنگین نمایند و آنچه
 از دستشان برآید کوتاهی نکنند این مطلب را
 بایالت داپورت داده مرحوم علاء الدوله میفرستند
 مرحوم قوام الملک و شاهزاده مؤید السلطنه
 و جعفر قلی خان امیر پنجه را حاضر مینمایند میگویند
 تکلیف چدیت مرحوم قوام الملک را می میدهند

people
 get to
 the
 boundary

که الان باید فرستاد جناب امام جمعه را حاضر نمود
 و از ایشان قول بگیری که مردم را ساکت و آرام نمایند و
 از برای سایر علماء نیز تعارف فرستاده که آنها ساکت
 نمایند علاوه الدوله رأی قوام را پسندیده میسر

جناب حاجی شیخ یحیی امام جمعه را حاضر نمایند
 مرحوم امام آدم بسیار نیک نفس خیری بود
 همیشه اوقات با احباب و امر همراه هیچوقت
 مسبب اذیت و ضرر نمیشد در اغلب اوقات مساع
 بود باری امام حاضر شده تفصیلاً را مرحوم
 علاء الدوله و قوام الملک اظهار میدارند و رفع
 آشوب و وضوضاء را از امام درخواست مینمایند
 آقای امام جمعه قول میدهند که امیدوارم که فردا

Shah
Yah
sun
to
+ m
rejo
to
din

مردم را نصیحت کرده آنها را آرام نمایم و روز شنبه
 بلوا موقوف شد دکانها باز شود برای آقایان
 ذونفوذ نیز در هر و دیناری فرستاده آنها را
 قانع کردند صبح جمعه جنب امام جمعه در شهر اعلان
 کرده که تمام مردم از هر طبقه در مسجد وکیل چهار
 بخروند حاضر شد امام میخواهند منبر تشریف
 فرمایند اهالی شهر تصور کرده که امروز آقای
 امام منبر رفته قوی خواهند داد (مرحوم امام
 بسیار خوش محاوره و جذاب بود اهالی شیراز
 از لبر و صغیر زن و مرد بنهایت قوی از فرمایشات
 امام شنوائی داشتند ممکن نبود صحبتی بدارند
 مردم تمود کنند) باری پس از آنکه اعلان امام

منتشر شد مردم بیکدیگر اخبار میدادند که آقای
 امام وعده خوانی کرده چهار ساعت بغروب در
 مسجد وکیل باید حاضر شد بوعده معین جمعیت
 کثیری در مسجد جمع شده تقسیمکه در صحن
 و شبستان و بامها از نفوس پر بود علاءالدوله
 وقوام الملک و سایر اولیاء امور نیز حاضر بودند
 آقای امام بسن کحوت که تقریباً در آن وقت سن
 شریفش از هشتاد سال متجاوز بود سواره
 تشریف فرمای مسجد وکیل شدند صدای
 صلوات بلند شد مردم بیکدیگر نوید و ثبات
 میدادند که آقای امام امروز کار را یکسره خواهند
 کرد پس از تشریف فرمائی آقای امام در مسجد

با مردم تعارف کرده بالای منبر تشریف بردند
 خطبه غزائی بیان فرمودند بعد از خطبه بالسان
 این جذاب بنای نصیحت را گذاردند تمام مردم
 گوش داده که آقا چه فرمایش میفرمایند پس از
 حکایات شیرین و مثل‌های ملیح نمکین که اختصاص
 بخود امام داشت باب سخن را باز فرمودند که
 ایها الناس من بشما نصیحت مینمایم شما میدانید
 که من تقریباً هشتاد سال از مرحله زندگی‌گانیم
 میگذرد با تمام اهالی این شهر معاشرم و افراد
 نفوس شیراز را در هر حیث و هر طبقه و طایفه
 میشناسم شماها بمنزله اخوان و اولاد من ^{شده} میباشید
 من راضی نمی‌شوم و البته شما هم راضی نخواهید شد

که اشخاص مفرض شماها و یا نوع شمارا بعضی غایب
 متهم و بدنام کنند زیرا رسول اکرم محمد بن عبد الله
 صلوات الله علیه در قرآن مجید خطاب بملت حنیف
 خود میفرماید **وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ**
لَسْتَ مِنْهُمْ یعنی هر کس بشما سلام کرد و کلمه
 سلام بلسان جاری شد شما حق ندارید بگوئید
 مسلمان نیست معصوم علیهم السلام میفرمایند
عَلَيْكُمْ بِالظَّاهِرِ پس علی هذا ماها ما مورد بظاهر
 هستیم چون چنین است بموجب نص قرآن مجید
 و فرمایند **إِنَّهُمْ أَطْهَارٌ** ما حق نداریم بگوئیم فلان عمرو
 وزید از جاده اسلامیت خارج و مسلمان نیستند
عَلَى هَذَا من مطلبی میگویم و خواهش دارم که شماها

تماماً همراهی بقول من بنمائید من وعده بهشت
بشما خواهم داد من میگویم در شیراز ما انشاء الله
بابی ندارد ندارد ندارد جان من هم یک قول بگوئید

ندارد ندارد ندارد تمام مردم متفق القول یک کن

Mahya

them
"We

با هم فریاد زدند سه فقره گفتند در شیراز ما

بابی ندارد ندارد ندارد بعد فرمودند چون

عصر جمعه هست و ساعت خوب است الان

بروید بازار و دکان ها را باز نمائید و فردا که شب

میشود تمام مشغول کسب و شغل خود گردید مردم

یک قول گفتند سمعاً و طاعتاً از مسجد بروحاً

باتای امام دعا کرده خارج شده دو ساعت

بغروب دکانها را باز کردند احباء غیر معروف

که در مسجد حضور داشتند بفریفتند اخبار مسجد را
 در بیت مبارک آورده که آقای امام مرافعه و آشوب را
 خاموش و فساد مردم را خاتمه دادند خداوند
 انشاء الله در جانش را عالی و متعالی بدارد باری
 فردای آنروز که یوم شنبه بود تمام کسبه سرکار
 خود حاضر و مشغول بکسب و معامله خود بودند
 مثل آنکه در شیراز بدگفتگوئی نبود شب آنروز
 آقای امام امر میفرماید باقامیرزا محمد حسین عارف
 الشریعه که آدم بسیار خوب و از جمله مجازم امام
 بود که اقامیرزا ابوالقاسم را حاضر نمایند ایشانرا
 حاضر نمایند امام میفرماید میرزا باید چند
 روزی شیراز نباشید عرض میکند جانی را ندارم

Sha
 Yab
 ru
 Al
 Sal
 to
 gra
 Hus

امام میفرماید من مجلسی برای شما معین و توصیه هم
 میدهم که شما چندی آسوده باشید جناب امام
 شرحی بکند خدای حسین آباد برین که از باغستانها
 خود امام و دو فرسخ دو از شهر بوده مینویسند
 مخارج هم بجزا میدهند ایشانرا روانه مینمایند
 مدت یک ماه در آنجا بودند بعضی مخالفین مطلع
 شده با عام اظهار میدارند که میرزا ابوالقاسم
 حسین آباد میباشد امام ملاحظه میفرماید که
 این اشخاص مبنایشان بفساد میباشد پیغام
 داده که آقا میرزا ابوالقاسم شهر بیایند پس از ابلاغ
 میرزا شیراز آمده خدمت امام شرفیاب میشود امام
 زیاد اظهار مهربانی و تفقد میفرماید میگویند

باید چندی در منزل توقف داشته در جرحه ممکن نیست
بروید زیرا اشرار آستانه شاه چراغ در صدور
فساد میباشند پیغام داده ام که میرزا یوسف
و میرزا عبدالحسین نیز در منزل توقف داشته باشند
میرزا ابوالقاسم عرض مینماید باید در صد معاش
باشم اهل و عیال نان میخواهند امام میفرماید
خداوند قادر است من تا زمانی که شما منزل توقف دارید
ماهی پانزده من نان بشما میدهم و سفارش میکنم
اشخاص محترم ساعت بیاورند منزل شما اجرت گرفته
مشغول باشید میرزا ابوالقاسم اظهار تشکر از
مراحم آقای امام کرده میخواهد مرخص شود آقای امام
برات پانزده من نان بابت یک ماه حواله نانوا فرموده

Shaykh
give
Abul
a p
&
for

مرحمت میفرمایند. بهین قرار مرتبه سه سال ما هم
 پانزده من نان مرحمت میکرد پس از سه سال اجتهاد همت
 کرده حجره فی از حرات مدبر السلطنه نزدیک اربک
 ایالتی برای میرزا ابوالقاسم گرفته اثنایه برایشان
 مرتب کرده مشغول ساعت سازی شدند الحمد لله
 کارشان رونق پیدا کرده اموراتشان منظم اما
 جناب آقا میرزا یوسف و آقا میرزا عبدالحسین نقاش
 در منزل مشغول نقاشی و امورات خود بودند پس
 از چند سال دعوت بملکوت اعلی نمودند این عبد
 و جناب اخوی حاجی میرزا بزرگ آزادانه از منزل خارج
 مشغول خدمات امری بوده شهر هم آرام
 بوده ابدا گفتگوئی نمیشود -

بنائی بیت مبارک دفعه دوم ۱۳۲۱ هـ

از اول ماه ربیع الثانی هر سبت يك طرفه لوح مبارک بافتخار

حضرت افغان نازل در اول خطاب میفرمایند که کشفیه

بنائی بیت مبارک نوشته ارسال گردد حضرت افغان

سدره بقاء بتوسط جناب معمارباشی صورت

فخارج و بنائی و کشفیه بیت مقدس را نوشته ارسال

حضرت مبارک داشتند پس از وصول بحضور مبارک الواعد

نازل تاکید در بنائی بیت میفرمایند و حضرت افغان در صد

و تدارک بنائی بوده که ابتداء جمادی الاول نیست حتی اقدس

وارد محترماً يك طرفه لوح امنع اعلى بافتخار حضرت افغان خادم

بیت الله جناب قاضی الامیر زانو الدین نازل در آن توفیح منع تاکید

اکید میفرمایند بنائی بیت مبارک با سایر اصلیه عین

آن الواح مبارک در این اوراق تاریخ درج میگردد تا آنجا
رضای مطلع از حکمت‌های بالغه الهی گردند

شیراز حضرت افغان سدره مبارکه جناب قایم‌زاد آقا

علیه بعماد الله الابهی

هو الله

اینها الفرع الرفیع من السدره المبارکه چندی از

پیش در خصوص تعحیر مطاف ملکوتیان و کعبه رحمانیا

مرقوم نموده بودید جواب مرقوم شد بخیر هنوز

از وصول جواب نرسید تعحیریت مکرره از فرائض

فوریه است طوقه العین تأخیر جایز نیست اما بر بنیاد اصل

باید باقی و برقرار ماند قطعاً تفسیر و تبدیلی نیابد

پس باید آن حضرت بکمال سرعت کشفیه تعحیرات

بیت مکرم نمائید و بزودی ارسال بارض مقدس فرمائید
 تا از اینجا بهر قسمی باشد ان مبلغ ارسال گردد که
 بزودی بتعمیر بیت مبارک مطاف روحانیان پردازند
 دقیقه‌ئی تأخیر جایز نیست بسیار مهم است تأثیرات
 روحانیه و جسمانیه اش شدید است البته بوصول
 این مکتوب دقیقه‌ئی فوتور ننموده و بزودی کشفیه را
 ارسال دارید وضعیت بیت از جهت ترتیب اطاعتها
 و دیوارها و وسعت و هندسه ابداً ذره‌ئی تغییر و
 تبدیلی جایز نیست و علیکم التحیه و التشاء ع ع
 تعمیر بیت مقدس مبارک ملاحظه فرمائید که چه قدر
 مهم است که این عهد تعهد نمود که اهل فارس
 اگر تعمیر نمایند اوقات مستولیة بکلی زائل گردد

و مرقوم نمود که این قضیه را مدار حقیقت و بطلان

قرار دهند ع ع

شیراز حضرت افغان سرده مبارکه جناب آقایان

علیه بهاء الله الاهی

هوالله

اینها الفرع الرفیع من السدرة المبارکة مکتوب وصل

و مضمون معاوم گردید کشفیه بجهت عمارت بیت

مقدسه ملاحظه گشت بسیار موافق بواسطه جناب

عمار باشی در فکر کارباشید و تهیه و تدارک بنیید

و جناب معمار باشی باید نهایت همت و مبذول دارند

والله صد البته دقت کلی نمائید که مقدار

واس شعری از اساس و ترتیب و وضع دهند

و مساحت و اندازه اصلی تجاوز ننماید و در نهایت
ظرافت و لطافت و اتقان ساخته شود و انشاء الله
سندرجاً مبلغ ارسال میگردد حال شما در تهیه
و تدارک باشید بابت ماه مبلغی ارسال میشود
و زود زود اخبار دهید که چه کردید زیرا این
عبد جمیع امور را در وقت مرهون بنهایت اتقان
متوکلّاً علی الله تمشیت میدهد دقیقه واحد
تاخیر جایز نداند مطمئن باشید از حق میطلبم
که موفق گردم و تنهاون ننماید و علیک التحیة و الشاء ع
باری نظرتاکیدمبالغه که در آن توفیق منیع میفرمایند
بواسطه معارف باشی در فکر کار باشید البتة صد البتة
دقت کلی ننماید دقیقه تاخیرش جایز نه بدین

واسطه حضرت افغان پسر زیارت الواح مبارک باین عبد
فرمودند که چند نفر از جوه اجارا دعوت نمائید
در بیت مبارک مشرف شده زیارت توفیح منیع
نائل شوند و بمشورت و اطلاع آنها مشغول بنائی
شویم این عیدنه نفر از اجباء که عبارت بودند
از خال مکرّم جناب آقا سید حسین افغان و جناب عندلیب
و شافزاده محمد حسین میرزا مؤید السلطنه و آقا حاجی جعفر قلی خان
امیرنجه و احمد قلی خان سهرنگ و آقا میرزا محمد باقر مؤید الدوله
و شافزاده مجتبی میرزا و آقا میرزا محمد باقر خان و آقا میرزا
آقا معمار باشی حسب الفرموده حضرت افغان در بیت
مبارک دعوت کرده زیارت الواح مبارک مشرف
و نائل گشتند پسر از صرف چای و شربت مذکوره بنائے

در میان آمد هر کس نظریه خود را اظهار داشت
و سخنی بر زبان راندند و فرمایشی فرمودند مرحوم
موقر الدوله اظهار داشتند که حال موقع ندارد زیرا
واقعۀ اصفهان و یزد هنوز خاتمه پیدا نکرده آثار
خون شهداء در ارضی یزد پیدا است آقای جعفر
قلی خان فرمودند واقعۀ اصفهان و قونسول خانه
گفتگویش هنوز بین مردم منتشر است بسا میشود
که بنائی بیت مبارک باز در شیراز تولید خمت نماید
سایرین نیز به همین مقوله بیانات تأسّی و همراهی کردند
مرحوم شاهزاده مؤید السلطنه فرمودند باید ابتدا
بدانیم که رأی جناب افغان در این باب چیست متفقاً
از حضرت افغان سؤال کردند که خود شما چه رأی

دارید جناب افغان فرمودند من عرض میکنم اجتهاد
مقابل نصر غلط است زیرا میفرمایند دقیقاً
تأخیرش جایزه در این صورت صاحب امر و دائر مدار
کل اوست خود داند میخواهد آباد کند میخواهد
خراب نماید ما را نپرسد که مقابل امر او از خود
اظهار عقیده نموده رأی دهیم زیرا میفرماید
البتة صد البتة بزودی مشغول کار گردید منتظر چه
نباشید وجه میرسد در این صورت رأی من این است
که باید بموجب امر مبارک زقار کرد زیرا ما خا دمیم
و آن محروم خادم باید در ظل او امر محروم معدوم
باشد شاهزاده تحسین کرده فرمود من با عقیده
جناب افغان همراه حکمتی در این امر هست

که ما نمیدانیم مگر صاحب امر البته باید مشغول بنائی
 شد
 سایرین دیگر هیچ نگفته بل کل تصدیق نمودند که
 باید امر مبارک مجری گردد لذا قرار شد که جناب
 معمار باثی روز چهاردهم ماه جمادی الاول که نه روز
 بعد از عیدت باشد بناء و عمله آورده هر قسم
 که جناب افنان دستور فرمودند رفتار نمایند زیرا
 فرموده بودند با اساس اصلیه بدون کم و زیاد در کمال
 ظرافت و متانت و پاکیزگی و اتقان ساخته شود
 احدی غیر از حضرت افنان اساس اصلیه بموجب وضع
 دهند و مساحت و اندازه که در زمان حضرت اعلی
 روح ماسواه فداه بوده خاطر نداشته هر قسم
 که دستور دهند رفتار نمایند لذا جناب معمار باثی

Oth

14

St

the

در روز معین بناء و عمله آورده بموجب دستور
 العمل زقار میکردند و در نهایت عجله و سرعت مشغول
 بودند تقریباً هر روزه پنجاه شصت نفر بناء و عمله و
 نجار در بیت مبارک مشغول کار بودند در ظرف دو ماه
 سقف کاری بیت با ساسر اصلیه همان قسم که فرموده
 بودند با تمام رسید جزئیات و کلیات بوضع
 و هندسه اصلیه بناشد تفصیل بنائی که بموجب
 دستور العمل که فرموده بودند که باید با ساسر
 اصلیه بناشود مفصلاً حضور مبارک عرض
 سپراز و وصول عریضه بک طغرا لوج امنع اعلیٰ مبنا
 باظهار عنایت لاحتصی بافتخار جناب افنان نازل
 که عین ان لوج درج میشود

شیراز حضرت افنان سدره مبارکه جناب
آقا میرزا آقا علیه بهاء الله الابهی

هوالله

ایها الفرع الرفیع من السدرۃ الرحمانیة انچه ^{شستد}
معلوم و واضح شد حمد خدارا که ما مورد بنیای بیت
مکرم گردیدید قدر این موهبت را بدانید والله
الذی لا اله الا هو که حقایق روحانیة نفوس مقدسه
در ملک اعلیٰ طوبیٰ لک من هذا ندا مینمایند و یا
و یا حبذا فریاد برآرند انچه اجابای الهی بجهت تعمیر
بنیای بیت معظمه تقدیم نموده اند مقبول و مرغوب
و هرچنین اگر من بعد نفسی بنیایت آرزو چیزی
تقدیم نماید بجهت ان بنیای مقدس قبول نمائید

و مرقوم دارید هر چند در این ایام ولوله در آفاق
 افتاده و زلزله در ارکان عالم انداخته ابواب بلا یا و
 مصائب مفتوح و طوفان امتحان و افتتان موجود
 در چنین قیامتی بنای بیت محترم عظیم است و سبب
 فرج و سرور هر قلب خزین کار این است زیرا در وقت
 امن و امان هر کس هر کاری تواند ولی در وقتی که
 باد و باران شدید و برف و تگرگ و رعد و برق و
 صاعقه عظیم از هر جهت پی در پی و گرد با محیط
 در چنین مصیبتی در قطب دنیا در طوفان اعظم اگر
 نا خدا شراع بگشاید قوتی عظیم بنماید و الا در سکون
 دریا هر سینه با دبان باز کند و کشتی براند آن هذا
 من فضل ربی الرحمن الرحیم ع ع

در ماه رجب جناب افغان کسالت مزاجی عارض خود

خورد شرت کرده بستی شدند ابتدا مرحوم

میرزا عبداللہ رحمت معالج بودند بعد بمشورت

خود رحمت مرحوم میرزا محمد علی خان مسیح الدوله را

حاضر کردند مرض روز بروز دراز دیاد مرحوم

مسیح الدوله مایوس شده چند روز اخیر حاضر

نشندند آدم مسیح الدوله که شخص بد نفس عنود

بود بین مردم انتشار داد که بزرگ بانی ها که

در کوچه شمشیرگرها منزل دارد بد حال است ارباب

من مسیح الدوله جواب گفته همین دو روزه فوت

خواهد شد یعنی بنای شادت را بگذارد

و تو همین وارد آید رفته رفته این زمزمه

Ray
Aq
Aq
ill

بهم سایه های بیت سوایت کرده انھانیز در صد

فساد و بنای بدگوئی را گذاردند از اطراف داپورت

میدادند که دکان دارها در بازارچه نزدیک بیت

گفتگوی خود را حصر در این مطلب کرده که در وقت

فوت اقامیرزا اقا نباید آرام نشست این عبد ملاحظه

کردم که اعداء میخواهند فساد را بمنتهی رسانند

مطلب را خدمت شافزاده مؤید پیغام داد

واقای جعفر قلی خان را مستحضر ساخته که حکایت

از این قرار است آقای جعفر قلی خان چند نفر از

گماشته گان محترم خود را که از احباب بودند تعیین

فرموده فرستادند در خلوت هر جوار که متعلق

بیت است شب بیتیوته نمودند حضرت والا

مؤید السلطنه جهت حبیب الله خان بیگلربیگی پیغام
 دارند که جناب آقا میرزا آقا حالشان خوب نیست
 شاید فوت شوند اشرار در صد فساد و شرارت
 میباشند شما که کلانتر شهر هستید البته آنچه
 تکلیف خود را از جلوگیری فساد اشرار میدانید مری
 دارید مرحوم حبیب الله خان پسر از استحضار از
 مطلب بواسطه میرزا محمد جعفر خان بجهت این عبد
 پیغام فرستاد که هر قسم میل شما باشد همراه
 هستم خصوصاً بگد خدا و پاکار محل سفارش شده
 هر وقت که شما اطلاع دهید اسباب حرکت دادن
 جنازه را بخوبی فراهم آرند این عبد از همراهِ والتقا
 ایشان اتمنان حاصل نموده در تدارک کار خود

برآمده چند نفر از آباء خالص خدمت گذار برای زحمت
و خدمت چند روزه انتخاب نموده که اسامی آنها بقرار

ذیل است مرحوم آقا میرزا محمد جعفر خان

مرحوم میرزا علی محمد خان مرحوم میرزا الطوفان شاه خاادم

مرحوم میرزا علی رضا خان مرحوم میرزا اسدالله ترمه دوز

مرحوم حاجی میرزا محمد صادق خباز مرحوم میرزا شکرالله جهمی

جناب آقا میرزا یحیی خان حضرت در نهایت تشکر و تجلیل

حاضر در خدمت گذاری گشتند مشورت در مجلس ختم

و تعزیه داری شد چنین صلاح دیدند که در

معا بر مجلس ختم فراهم نیاید محل ختم و فاتحه خوانی

در خانه معین شود لذا منزل مرحوم افنان حاجی

میرزا ابوالقاسم جد امی این عبد که علیا محترم و والد

شریک و سهمیم در خانه بودند تعیین کردند اسباب
و لوازمات مجلس فاتحه را بجا فرستاده یومرد و شنبه
بسیست و ششم شعبان ۱۳۲۱ کمر روح پاک آن
جوهر وجود خاضعاً خاشعاً متذکراً بذكر الله
بافق اعلیٰ و ملکوت ابھی صعود نمود پس از شصت
و دو سال مراحل زندگانی در این خاکدان ظلمانی که
غیر از تعب و زحمت و سب و لعن و اذیت از
معرضین و مخالفین این دین مبین و آئین نازنین
ندیده بعوالد نورانی روحانی بایک عالم دناشت
و خرمی عروج فرمود اجتناب که مصمم در خدمت
گذری بودند حاضر شده جناب آقا میرزا محمد جعفر خان
که از جانب آقا حیدر الله خان بیگلریگی معین شد

بودند اطلاع داده چند نفر فرآشهای آفای سگار بیگی را
 اطراف و حوالی بیت گذرده اسباب تشییع جنازه را
 فراهم آورده سه ساعت از شب گذشته از جسد ^{نورا} ~~نورا~~
 در بیت مبارک طواف داده حرکت دادند در ^م ~~م~~ ^{سه} ~~سه~~
 که نزدیک بیت مبارک بود آب بکر فراهم کرده
 غسل داده با جمیع لوازمات و ترتیبات امری
 در آستانه سید میر احمد شاه چراغ در جوار
 تربت حضرت و رفته علیا حرم مطهره حضرت
 اعلیٰ و مخدیره کبری والدۀ آن متصاعد الی الله رفیع
 کرده ساعت هفت از شب فراغت حاصل نموده
 عبدواخوان و احبّاء الّهی مراجعت بیت مبارک
 نمودیم شب اتا صبح بسوگواری مشغول

صبح احباء الهی در بیت آمده که باتفاق مصمم
بر رفتن منزل مرحوم حاجی بودیم خال مکرم آقا
سید محمد حسین افغان تشریف فرما شدند فرمودند
در بازار و کوچه ها گفتگو زیاد است خیال فرمادند
بدین جهت حکمت اقتضا نمیکند مجلس فاتحه در اینجا باشد
عید متخیر گشته عرض کردم چه باید کرد فرمودند
در بیت و بیوت ^{یک} مجاوره ختم گرفته شود اصلح است
احباء که ملتمس خدمت بودند گفتند آن نفوس
منازل فوقانی بیت مبارک را از گنج و آجر و چوب ^و خاک
نموده پاک کرده فرش مینماییم در این بین جناب
معرف باشی آمده قرار شد احباب و اغیا در
اطلاع دهد که ختم در بیت ^{یک} میباشد احباء

Rem
serv
in t
Hous
Bo

مشغول بودند که بقاعدۀ هرروزه بناء و بنا در
 وعلمه آمدند که مشغول بنائی شوند پس از آن که
 فهمیدند که آن واقعه رخ داده درنهایت جانفشانی
 با وجود آنکه اغیار بودند دامن خدمت را بکمر
 زده مشغول تنظیف منازل شدند در ظرف
 دو ساعت منازل بیت مبارک از کج و آجر و گل و سنگ
 و چوب پاک کرده فرش نمودند اسباب
 چای و قهوه و شربت را آماده نموده علی الرسم معرف
 باشتی قاریها را اطلاع داده آمدند مشغول تلاوت
 قرآن گشتند یاد و اغیار از هر طبقه بقاتح خوانی
 آمدند سه روز مجلس فاتحه دائر روز سوم که باید
 شخص شاخصی بیاید ختم را برچیند آقا ع

میرزا ابرهیم خان نجل ارشد آقای حبیب الله خان
 قوام الملک با جمعی از منشی و فراش رسماً در بیت
 مبارک آمده ختم را برداشتند این فتره بیشتر
 در انظار اغیار جلوه غریبی نمود روز سوم ختم
 تصادف نمود بیوم شهادت حضرت اعلیٰ روح
 ما سواه فذاه که روز بیست و هشتم شعبان
 باشد در بیت مبارک و بیوت مجاوره صدای
 سوگواری و تخریه داری بلند بوده حکمتها
 زیاد جوف این مطلب مکتوم و مخفی بود که بعد
 یک یک مکشوف و واضح گشت از جمله اغیار در
 موضوع بنائی بیت مبارک خیالها می نمودند
 و فکرها میکردند که آیا در این محوطه کوچک چه بنائی

مینمایند و چه اساسی برپا میکنند و قیقه آمدند
 دیدند که نظریات آنها نیز غلط و فکرهای آنها باطل
 بوده خانه بشکل معمولی نباشد دیگر تصوّر ^{آن} در
 نمیکردند که اشخاص عمده ذوالنفوذ و اعیان و تجار
 معاشر و مرابط هستند بدین واسطه ابهت
 امر و عظمت بیت در انظار اغیار مجسم شد و
 چشم و گوششان پر شد از پاره مذاکرات و
 مفاسد کتاره جوئی کرده هرگاه در خفا مطالبی
 راجع ببیت و این جانبان اظهار میکردند پس
 از این واقع و مشاهده موقوف نمودند بر عکس
 سابق بر معاشرت و جوشش آنها افزود باری
 ایام نقاهت حضرت افنان تا یوم صوفی دشان
 کسالت

تقریباً چهل و پنج یوم طول کشید پس از فراغت
از تعزیه داری اخبار صعود ایشان و اشخاصی که درین
مصیبت زحمت کشیده بحضرت مبارک حضرت عبد
البهاء ارواح العالمین لضا یاتة الفداء عرض پس از
یکماه الواح شتی عنایتاً لاجبأ از قلم مشایق نازل و
لیک طغرا زیارت نامه افتخاراً له تصاعداً الى الله یعنی
حضرت افنان نازل خلاصه خدمات و زحمات از پنجاه
خادم صادق الهی در آن لوح امین علی بیاض میفرمایند
عین آن زیارت نامه در این اوراق مسطور میگردد
تا اجبأ الهی تلاوت کرده متذکر گردند که میفرمایند
هر که بردارد برایم لیک قدم

ان قدم هرگز نمیگردد عزم

شیراز حضرت افغان سدره مبارکه جناب اقامیرزا
بزرگ و جناب اقامیرزا حبیب علیها بقاء الله
الابھی ملاحظہ نمایند

زیارت من فاز بالرفیق الاعلیٰ حضرت افغان سدره
مبارکہ جناب اقامیرزا افاضیہ بقاء الله الابھی

هو الله

النقیات المعطره التي نفحت من رياض الملکوت
الابھی والنسمات المعبره التي تهبت من حدائق
الجنة المأوی تممر علی قریک المنور ومرقد لک
المشتهر ایها الافنون الکریم والقضیب الرفیع
المتفرع من السدره الرحمانیة اشهد انک قد
انتهت من الرقاد وهدیت الی الرشاد وبعثت

من مرقك وسعرت الى مشهد اللقاء وادركت ايام ربك
 وتوجهت الى الجبال الابهى وامننت بربك الاعلى وقت
 على خد مولاك في هذه النشأة الاولى وتحملت
 مشقة الطعن في سبيل الله وابتليت بشماتة الاعداء
 وجفاء اهل البغضاء وهاجرت من وطنك الى البقعة
 المباركة لمشاهدة آيات ربك الكبرى وخطوة بالوفود على
 عتبة ربك الودود ودخلت مشهد اللقاء وسمعت
 الخطاب من الفم المبارك الاطلى طوبى لك من هذا
 الفضل العظيم بشرى لك من هذا العطاء الخليل
 اسئل الله ان يرزقك في ملكوته الغيب الاخفى ما
 يغنيك عن كل شئ ويجعلك متحلياً بجلال العطاء
 ويعطيك ربك فرضتي ونسرق عليك بانوار

المشاهدة في الجنة العليا طوبى لمن يزور دمسك
 لنسبتك الى العتبة العليا حباً بالجمال الالهي و
 عليك التحية والثناء ع ع

پس از صعود حضرت اقان این عبد و جہل ائمان
 اخوی آقای حاجی میرزا بزرگ هروماهہ بل ہر ہفتہ راپورٹ
 عملیات بنائی بیت مبارک را جزو اکلا حسب الوظيفہ
 حضور مبارک حضرت عبدالبہاء ارواح العالمین لغایاتہ
 الفداء عرض والواح مبارک افتخاراً باین ضعفاء
 از کلات مقدسہ مرکز میثاق نازل تقریباً دو سال
 و اندی از ابتداء شروع تا انتہاء بنائی کہ از ہر حیث
 منظماً مرتباً با تمام پذیرفت بطول انجامید مخارج
 بنائی از احباء الہی از فارس و سایر نقاط و بلدات

Cont
From
12

ایران آنچه میرسید صورت آن حضور مبارک عرض
و قبض عنایت شده بهر یک از نفوس که در بنائ

مخارج مکان مقدس شرکت کرده بود فرستاده

میشد سپرز وضع تمام مخارج پانصد تومان

کسر داشت که محل وصول و اداء آن در آن

Mu
Halsa

اوقات سخت و صعب بود حضرت والا محمد حسین

Mu
out

میرزا مؤید اید و الله و توفیقہ متمم مخارج را

تقدیم کردند سپرز ختم بنای و تکمیل حساب

تفصیلا بساعت امداد عرض یک طغرا

لوح مبارک نازل اظهار بشاشت

و عنایت

میفرمایند

شیراز حضرت افغان سدره مبارکه جناب اقا

میرزا بزرگ و جناب اقا میرزا حبیب علیها

بهاء الله الایمنی

هوائه

ایم وقضیب رطیب سدره مبارکه نامه شمار سید

وازا تمام بیت مکرم و انتهای حساب نهایت روح

ورحمان حاصل گردید حضرت مؤید فی الحقیقه

مؤیدند و منظر موقند و منور الحمد لله که

در چنین طوفانی و چنین هجوم عمومی که جمیع قلوب مشوش

و نفوس مضطرب عبد البهاء در نهایت اطمینان

و سکون و قرار شمارا بجا بیت مکرم و داشت

و حضرت افغان سدره مبارکه جناب حاجی میرزا محمدی

1
- Babu
lation
work

بنای مشرق‌الاذکار مشغول نمود در چنین وقتی
 امری که در زمان نهایت سلامت و امان و آسایش
 دل و جان، فکصین سابق پرداختند ما در چنین
 بلائی ناگهان بارزوی دل و جان قیام نمودیم این
 نیست مگر از فضل بهیتهای جلال مبارک روحی کاجباً
 الفداء لهذا بجهت موفقیت باین امر عظیم باید
 بشکرانیت درگاه رب قدیم پردازیم که موفق چنین
 خدمتی فرمود له الحمد وله الشکر علی ذلك از اشتداد
 مرضیة الله الموقنه والذی اقامیرا بهاء الدین متأثر
 شدیم و در کمال تأثر و تأسف مناجاتی در طلب
 مغفرت بدرگاه احدیت نمودم نصران مناجات
 در جوف است اما مبلغی که آن محرمه وصیت نموده

بود رسید ولی بسیار بموقع در ارض اقدس کار تنگ
شده بود و اعداد در نهایت هجوم در محلی بسیار لازم
و شخصی بسیار سزاوار تقدیم شد این نیز دلالت
بر خلوص آن محترمه مینماید و علیکم التحية والسلام

ع ع

دستور مبارک داده که صورت حساب مرتباً نوشته

شود و اشخاص مطلع مهربانید تصریح میفرمایند

حق خال مکرم حسب الامر حساب بنائی را از ابتدا

دست

بریز از قبیل صورت قیمت مصالح و اجرت بنائ و عمل

و مخارجاتی که تعلق بان مکان مقدس گرفته مکمل و تکمیل

جزوه کرده با عبودیت فریضه بتوسط جناب متصاعد

الی الله حضرت مهاجر افاض شیرازی علیه رضوان الله و بها

ارسال داشته پس از ورود عریضه و صورت حساب
 که از لحاظ انور گذشته بجناب افاضل مرحوم شده
 فرمودند جزوه حساب را بفرستید نزد حضرت
 و بنویسید که من از شما الطینان دارم اینکه نوشته شد
 که صورت حساب بنائی بیت مبارک نوشته و اشخاص
 مصدق حتی خال مکرم مهر نمایند برای آنکه در خوشا
 ضبط باشد وقتی بکار آنها خواهد خورد در این
 اوراق تاریخ لازم است عین لوح مبارک و خط
 حضرت مهاجر افاضل علیه عنایت الله و رحمته
 که حسب الامر مبارک نوشته است درج شود

که زینت بخش اوراق تاریخیه

گردد

شیراز حضرت افغان سدره مبارکه جناب آقا
 میرزا بزرگ علیہ بہاء اللہ
 ہوا اللہ

امی شاخ شاخسار روحانی مکاتیب متعددہ کہ جناب
 منشادی مرقوم نمودید ملاحظہ گردید از خبر
 اتمام بیت مکرّم اظہیان قلب حاصل الحمد للہ فوق
 بآن شدہ و شدید دفتر حساب مکل و منتظم و مصدق
 از بعضی از نفوس مہمہ حتیٰ خال مکرّم نمائید و در
 نزد خود محفوظ دارید این لازم است و بکار شما خواهد
 خورد و جناب معمار باشی در این خصوص نہایت ہمت
 خواهند نمود جناب آقا میرزا فخر الدین علیہ بہاء اللہ
 باید در تحصیل لسان انگریزی نہایت ہمت را بنمایند

ومطالب انجیل را از بدایت تا نهایت ضبط در زهر کینند
 جواب حضرت مؤید از پیش مرتوم وارد سال گردید البتہ
 واصل شده است و علیک التحیة والشاء غ غ
 خدمت جنابان مستطابان آایا اعظام و موالیان گرام
 خدام بیت الله افان سدره بقاء حضرت امام زین العابدین
 و حضرت امام زین العابدین روحی فداهما مشرف شود
 ۲۵ ربیع الاول ۴۴۳ ۳۲۳ ۳۲۳ ۳۲۳

موالله

روحی فدای افان سدره بقاء الزین تشبثوا بنذیل الوفاء
 و نوجهوا الی من اراده الله مولى الوردی علیهم بقاء الله
 الایمهی فی کل آن و حین عرض میشود که خط شیخ

موزعاً ۱۷ صفر در ۲۴ ربیع الاول شرف وصول
 ارزانی فرمود تمام انبساط بشکر و ثنای الهی پرداختم
 و بسلاحتی وجود شماها شادینها نمودم و از درگاه
 احدیت رجای فیض و برکت و صحت و عافیت امیدوارم
 که همیشه در رضوان سرور سایر و در هوای نور
 طائر و از هر کرد و ملائلی محفوظ و مصون باشید
 انه سمیع و مجیب بعد از قرائت و تلاذ بنعماء روحانی
 مودت که از سماء الطاف نازل شده بود قصد مقام
 علیا و حضو مبارک حضرت مولی الوری ارواحنا
 لاحبابه الفداء نموده و کتابچه حسابی تقدیم
 و شرح را معروض داشتم بدون مطالعه و ملاحظه
 عنایت فرمودند که بفرست و بنویس که ما آنها را

امین میدانیم و مقصد از این صوت این بود که
خود آنها تحصیل نموده در آنجا حفظ نمایند که
بعدها بکارشان آید خلاصه نسبتاً در اظهار عنایت
والطاف بی نهایت درباره شما شد که این لسان
کلیل از تقریر و این قلم شکسته از تحریرش عاجز است
خود تو میدانی که آن آب زلال

می چه گوید باریا حین و نهال

خلاصه جای شماها همگی در این مکن نور خالی و نمایان

الحمد لله سدرات و فائید و فروع شجره قدس بقاء

ونجم بازغ در سماء محبت الله علیکم بقاء الله الاهی

فی الابداء و الانتهاء رحای فانی از شما آنکه در

مکان نورانی و مجامع روحانی بدعای خیری یادم

فرمائید و بھگی آقا یان واجبای انجا عرض اشتیا و ثنا
و تکلیت اقدس ابھی از لسانہ ابلاغ نمائید در حقو کل
دعا گو و برای کل از در گاہ الہی طلب حفظ و حمایت
و توفیق و تائید نموده و مینمایم و در روضہ
مبارکہ نایب الزیارہ کل ہستم علی الخصوص آقا یان
اخوان جناب قاسمید آقا و جناب اقامیرا جلال
و جناب اقامیرا ضیاء اللہ علیہم بہاء اللہ الامجد
خیلی مشتاق و دعا گو و سلام میرسانم اینک
کتابچہ در طحی عریضہ است امیدوارم برسد
و وصول را اشارہ نمائید والسلام
علیکم و رحمۃ اللہ
رضا

باری چون انقراض دولت قاجاریه نزدیک شده بود
 لذا در کشور ایران عموماً و در ایالت فارس خصوصاً هر روزه
 انقلاب و اغتشاش تازه بود سه الی یک فقره بلوانموده
 از ابتدای بلوا و شورش سه ماه چهار ماه بطول می کشید
 و اول مطلب و مصدیکه دست الواط و اشتر میدادند
 برای تهیه و تدارک بلوا بدگونی باین خرب و در معابر
 و شوارع سب و لعن باین طایفه اشعار رکبات
 ترتیب و تضمین کرده دسته بندی نموده در کوچه
 و بازار ابتدا چچه ها بعد بزرگ ها باده تیر و تفنگ
 و چوب و شمشیر در مساجد و اماکن مقدسه اجماع
 نموده بازارها را بسته ایالت را معزول میکردند
 باین عناوین که والی بابی است ماحکومت بابی میجویم

باین حرکات وحشیانه مرتب شده ایالت را خلع میگرد^{ند}
 دولت نیز ضعف پیدا نموده نمیتوانست زمامداری
 نماید و از اشرار جلوگیری کند در خلال این احوال
 یک نفر کلاش موسوم بدرویش علی با بعضی اجاب
 ساده لوح مربوط گشته اظهار ارادت کرده و
 در صد فحش مطلب برآمد پارهائی اجباء بآن صحبت
 داشته خواستند آنرا تبلیغ نمایند تقریباً مدت
 زمانی با اجب بازاری معاشر مطالب و اصطلاحات
 امری را کاملاً آموخته اسامی اجباء و شهداء سابق
 و اسامی حروفات طی دوره اول را بدهن سپرده
 و تمام اجباء شیرزاد را علی و ادنی شناخته پس از
 تکمیل اطلاع شروع بزمزمه و بدگوئی نموده اغیار

برای گرم کردن بازار انقلاب مشغول گشتند که خوب
 آلتی بدست آمد موقوع شورش آنرا تحریک میکردند
 آن است فطرت نیز کاملاً با خیالات آنها همراهی
 میکرد در ضمن جلب نافع از طرفین مینمود باین معنی
 اجبائی که در بازار بودند و با مردم معاشر در خفا
 بآن محبت میکردند و پول میدادند که اسامی آنها را
 در معا بر وجهیت عنوان نکند این مطلب بیشتر
 ان بدخورا تشجیع میکرد کار بجائی رسید که این فقره را
 کسب خود قرار داده هر روزه در آیام سال صیفاً
 شتاء صبح که از منزل بیرون می آمد چوب بدست
 گرفته تا شام در شهر پر سه زده صبح در اسواق
 ظهر در مساجد و امام زاده ها عصر در کوچه

و باز آنچه ها باین ترتیب سب و لعن و ردالت میکرد
 یعنی ابتدا اسمی مقدسه را بالحن و کلمات عنوان بعد اسم
 حروفی و شهادت سابق را با عبارات بسیار زشت
 لعن میکرد بعد میپرداخت باجاء برای هر یک لقب
 و کنیه معین کرده اقامیزا محمد صادق خا را عمر
اقا علی اکبر خادم را جبرئیل جناب افغان را چهل چراغ
عبد را امام زین العابدین میرزا عبدالحسین ثابت را ابلیس
میرزا ابوالحسن دروازه بان را شیطان باین عنای
اشخاص را معرفی میکرد الواط و اشرا را طرف آن
ناخیب جمع شده پول میدادند و تشییع و تشویق
و تحریک میکردند باین قسم اجاء را معرفی مینمود
چهار برادر بودند از اجاء در ب شاه چراغ

دکان بزازی داشتند آن جوانها در آنجذاب
 داشتند عالی ثانی نداشتند موسی میرزا ابوالحسن
 و میرزا محمد رضا و میرزا علی و میرزا محمد تقی بل
 دکان آنها آمد توقف میکرد آنها را باین قسم
 معرفی میکرد میگفت بر چهار شمع اجن بابیها
 میرزا ابوالحسن و میرزا محمد رضا و میرزا علی
 و میرزا محمد هردم صد هزار بار لعنت باد
 مردم الواط پس از ختم گفتار آن ملعون اجماعی
 که اطراف آن نابکار جمع بودند باک اتفاق لعن
 میکردند قدری پیشتر میرفت عنوان میکرد بر سه
 نفر بد اختر مشهدی خسرو و مشهدی نظر
 و مشهدی صفر کلاه مال سروستانی در گود عربان

لعنت باد درصحن سید میر احمد شاه چراغ انجمن

مجموعیت زیاد و عبور و مرور عاقبت مردم واقع

معرکه را اگر متر میگرفت دو ساعت معطل میشد

و اغلب دکالین و محل بیع و شراء اجزاء در آنجا

بود اسامی نفوس را تماماً عنوان مینمود مخصوص

خواطر دارم روزی عبد درجوه مرحوم ^{سم} میرزا ابوالقاسم

ساعت ساز که اجزاء اغلب روزها در آنجا رفته

یکدیگر را ملاقات میکردند نشسته بودم آن

مردود از درب بازار وارد صحن گشت ابتدا اسم

مبارک حضرت اعلیٰ روح ماسواه فراه با اسم و رسم

و بعد جمال اقدس ابھی جل شانه و ذکره بعد ملا

حسین بشروئی و حروفات حق و حضرت قره العین

و شهداء سابق و لاحق تا رسید باجاء حاضر که
حضرات بزازها و کلاه مالها و حاجی محمد حسین بزاز
که از وقت تجارت مینمود تماما عنوان کرد میرزا
ابوالقاسم مطابق الحقیق گفت ملتفت باش الان
نوبت بشما میرسد خود را حاضر کن برای شنیدن
تا رسید باسم مرحوم والد جناب افنان باین قسم
عناوین عنوان کرد که بر چهل چراغ عرش اعظم
بابیها حاجی میرزا افنان و چهار فرزندش
میرزا جلال و میرزا بزولک و میرزا حبیب و میرزا ضیاء
در کوچه شمیرگرها خادم اجنه بابیها هر دم
صد هزار بار اذاعت باد فی الواقع معرفی نفوس را
باین قسم مینمود یعنی هر کس خواهد تفسیح کند

و در دین داشته باشد برود نزد این اشخاص

جو یا شده تحقیق مطلب نماید **باری** چهار سال

متمادی این مردود مشغول بود و اجتناب مظلوم دُچار

زخم زبان آن ناپاک و اجامروا و اباش بود ندچین

فقره مرحوم حبیب الله خان قوام الملک که آن اوقا

کلانتری و بیگربگی شهر بود جهت انتظام شهر

و جلوگیری از شورش عوام و سدّ توهین بر این

مظلوم از شقی ظووم را تبخیر میکرد آن پست

از شهر که مأیوس میشد در اطراف بتوهین اشتغال

داشت باز پس از چندی مراجعت میکرد بیک اولاد

بدگهر داشت بسن دو زده ساله از انیز تعلیم داد

بعین همان عبارات را در اسواق و معا بر عنوان

میکرد تا آنکه بحر غضب الهی متلاطم و موج آن
 غنود را با مراض غریبه از قبیل سوداء و جذامبتلا
 ساخت سر و صورت و دهان آن بکلی مجروح کنار
 کوجه افتاده، هر کس آن مرد و در از در مشاهده
 میکرد از نزدیکی بآن فرار اختیار مینمود حتی بین اعداء
 و اغیار حالات آن نابکار ضرب المثل گشته بحال فلاکت
 و بدبختی این دار فانی را وداع و بعذاب ابدی دُچار
 و مبتلا گشت فاعبر و ایاد الی الا بصار باری بعد
 از سقوط آن بدسکال معلوم نشد که فرزند
 بد فرهنگش بچه دیار فرار و بچه عذابی دُچار گشت
 باری عرض کردم فارساً اتصالاً بواسطه انتقال و بلوا
 آسایش برای عامه خصوصاً اجاء سلب شده شبها

از صدای پیرو و تفنگ و روزها از داد و فریاد اشرار
 وحید حیدر الواط آدام و قرار نداشتند اغلب
 دکانین و اسواق بسته او باش در صد غارت
 و بیجا بودند علماء خسته شده بلکه در خود خطر هم
 مشاهده میکردند تلگراف عدیده بطهران مخا بره
 نموده و از دار الخلافه تلگراف عزل میرزا احمد خان
 علماء الدوله رسید که باید بقیوت حرکت نماید شب
 هسگام علماء الدوله حرکت کرده زمام انتظام شهر را
 بمرحوم محمد رضا خان قوام الملک سپردند مردم
 آدام شده دکانین باز کردند مجدداً دفعه ثانی
 تلگراف ایالت شاهزاده ملک منصور میرزا شعاع
 السلطنه ۱۳۲۲ هجری رسید از طرف خود مرحوم

محمد حسین میرزا مؤید السلطنه نایب‌الایاله شهر سپرده
 ایشان گشت پیرزیک دو ماه شاهزاده وارد
 شیراز شده یک سال شیراز آرام و منظم بود صدراً
 از اجرتی بیرون نمی‌آمد مردم با همه خوب بودند کلاً
 سونی نسبت با مرزبان نمی‌اندرند مرحوم محمد رضا
 خان قوام‌الملک بواسطه ایالت اول شاهزاده و همراه
 حاجی شیخ رئیس و بلواتلگرافخانه که ذکرش سابقاً
 شده کدورت کلی در بین بوده مترصد وقت
 میگشتند که اسباب ضوضاء تهیه و شاهزاده
 عزل شده حرکت از فارس نماید در ضمن علمارادیند
 اسباب شورش و بلوارانرا هم آوردند ابتداء
 عنوان این شد مرحوم آقا میرزا ابرهیم مکرانی

که از جمله علماء طراز اول بوده در حوزه درس خود عنوان
 کرد از قراریکه شنیده ام دیوارخانه میورد یهودی
 ارتفاعش زیاد تر از خانه مسلمان است این مطلب
 نامشروع است شرعاً حق ندارد باید خراب کرد چون
 وسائل شورش و باوارا از هر حیث دیده شده بود
 بجز در این عنوان یک دفعه صدای یا علی بلند اجامه
 جمع شده فریاد حیدر حیدر بغضان آسمان رسانیده
 در کوچه و بازار راه افتاده تمام دکاکین و اسواق را
 بسته یک دسته زنجهای معلوم الحال و یک دسته
 چیه در جلو الواط و اراذل و اشتراد هجوم بخانه شخص
 یهودی کرده خانه را خراب و هستی یهودی را بغارت
 بردند ایالت در صد جلوه گیری بر آمده که شورش مرد مرا

موقوف نماید غوغای نفوس زیاد تر شد شب محل و مکانها
 مرتفع را سنگر بندی کرده تفنگی در آنها قرار دادند
 شاهزاده پیرا آنکه ملتفت شد که تمام مردم بتحریرت
 علماء قیام بفساد نموده مصمم بقتل و غارت محل
 یهودیها شدند مرحوم جعفر قلیخان امیر پنجه فریدی را جلبیده
 حفاظت محل یهود را با ایشان واگذار نمود مرحوم
 جعفر قلیخان معظم الملک سر بازها چی خود را سازید
 تقسیم در محله کرد پشت بام خانه یهود را پست قراول
 قرار داد فردای آنروز اهل عمامه عموماً جلواقاده رجاله
 از عقب در مسجد نو و شاه چراغ که متصل یکدیگر میشد
 اجماع کرده متفق القول فریاد را کشیده که شاهزاده
 بابی است و اجزاء آن تمام بابی میباشند حاکی بابی ما

نمیخواهیم بناء علی هذا شروع ببدگوئی و سب و لعن
 و عبارات ذکیت نسبت با مر و این خراب مظلوم عنوان کرده
 کلمه باری و عبارات زشت و رد زبان ان هیچ رعاع شده
 بالای بام مسجد بفریاد بلند عنوان میکردند پاره‌ئی
 ابیات و اشعار قبیح بی معنی نامربوط بهم پیوند نموده
 برگردان آن عبارات لغوی خاتمه باین فرد داده
 دستمال سبز و آبی است شاهزاده ملوط باری است
 باری آخوند سید درویش الواط و اشرد
 هدست و هم قول گشته فریاد باری باری با بغان آسمان
 بلند کرده مضمون شدند ریخته محله یهود را غارت
 نمایند و بیوت این خراب مظلوم را خراب و اجاب را شهید
 کنند مسجد نو با محله یهود چندان مسافت ندارد

of the

بیت مبارک بین مسجد نو و محل یهود واقع از بام مسجد
 تا محل یهود بامها متصل محل عبور و اشرا از مسجد نو
 باید از بامهای بیت مبارک رد شده تا محله یهود
 در آن اوقات بیت مبارک در مورد خطر واقع باری
 روز سوم بلوا در مسجد آقایان علما تماماً حاضر تجار
 و کسبه نیز حضور داشته رجاله و او باش والواط
 و اشرا مهیا و آماده آقایان حکم میدهند که باید
 امروز محله را غارت ننمایند و بعضی نفوس معلوم
 الحار را مجازات کنید رجاله و اطفال از پشت بامها
 حرکت مینمایند و جمعی زیاد از طریق کوچه ها هجوم
 مینمایند مرحوم جعفر طلیحان که مامور حفظ و حراست
 محله و جماعت یهود بودند با فوج خود در محله حاضر

Ho
 Ba
 da
 m
 6
 Jo

شخص جعفر قلینان بابک دسته سرباز و وسط عجله بالا
 پشت بام خانه ملا ربیع که از جمله تجار یهود بود
 نشسته تلیان میکشند ملاحظه میفرماید که هم
 عام سرعت زیاد رو بجله می آیند قرآن بغلی خود را
 در آورده میدهد بمیرزا حسین که از پیش خدمت های
 حضور خود و از جمله اجاء بسیار متجب مشتعل بوده
 میفرماید بنهایت عجله خود را باین جماعت جاهل میرسانی
 میگوئی باین کلاما الله قسم است که مأموریت دارم
 هرگاه کسی هجوم بجله نماید دفاع کنم شما خود را
 در خطر نیندازید و زحمت بمن ندهید میرزا حسین
 آمده در مسجد خدمت آقایان علماء ابلاغ فرمایند آقای
 امیرنجه را میفرماید آقایان اعتنائی نکرده اشاره میسازند

باشو که مشغول کار خود باشید میرزا حسین ^{حجت} برآ
 کرده عرض میکند که فرمایش آقا را رسانیده اعتنائ
 نکردند و جواب درستی ندادند مرحوم جعفر قلی
 امیرنجه ملاحظه میکند هرگاه تماماً این جمیع ^{هم} جو
 آورند و محله را چاپیده خواب نمایند تحقیقاً ^{ببار}
 در خطر خواهد بود شیپور کشیده سربازهای
 مستحفظ محله حاضر شده تمام سربازها را فشنک ^{داده}
 مستعد شدند و مرحوم امیرنجه نیز تفنگ پنج تیر
 خود را گرفته ایستاده که در حاله از پشت بام مسجد حرکت
 کرده رو بجله شتافتند در آن وقت جمعی از احباب
 که عبارت بودند از مرحوم میرزا الطاف الله خادم باشی
 و مرحوم میرزا محمد صادق خباز و مرحوم میرزا شکر الله ^{چهره}

و مرحوم میرزا علی محمد خان و اخوان حاجی میرزا نزرک و حاج
 میرزا ضیاء و این عبد در بیت مبارک مشرف در آن حال
 معلوم است که چه عالی داشته متوکل علی الله و هو
 الیه مشغول دعا و مناجات بوده و منتظر که از پیر پرده
 قضا مالک علی الاطلاق چه تقدیر فرماید در این بین
 جمعی از الواط و اشرار خود را بام بیت رسانیده بنای
 شرارت و سنک ریختن را گذارده میخواستند سزا بده
 شوند یعنی خود را ببت رسانیده چون مسافتی چند
 نداشت بحلیکه مرحوم جعفر قلینان معظم الملک تشریف
 داشتند امیرنجه ملتفت شده حکم بشلیک میمانند
 خود معظم الملک نیز چند تیر با تفنگ خود خالی کرده
 چند بچه الواط از پشت بامها هدف تیر شده از بالا

بامر بکوچه افتاده مرحله زندگانی ننگین را طی کرد .
 باقی حیات خود را از شرور و شرارت نجات دادند رجاله
 بجزردیکه ملاحظه کردند که چند نفر را آنها بضرب تیر
 نفس آخرین را کشیده جان دادند سایرین کل فرزند نموده
 مراجعت کردند در مسجد متحصن شدند بهین قرار
 مدت سه ماه تمام بازار و ملک و دکا کین و اسواق
 بسته جمعی در تلگرافخانه متحصن حایت از ایالت مینو شدند
 و جمع کثیری در مسجد و شاه چراغ مجتمع که حاله یابی^{ست}
 و حاله یابی نمینخواهیم صدای بگونی و سب و لعن اوج
 تا شام از قری تا بتو یا بلند شب تا سحر از ترس جان خود
 طرفین مشغول هیاهو و تفنک انداختن بودند
 تا بالاخره پس از سه ماه تلگراف خول شاه زاده از طهران

Riot after are

gather

+ m

Gov
dir

رسیده شعاع السلطنه از شیراز حرکت کرده بسمت طهران
ره سپار میگردد از صوب طهران شهر را بمرحوم حبیب الله
خان بیگلربیگی بخل ارشد مرحوم صدر رضا خان قوام
الملک و الگذار که نظام داده تا ایالت تازی تعیین شود
پس از حرکت شاهزاده مردم متفرق شده اسواق و
دکاکین بازمینمایند اما کینه دیرینه بین مسلمانها
و یهودیان بواسطه قتل که واقع شده بود باقی میماند
تا وقتی که فرصت یافته تلافی نمایند باری سه ماه شهر
بزمامداری مرحوم حبیب الله خان برگذار بود ایالت
شیراز را بهر کس و الگذار میکردند بواسطه انقلاب و
اغتشاش و بلوای دائمی قبول نمیکرد تا بالاخره ایالت فارس را
مجدداً امیرزا احمد خان علاء الدوله و الگذار کرده معظم له

entire
the book
132

با عدد کافی از سر باز و توپخانه در ماه شعبان ۱۳۲۴

وارد شیراز میشوند چون علاءالدوله در ایالت اول

جریزه بخرج داده و آنچه شرار و دزدان را بقتل برآورد

خوبی گرفته بود مجدداً بهمان وتیره رفتار کرده اند

ملاحظه از احدی نمیکرد خصم اقایان روحانی چون

خوبی درک کرده بود که همیشه در بلوای دائمی آفات

و سرمنشأ هر فتنه و فساد آنها بوده علم ضوآء

takes
again
the 'a

و آشوب بواسطه پیش قدمی آن طبقه مرتفع میشود

در هیچ گونه امور و مساطت آنها را نمی پذیرفت بل با قاطعانه

حضوراً و غیاباً با آنها رفتار میکرد نفوذ آن طبقه را

بانواع و اقسام در انظار عوام از میان میبرد در

میدان توپخانه قدیم که الحال بمیدان پهلوی و باغ ملی

معروف و مشهور است امر بموزیک میفرمود اهل را
برای تفریح تشویق میکرد چندین قهوه خانه و کافه
ترتیب داده هیئت اجتماع ملت مجتمع شده است آنجا
موزیک کرده مشغول خوش گذرانی و عیش بودند شخص
ایالت بالباس مختلف بین جامعه مشی کرده ملاحظه رفت
واخلاق آنها را مینمود هرگاه کسی میخواست نسبت
باحدی زبان درازی و بی اعتدالی نماید فی الفور
طرف را جلب کرده سیاست مینمود مخصوصاً نگارنده
روزی در میدان حاضر بودم از طرف میرزا ابراهیم ^{تت}
لیک نفر آخوند آمده خدمت حضرت ایالت عرض کرد
که آقای حجه الاسلام میفرمایند چون من وجهی از
مؤمنین در مسجد وکیل مشغول صلوة و نماز میباشم

صدای موزیک حواسها را پریشان میکند ^{است} امر
 بفرمائید تا زمانی که مؤمنین مشغول ^{نما} هستند
 موزیک زده نشود ^{بجز} استماع پیغام آقا ^{خود} پذیرگشته
 یک سیلی آزاد بگوش ^{آخوند} نواخته میگویند ^{آقا} غلط
 کردند که چنین فرمایشی دادند ^{برو} باخوند ^{بگو} تو مشغول
 بکار خود باش و فضولی در کار ایالت و دولت ^{نما} تو
 نماز کن ما هم موزیک میزنیم چند عدد از آن ^{فخر} ها
 آب نلکسیده که مختص خود ^{علاء} الدوله بوده ^{بتوسط} رفع
 برای آقا ^{هدیه} فرستاده ^{امر} میفرماید ^{نقاره} خانه
 حاضر نمایند ^{دو} دستگاه ^{نقاره} چی آمده ^{دو} سمت
 میدان ^{با} موزیک ^{همراهی} کرده ^{مشغول} ^{نباختن} ^{دین} ^{نم}
 شدند ^{باری} یک سال ^و نیم ^{خوب} ایالت ^{کرد} مردم

از شورش اشخاص مبغض عنود راحت بودند باری
 عرض کردم چون انقراض دولت قاجاریه نزدیک بود
 از جاهای دیگر آثار انقلاب و اعلام شورش و اختلاف
 پدیدار شیراز نیز در صدد فساد بودند علاءالدوله
 حس کرد که محرکین تحریک مینمایند نگذارد عملاً بلوایان
 فراهم آرند لکن آفا از ایالت فارس استعفا داده
 حران بطهران نمود در آن سنه بخیر گذشت در آن
 اوقات مرحوم محمد رضا خان قوام الملک طهران بود
 اوضاع مرکز نیز ناموافق تمام طبقات نفوس هواها
 دیگر در سرداشتند و خیالات دیگر در نظر بسبب
 اغتشاش و بلوای عمومی سالی یک دفعه همراهی که
 بفارس می آمد بافتتاح معزول و حرکت میکرد

لذا از مرکز ایالت بفارس را بهر کس اظهار میداشتند

قبول نمیکرد ایالت فارس را بمحمد رضا خان قوام الملک

برگزار کردند ایالت مستقل گشته از صهران حرکت

نمود وارد شیراز شد پس از ورود ترتیباتی در

نظر گرفته و تصمیماتی اتخاذ کرده مشغول عملیات

شد از جمله حبیب الله خان فرزند ارشد خود را

نایب لایاله و میرزا محمد علیخان نصرالدوله فرزند

کوکچک را رئیس قشون قرار و در باغ ایالتی استاد^{ها}

صنف هر طبقه از اصناف را دعوت کرده در

حضور جمع خلعت پوشانیده کاملاً اختیار را مت

فارس را در قبضه قدرت و کف کفایت خود در آورده

این فقره در مذاق رقباء قوام الملک یعنی طایفه

Qav
mulk
Gove

نوری که اولاد و احفاد حاجی امیر و میرزا نعیم نوری
 که ابتداء تاریخ ذکر آنها در واقعه نیریز و حضرت
 وحید مذکور گشته و باین امر مقدس نهایت ضدیت را
 داشته و بدین آنها و طایفه قوای آنها همیشه عداوت
 و دشمنی و خصومت کلیه بوده ریاست تامه قوام الملک را
 خوش نمی آمد بنای زخمه را گذارده و مردم را محروک
 گشتند غایب اهل عاظم را با خود همراه و هر آواز
 نمودند تا بالاخره کار منجر بفساد گشت ابواب
 فساد را ابتداء ببدگوئی و سب و لعن باین حزب
 مظلوم گشوده و بعضی از جهلاء معروف بعلما که
 کدورت قلبی با قوام الملک داشته محروک شده چنین
 عنوان میان آوردند که تمام این کارها و ترتیب

امورات را اقامیرزا محمد باقر خان میدهد چون بابی میباشد
 و از اجزاء محرم طرازا اول قوام الملک هستند میخواهند
 اختیارات تامه داشته بقوه یکدیگر تمام مردم را
 بابی و از طریق اسلامیت خارج کنند خورد خورد
 اعلام فساد مرتفع و آتش فتنه شعله ور گشت کار
 از سب و لعن گذشته باذیت و ضرب منجر شد علنی
 هر یک از اجباء را در بازار دیدم و بر خورد کرده
 جدا از ذیت میکردند ابقاء با حدی نمیکردند این
 دفعه بدت از بلواهای سابق شد زیرا سابقاً بلوا
 و شورش که میکردند طرف بلوائیها و شورشیها
 ایادت بوده و قوام همراهی باشهریهها داشته تا اندازه
 جلوگیری از اذیت اجاصه نسبت باجباء می نمود

Az
 Bal
 Gov

Ra
 ba
 n

تا این دفعه چون ایالت فارس با خود قوام بوده و اها
 رسایت نداشتند و سلسله نوریه که از سابق اعدا
 عز و این حزب مظلوم بودند محرک و علماء ظلم
 بر علیه قوام قیام داشتند قوام نمیتوانست از
 عملیات مفسدین و مغرضین جلوگیری کند بیم
 آن بود که اتلاف نفوس زیاد و خونریزی بی شمار واقع
 شود ریاست تلگرافخانه بواسطه آنکه مسئولیت
 متوجه آن نگردد مطالب و مقاصد مفسدین و
 مخالفین را کاملاً تلگرافاً بطهران راپورت میدهند
 دولت را محرز و آگاه میسازد که هرگاه ایالت کافی
 جهت فارس نامزد نشود و بیفورست حرکت نکند
 بیم آن است که خطرات و تلفات کلی رخ دهد زیرا

هرکس با هرکس غرض داشته باشد بعنوان مذهبی

مقاصد خود را انجام خواهد داد پس از رسیدن

راپورت و هجرت شدن دولت از وقوعات فارس

غلامحسین غفار وزیر مخصوص که از جمله رجال باکفایت دولت

بوده جهت فارس ناصر می شود چون آدم عاقل

سیاسی بود تلگرافاً مدبر السلطنه نوری که مؤسس

فساد دفته بود نیابت ایالت را واگذار کرده

بفوریت حرکت مینماید اواخر ۱۳۲۴ هـ

وارد شیراز می شود امورات را بخوبی قبضه مینماید

اعضاء باکفایت از قبیل مستوفی نظام همراه داشته

بخزینات امورات رسیدگی مینمودند هرگاه

احدی میخواست اعمال غرضی نماید و یا نسبت باحدی

Ohun
Kha
app
bwe

am
lat

pe
et

بعنوان مذهب کلمه سوئی بر زبان راند نفیوت جلب شده
 مجازات میشد باری در این بین واقعه طهران
 و انقلاب و ضوضاء عمومی در حکومت علاء الدین
 که آن وقت حاکم طهران بوده رخ میدهد و پرتو
 ان آشوب سرایت بتمام کشور ایران مینماید چون
 مرحوم مظفرالدین شاه کسالت مزاج دائمی داشت
 و از سلطنت مستقل نیز مأیوس لذا بصرفت طبع
 برای خوشنودی رعایای ایران امضاء مشروطیت را
 داده و صراحتاً قانون را امضاء فرمود که باید
 از هر شهری وکیل تعیین شده مجلس دارالشورای
 ملی تشکیل شود این مرام را مگر آنجا بتمام ایالات
 و ولایات ایران مخایره کردند این مطلب در شیراز

منشرد و زاد فی الطنور نغمه اخری مردم چیدن
فرقه شدند دسته‌ئی هواخواه مشروطیت
و فرقه‌ئی بر ضد مشروطه قیام کردند احرار مختلفه
تشکیل دادند و فرق متنوعه ترتیب دسته‌ئی
موسوم بدو نکرات و فرقه‌ئی با سر احرار جمعی
اعتدالیون حزب مشروطه خواه جماعتی معروف
بهستبد این فرق متعدد را بجنینها طرح کرده
مجلسها آراستند مستشارها تعیین نمود
ولیدها مشخص داشتند هر یک مراعی وقانونی
برای حوزه خود نوشته دستوراتی دادند
قسمها خوردند قرآن مجید را در میان گذارد
معاهدهها کردند دسته‌ها سنگین و بازیها

form
nu
pot
su

بسیار رنگین تراز سابق گشت مستبدین با اتفاق
 آراء یک قول میگفتند این بازیها را بهائیا فراهم
 آورده اوضاع مشروطه را آنها برپا کردند بواسطه
 فشار و مضیقه که متوجه از دولت مستقل بانها
 بوده سبب شدند که شوکت سلطنت را از بین
 بردارند که با اسم قانون خود را راحت و ملت حنیف
 اسلام را در رحمت بل خوار و ذلیل نمایند از طرف
 دیگر مشروطه طلبها متفق القول عنوان میداشتند
 مخرب مشروطه بانیها و بهائیا میباشند آنها
 هواخواه سلطنت مستبد هستند نمیخواهند
 مملکت منظم و کشور مقنن بقانون شود زیرا
 در انقلاب آنها بیش از این میتوانند مقاصد خود را

هرکس با هرکس غرض داشته باشد بعنوان مذهبی
مقاصد خود را انجام خواهد داد پس از رسیدن
راپورت و خبر شدن دولت از وقوعات فارس
غلامحسین خفاری وزیر مخصوص که از جمله رجال باکفایت دولت
بوده جهت فارس ناضرده میشود چون آدم عاقل
سیاسی بود تلگرافاً مدبر السلطنه نوری که مؤسس
فساد و فتنه بود نیابت ایالت را واگذار کرده
بفوریت حرکت مینماید او ۱۳۲۴ ۱۳۲۵
وارد شیراز میشود امورات را بخوبی قبضه مینماید
اعضاء باکفایت از قبیل مستوفی نظام همراه داشته
بخزئیات امورات رسیدگی مینمودند هرگاه
احدی میخواست اعمال غرضی نماید و یا نسبت با حدی

Gh
Kh
app
bu
ar
la
pe
t

بعنوان مذهب کلمه سوئی بر زبان راند نفوذت جلب شده
 مجازات میشد باری در این بین واقعه طهران
 و انقلاب و وضوآء عمومی در حکومت علاء الدین که
 که آن وقت حاکم طهران بوده رخ میدهد و پرتو
 ان آشوب سرایت تمام کشور ایران مینماید چون
 مرحوم مظفرالدین شاه کسالت مزاج دائمی داشت
 و از ساضنت مستقل نیز ما بوسه لذا بصرفت طبیع
 برای خوشنودی رعایای ایران امضاء مشروطیت را
 داده و صراحتاً قانون را امضاء فرمود که باید
 از هر شهری وکیل تعیین شده مجلس دارالشورای
 ملی تشکیل شود این مرام را ننگرانا تمام ایالات
 و ولایات ایران ظایره کردند این مطلب در شیراز

انجام دهند مردم بی سواد جاهل را در عقیدۀ فاسد خود
داخل نمایند حزب دوم کراسی میگفت ما حامی رنج برها
هستیم باید قه می شود که مردم از تحت فشار استبداد
نجات یافته بسر منزل راحت و آسایش وارد شوند اما
اول معارض بهائی ها حزب دوم کراسی بوده که همیشه
اسباب چینی میکردند و این حزب مظلوم را در زحمت
دچار و گرفتار مینمودند باری طولی نکشید که
مرحوم مظفرالدین شاه از این عالم در گذشت
بعد از وفات شاه مظفرالدین محمد علی شاه جلوس نمود
باز میدان فساد بدست اشخاص مغرض افتاده
شاه را از خیال همراهی با مشروطیت اغفال کردند
محمد علی شاه در صد استقلال و استبداد افتاد

اشخاصی که میل بمشروطیت نداشتند از ایالات
 در مرکز احضار نموده دستوراتی بپهریک جداگانه
 داده بایالات و ولایات روانه نمود از جمله مرحوم
 محمد رضا خان قوام الملک را بطهران احضار پس از
 دستورات کافی او را روانه شیراز مینماید پس از ورود
 بفارس انجن های مخفی فراهم آورده با اشخاص محارم
 آنها را تاقی کرد بر ضد مشروطیت و مضرات آن تعریف
 از استبداد و محسنات آن عنواناتی کردند و موفقی
 چندند این افکار بیشتر سبب انقلاب شد اطراف
 اشخاصی وارد شدند باسم مجاهد دسته ای از تبریز
 بالباسهای مختلف جمعی از بروجرد قسمتی از درشت
 و مازندران از سایر نقاط دیگر نیز می آمدند مفسدین

with
 med-Alk

شهری از این نیرنگها بسیار خوشوقت بودند در بین
 خود جماعتی را با اسم مجاهد جلوه داده هر يك نفر
 قتل چند نفر را عهده دار شدند علما نیز در وفرت
 گشته جمعی بمرام قوام الملك همراهی کرده و عده ئی
 دیگر با مشروطه خواهان و قانون طلبان متفق شده
 مال الصلح احراب گوناگون اجبآء الهی بودند زخم زبان
 و تیروسنان بییکل اجبآء وارد میشد هر و اعطی که
 منبر صیفت از ابتداء تا انتهای موعظه و صحبت هم خود را
 جزا صرف بیدگویی و تهمت و افتراء باین حزب مظلوم
 مینمود عنوان میداشت که اساس مشروطیت را این
 طایفه سبب شدند زیرا اول مرام این طایفه ضالّه
 و اعظم احکام این فئه مضلّه حکیم بنیان مشروطیت

و جهودیت است باید اهتمام در رفع و دفع این فرقه
 کفره و فخره را نمود تا مملکت آرام و بیضه اسلام محفوظ
 و مصنوعانند هرگاه غیر از این پیشرفت شود نجات و نفع
 محال است ایضا هر عالم و واعظی که مشروطه خوا

بود تمام مطالب و حکایات خود را مصرف بر اضحی و اول
 و اعدای بهائی ها مینوم و عنوان میکرد که حامی استبداد
 بهائی ها هستند باید اول ریشه آنها را تا مستبدین
 مأیوس شده بنیان مشروطیت در مملکت استقلال
 باید مجاهدین که ورود میکردند مستبدین میگفتند
 مجاهدها تمام بابی هستند ایضا شرط طلبها نیز
 عنوان میکردند، مجاهدها بهائی میباشند در این
 هنگامه آنی احباء راحت و آسایش نداشتند سرجو

از شوکت و حشمت و قدرت سلطنت قاجاریه بالاخص
از کفایت و شجاعت و رشادت محمد علی شاه که باید شما
رعایای فارس بر خلاف سایر نقاط شاه پرست باشید
دولت دوست باشید بتحرک اشخاص مفسد مخرض
حرکت نکنید نفوسیکه امروز بر ضد دولت رفتار
مینمایند معلوم است چه اشخاصی هستند و حالشان
چست و عقایدشان چه شما خود را دست رنج آنها
نسازید والله من یگانه خیر خواه شما میباشد این
اساس و مرامی که امروز برپا شده و اسم آنرا مشروطه
گزارده اید من میدانم از چه منبع و منشأ است
شما نمیدانید این مرام و مقصد طایفه جدید است که سالها
بوده که منتظر چنین روزی بوده اند حال میخواهند

کاملاً مرام خود را در معرض اجری گذارند هرگاه
نمیدانند که آن من بشما ثابت مینمایم و نشان میدهم
تا خوب ملتفت گردید کتاب مستطاب اقدس را از جیب
لباده خود در آورده باز کرده آیه مبارکه یا ارض اطمان
نان جائیکه میفرماید سوف تتقرب فی الامور
دیگمه علیک جمهور الناس بلند خوانده پس
از ختم عبارت بجمع خطاب نموده گفت ایها الناس
شما میخواهید مشروطه را که میرزا حسینعلی بهاء الله
حرب خود وعده داده ثابت کنید و هجرتی دارید
احکام و اوامر او را جاری سازید خسارت دارین را
دارا گردید هرگاه ساعی در اجرای این مطالب شدید
خدا و رسول خدا بشما لعنت خواهند کرد و از شما

بیزاد خواهند شد کاری نکنید که نزد رسول خدا
 روسیاه گردید من از طهران می آیم و اوضاع مرکز را
 میدانم امروزه با بی‌ها و بهائی‌ها مروج مشروطه
 میباشند تمام این بازیها را در طهران ایام سلطنت
 مرحوم مظفرالدین شاه این طایفه فراهم آوردند
 مرحوم مظفرالدین شاه چون ناخوش احوال و آسوده
 حال بود مجبوراً امضاء مشروطه را مرحمت فرمود
 حال اعلیحضرت محمد علی شاه برخلاف آن عقیده میباشند
 زیرا ماتفت شده اند که این مقصد باطل و عده
 بهاء الله که با صاحب خود داده میباشد البته شام
 همراهی با شاه خیر خواه خود خواهید کرد این ترهات را
 عنوان کرده از منبر سرازیر شد اشخاصیکه حاضر بودند

پرزاستماع نفوسی که طالب و جاذب مشروطیت

بودند مثل مرحوم شیخ محمد باقر اصطهباناتی و مرحوم
Kimalists

سید احمد دشتکی و مرحوم حاجی علی آقا ذوالریاستین

و جمعی دیگر خود داری نتوانستند نمایند مخاطباً

لقوام بنای تعرض را گذارده باین عناوین تشدد

کردند قوام المملکت میخواهی باین مزخرف ها اذهان

مردم را مغشوش نمائی و بساط مشروطیت را بر چینی

این کله دیگر محال است از ذهن مردم خارج شود

شجره مشروطیت که ثمر آن قانون است ممکن نیست

از ریخته برافتد مسند استبداد برای شما و امثال شما^{ها}

دیگر گسترده نخواهد شد و شما مالک الرقاب

خواهید گشت که نفوس رنج بردار اسیر خود و بندۀ

ز خرید خویش نماند پس از این گفتگوها همه غیب
 و هنگامه عجیبی رخ دادیم آن بود در همان مجلس
 در مسجد ائلاف نفوس رخ دهد مر حویر قوام
 مشاهده کرد که بودن در آن محل خطرناک است
 بین بسته گان و پارتهای خود کوچه خالی کرده
 از درب زیر گلدسته که یکی از درب های خلوت
 مسجد است خارج شده سواره در نهایت سرعت
 میروند منزل مرحوم حاجی شیخ محمد باقر اصطهباناتی
 و حاجی سید احمد دشتکی معین الاسلام و حاجی
 علی انا ذوالریاستین مجتمع شده در اطراف این
 مطالب و اغراض قوام مشغول مذاکرات میشوند
 متفق القول میگویند مذاکرات محمد رضا خان

راجع بامر بهائیهام بنا بر غرض است ابدًا نباید
 گوش داد و اعتنا نمود مقصود قوام بهم زدن
 مشروطه میباشد ربطی بعوالم بهائی و بابی ندارد
 میخواهند باز مردم را اسیر اختیارات خود نمایند
 جناب حاجی علی آقا فرمود من کاملاً مطمئن و میدانم
 که این طایفه ابدًا مداخله در امورات مملکتی و سیاستی
 ننمایند تا دبه درسد بر اینکه بخواهند مملکت را مشروطه
 نمایند و یا آنکه مجال استبداد نگاه دارند مطالبی که
 در مسودات اظهار داشتند مقصود قوام این بوده که بواسطه
 نسبت دادن مشروطه رایبهائی ها و بابی ها مردم را
 از مقصد دور و از صرام مشروطیت منزجر
 نماید حاجی شیخ محمد باقر فرمود چه ضرر دارد که چنین هم

باشد برای ما مشروطه طلبها بهتر است که عامهٔ ایرانیها
 از عریضه و هر طایفه حامی مشروطه باشند هرگاه
 آنها هم وطن خواه و وطن دوست باشند واجب است
 که حمایت از حزب مشروطه طلب نمود و هرگاه مخالف نمایند
 بر احرار واجب است که آنها را قلع و قمع نمایند حاجی
 معین الاسلام گفت بر افراد جنس ایرانی واجب است
 که جالب مشروطه و دافع استبداد باشند اعم از یهود
 و ارمینی و مسلمان و بابی و بهائی ابدگوش باین مطالب
 واهی نباید داد باری راپورت مذاکرات حوزه
 مشروطه خواهانرا که بجزات یعنی مجمع قوامیها دادند
 آنها شهرت دادند و در افواه و المنعوا م بازار می
 مشهور نمودند که شیخ محمد باقر و حاجی علی آقا

Rep
 Dis
 spr
 rum
 the
 con
 are

بابی هستند هرگاه بابی نبودند چنین مذاکرات
 نمیکردند این خرب مظلوم مطرود الطرفین واقع شده
 معرض شماتت و سخط و خرب واقع مشروط خواهان
 میگفتند بهائی‌ها حمایت از استبداد مینمایند مستبدان
 عنوان مینمودند که بهائی‌ها حامی مشروطه میباشند
 این مطالب و اشتها رات برای اجتناب بسیار صعب
 و سخت واقع شده در هیچ معبری عبور نمیتوانستند
 بنمایند بهر حزبی از احزاب که مُصادف میشدند
 مورد تعرض و اذیت بودند تا یوم شنبه غره
 ماه صفر ۱۳۲۶ مرحوم محمد رضا خان قوام الملک
 در باغ بزرگ شهری که جنب منزل اندرونی خود بوده
 باجماعتی از اجزاء خود از صبح تا نیم ساعت قبل از ظهر

جلوس کرده مردم را تشویق مینمود و تدارک دسته
 بندی‌ها میکرد و دستور العمل میداد که برخلاف مردم
 و آراء مشروطه طلبیها علنا بپند پس از فراغت از
 مذاکرات و نقشه بندیها حرکت کرده برای نهار بروج
 در اندرون از پله عمارت سرازیر شده وسط پله‌ها
 يك نفر مجاهد موسی بنعمت الله بر وجود بین مردم
 هفت تیر کوچک المانی را کشیده سه تیر بقلب قوام
 زده ان مرخو را هدف رصاص مینماید محمد رضا خان
 و الفور از این عالم پر مخن ره سپار بعالم دیگر میگردد
 هنگامه غریبی در باغ قوام بلند میشود اطراف شخص
 ضارب را احاطه مینمایند آن بخت برگشته را از پیر
 دست و پا بصر سنت و چوب و چماق هلاک مینمایند

و از زحمات این دارغذار نجات می باید پیرزکشته شدن
 لباسهای آنرا کشف مینمایند مقصود از کاوش جیب
 و بغل آن میخواستند بفهمند که از چه ناحیه و جری
 بوده چیزی که مدرک باشد بدست نمی آوردند یعنی
 اوراقی و نوشتهائی نزدان نبوده که بتوانند پیرایه
 بر او ببندند مع ذلک داد و فریاد را بلند کرده که
 نعمت الله بر وجودی بابی بوده قاتل قوام بابی تھا
 میباشند و محرم نعمت الله میرزا حسین خان
 معتمد الدیوان کواری میباشد چون مرحوم معتمد الدیوان
 در امر معروف و مشهور بود عامه مردم شکی در
 بهائیت ایشان نداشتند و فی الواقع همه از اشخاص
 مشهور دلیر برجسته شجاعی بود نعمت الله بر وجودی هم

چندی در منزل ایشان بوده بدین واسطه و مدارک
عموماً فقره قتل قوام را نسبت با ایشان میدادند
باری جسد مرحوم قوام الملائک را غسل داده ضد^ق
کرده امانت گذاردند در حسینیه شخصی خود قوام
الملائک چادر زده مجلس ختم و تعزیه داری گسترده
از هر قبیل اشخاص در مجلس فاتحه حاضر آقایان علماء
و تجار و کسبه با استاد های صنف از صبح تا عصر
همراهی نموده مشغول سوگواری بودند روز
سوم که آخر ختم و فاتحه خوانی بود ظهر تمام علماء
و تجار و اهالی شیراز حضور داشتند مرحوم
حیدر الله خان و مرحوم میرزا محمد علی خان نصر الدوله
جنب یکدیگر در دیل محاسن نشسته مشغول پذیرائی

مردم بوده تا حین ظهر که مجلس ختم و فاتحه خاتمه پیدا
کرده مردم برخواسته که مرخص شوند آفایان قیام
کرده مشغول تعارف با مردم میشوند آقای شیخ محمد
باقر اصطهباناتی و حاجی سید احمد دشتکی
معروف بمعین الاسلام و حرب دو فکرات ها هم
حضور داشتند بختاً تیر تفکات خالی شده حبیب الله
خان خود را بزمین انداخته فریاد میزند پارتیها
فریاد میکنند که باز آقا را زدند حبیب الله خان را
دوش کشیده میبرند منزل مردم از جن و ترس
از حسینیّه خارج شده بنهایت سحر فرار مینمایند
از جمله آقا شیخ محمد باقر و حاجی سید احمد معین الاسلام
از حسینیّه خارج شده رو بمنزل خود میروند

پارتی‌های قوام‌الملک تعاقب حضرت کرده در ضمن
 شهرت میدهند که آقا تیربر داشته آقا شیخ محمد باقر
 قدری که از حسینیّه دور میشد این نفر از
 آدمهای قوام‌الملک از عقب سر ایشانرا هدف تیر
 تفنگ مینماید جناب شیخ زمین افتاده فریاد مینماید
 یک نفر صباغ ایشانرا دوش کشیده که بمنزل برسانند
 از عقب شیخ و صباغ را بدو تیر تفنگ هلاک مینمایند
 پس از آنکه شیخ مقتول میگردد بسرعت تمام حاجی سید احمد
 معین‌الاسلام را گرفته در حسینیّه آورده بنظر زیاد
 ان سید را مقتول ساخته پس از کشتن جسد آن را
 بسردرب حسینیّه آویزان مینمایند و فریاد کرده
 که قاتل‌های آقای خود را بلائی نموده بخرای خود رسانیده

تا آنکه طایفه ضالّه مضلّه بابتیه خیال خود را بنماید باری
پس او آنکه سید را کشتند و او نیز آن کردند پوشال ریاد
با نفت آماده نموده جسدا سر از پیر کرده آتش زدند
در کوچه و بازار کشانید در چاه معروف بچاه قلعه بند
که بالای کوه سعديه میباشد انداختند حال دیگر معلوم
ست
که اهالی شهر چه حالی دارند و اشخاص مغرض با این همه
دست آویزهای عمده چه مینمایند در السن و افواه تمام
مخلوق و عامه نفوس هیچ گفتگویی نبود مگر ذکر بانی و بندگان
هنگامه عربی و محشر عجبی بود هر عمل شیعی را که مرتکب
میشدند نسبت آنرا باین امر و این حزب میدادند
قوام را کشتند گفتند محمّد بانیها بوده حبیب الله
خان را تیر زدند عنوان داشتند فاعل بانی بوده

شیخ محمد باقر را مقتول کردند متفقاً ^{الاولی} عنوان میداشتند
 که ضارب بابی است معین اسلام را کشته آتش زدند
 متفقاً فریاد میزدند که بابی ها تمام این امورات را ترکیب
 و عامل میباشند قضا یا هر روزی بقسمی طوه میکرد
 بین این دو فرقه یعنی حضرات مشروطه طلب و مستبد
 قتال وجدال واقع خصوصاً بسبب حال رسیده
 اتصالاً یکدیگر را تکفیر مینمودند ایالت واقع در
 بظهران راپورت داده حکایت مفصلاً بدر بیان
 اطلاع و تکلیف خواسته جواب میرسد که انجام
 مرحوم محمد رضا خان روانه فرست شوند لذا
 ایالت مرحوم حیدر الله خان و مرحوم میرزا محمد علی خان
 نصرالدوله را از شیراز حرکت داده روانه بوشهر

مینماید که از آنجا بفرستد ره سیار شوند پس از حرکت
 حضرت از شیراز قدری فارس آرام میشود یعنی بابت
 قسمت اختلاف مرتفع میگردد کسی دیگر نبوده که تقویت
 از استبداد نماید مشروطیت نیز قوت گرفته اغلب
 نفوس هواخواه مشروطه میگرددند اما در بین
 اشخاص مغرض اعمال میگردند و نمیگذارند
 اسم امر و این حزب مظلوم از اذهان فراموش شود
 در این ضمن معارضین و معاندین خوبی تربیت و تشکیل
 داده موسوم با اتحاد اسلام آن خوب کاملاً بر عداوت
 و خصومت و بغض و قساوت این حزب مظلوم قائم
 در ماه محرم و صفر و ماه رمضان در مساجد و منابر
 مشغول بابت و لعن و بدگویی بوده اطفال را تحریک

میکردند در معا برودرب حجرات و دکا کین اجآء
 ایناده با سمر و رسم بست و لغن میکردند و سنک
 میزدند اطفال اجآء را در معا برکه لافات میکردند
 باشد عذاب اذیت مینمودند چندین نفر اشخاص
 رذل و پست ترتیب داده لباس درویشی پوشانیده^{تصا}
 ردیه انشاء کرده درویشها در بازار و اسواق و
 معا برو مساجد قدم زده بایک آب و تاب اشعار را
 خوانده فاصله هر چند شعر مشغول بست و لغن
 میشدند ابتداء اسمی مقدسه را عنوان پس از آن
 اسمی اجآء معروف را مخاطب کرده بد میگفتند
 از استماع این مزخرفات چشم اجآء اشکبار و فلو^ن
 محرق بوده اجآء بلا تکلیف نمیدانستند چه قسم

معاشرت و محاشات نمایند که راحت و آسوده باشند
 در این بین الواح شتی از ساحت قدس حضرت عبدالمجید
 مخاطباً اجاباً نازل که قطعاً اجاباً مدخله در امواد
 سیاسی نمایند و از احزاب کناره گرفته معاشرت
 نکنند و از هر کجا که بوی فساد استشمام نمایند
 فرار اختیار کنند و در حوزه هیچ یک از احزاب حاضر
 نشوند و عصبیت قبول نکنند تا از هر خطری محفوظ
 و مصون بمانند بدین لحاظ اجاباً حسب الامر
 مبارک مولای جنون خود بگلی در هیچ جمعی حاضر
 نشدند و با هیچ حزبی مربوط نگشتند و هر گاه
 هر دعوت میکردند و تکلیف عصبیت در جماع را
 مینمودند بعزری متعذر میگشتند و حاضر

نمیشدند استنکاف اجنباء از معاشرت و همراهی
 با احزاب بیشتر سبب عدوت و فساد آنها می‌گشت
 در آن اوقات نگارنده مطلبی داشتم راجع بجناب
 حاجی علی آقا ذوالریاستین رفتم ایشان را ملاقات
 نمایم (اولاً شخصاً مرحوم حاجی علی آقا بسیار
 سلیم النفس و خوش اخلاق بود از امر هم بخوبی
 اطلاع داشت در محافل خصوصی نیز حاضر
 میشدند آیات و الواج بسیار دیده بل کتب
 عربیه از قبیل اشرفات و مفارصه و کتاب
 مستطاب اقدس و فرائد دارا بود) اغلب
 نگارنده را که ملاقات می نمود استفسار از مطالب
 و اخبارات امری میکرد و استخبار از حضور مبارک

Auth
 visit
 Hajj
 A

حضرت عبدالبهاء مینمود جنبش بسیار خوب بود مع

ذلت آفرود حقیرا که ملاقات کرد عنوان داشت

که شما چه استنکاف مینمائید و دوری میجوئید در

حوزه احزاب داخل نمیشوید مگر مرا شما بهائیها

برخلاف مشروطیت است در کتاب اقدس و لوح

عالم حضرت بهاء الله بالقراحه امر مشروطیت ایران

میفرماید شما باید بیشتر ساعی و جاهد باشید

در اجرای این امر مبرم استنکاف شما از این عمل

مبرور و دوری شما از احزاب و عدم حضورتان

در حوزه احزاب دو مکررات مآلش برای شماها

خوب نیست البته باید حاضر شوید و همراهی

کنید و اجباء و تشویق و تحریص نمائید در اجرا

مشروطیت ملا حظ شد که زیاد اصرار دارد و تأکید
 میکنند حقیر حکیمانہ جواب دادم بدین معنی کہ البتہ
 حضرت عالی صحیح میفرمائید ماہہ بی نہایت مایل
 و طالب مشروطیت هستیم مخالفت ابداً نداریم
 زیرا بفرمودہ حضرت عالی این مطلب از جملہ وعود
 الہی است باید ایران مقنن بقانون گردد اما
 ماہا چون زیاد معروف هستیم ہر گاہ بخواہیم
 در حوزہٴ احزاب داخل شویم بہانہ بدست
 مستبدین افتادہ مردم را از پیشرفت مرام
 مشروطیت دور کردہ مشروطہ را در انظار
 نمایش خوبی نخواہند داد شما نیز موفق نخواہید
 شد حکمت در ہر حال خوب است شما میدانید

که حزب الله مخالف نبوده بل همراه میباشند پس
از استماع تصدیق کرده گفت البته چنین است

که میگوئید منجم قبول میکنم اما لازم است

که مردم را تشویق نمائید بر شرو و طیبیت

باری در آن حیص و بیص که اوضاع و افاکار

مشوش و امورات پریشان از ساحت اقدس

امر اکید صادر بر تشکیل محفل روحانی یعنی نه نفر

بین اجباء با کثرت آراء منتخب گشته هفته یکروز

مجمع در امورات روحانی و جلوه گیری از مدخله در

امور سیاسی و دخول در جمع اخواب جدا منع

نمایند لذا تمام اجباء را از هر طبقه کلاً یوم جمعه پنجم

شهر جمادی الاول ۱۳۲۵ هـ در منزل فرخو حاجی میرزا علی

حضرت افغان حاجی میرزا ابوالقاسم و حضرت افغان
کبیر حاجی میرزا سید حسن و ورثه علیا اخت
حرم که والد حضرت افغان اقا میرزا اقا نورالدین
بوده آنها نیز تقدیم نمودند که الحال آن خانه
شش دانگ متعلق با مورد رانجا منعقد گشته زما
امورات امریه را بکف کفایت گرفته نهایت موافقت
و مراقبت را نموده که احباً مطلقاً با خراب سیاسی
مراوده و معاشرت ننموده و در حوزه آنها داخل نشوند
تا از هرگونه مسئولیت راحت و آسوده و آزاد باشند
در آن سنه ایالت فارس ببلطاسعود میرزا ظل سلطان
محول گشت لدی الورد چون انجال مرحوم محمد رضا خان
قوام الملک شیراز نبودند ریاست ایل عرب و خسیه

که سالها جزء ابواب جمعی قوامیها بوده برگذار بمرحوم
میرزا حسین خان معتمدالدیوان نموده و حکایت آن مرحوم
از این قرار است ابتدای دوره استبداد مرحوم
معتمدالدیوان از جمله اجزاء عقیل معتمد قوامالملک
بود مرحوم محمد رضا خان قوامالملک بدون مشورت
و صلح حدید مرحوم میرزا حسین خان و مرحوم آقا
میرزا محمد باقر خان هیچ امری را جاری نمیداشت اعتماد
فوق العاده بایشان داشت در ایالت اوئیّه میرزا احمد
خان علاءالدوله بین مرحوم معتمدالدیوان و مرحوم
قوامالملک دل تنگی حادث بقسمی که کار منجر بنزاع
گشت بکلی از کارهای اداره قوامالملک کنار گرفته
با مخالفین آنها خطنه و آمیزش نمود در هر بلوائیکه

M
H
tal
pl
st
M
K

Fal

C

رخ میداد یا معارضین آنها هراهی میکرد این فقره
 حضور مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لغنا یا ته الفداء
 عرض چندین لوح مقدس بافتخار مرحوم محمد حسین میرزا
 مؤید السلطنه نازل درالواح مقدس بصراحت میفرمایند
 باید میرزا حسین خان و محمد رضا خان با هم یگانگی
 باشند مخالفت و معارضت را کنار گذارده متحداً
 متفقاً بایکدیگر بافت معاشرت نمایند هرگاه غیر
 از این روش رفتار نمایند هر دو در خطر عظیم
 دچار خواهند شد ابلاغ فرمایشات مبارک بطرفین
 شد اثر بخشید تا واقعاً مشروطه پیش آمده
 و مرحوم قوام دچار زحمت و هلاکت گشت **باری**
 چون مرحوم معتمد الدیوان اطلاع کامل از امورات

ابواب جمعی قوام الملک داشت با اردوی مفصل و توپ
 و سرباز زیاد بسمت ایل عرب حرکت کرده که ابواب
 جمعی قوام را کلبضه نماید این فقره بسته گان
 واقوام قوام بر خورده تدارکات دیده که مرحوم
 میرزا حسین خان را اعدام نمایند **باری** در ماه
 ربیع الاول ۱۳۲۵ با هیمنه و شوکت زیاد حرکت مینمایند
 در پانزده فرسخ دور از شهر در حوالی صیدون
 عسکر خان عرب که یکی از کلانترهای عرب باشد
 از عقب سربا تفنگ مرحوم میرزا حسین خان را
 میزنند آن مرحوم از اسب سرازیر شده بر زمین
 می افتد عباس خان اخوی آن مرحوم خود را می رساند
 بجازه مرحوم میرزا حسین خان آنرا هم تیر زده

هلاک مینمایند اردو بهر خورده متفرق میشوند
 تمام اشیاء موجوده از قبیل ذخیره و قورخانه
 توپ و تفنگ و خیمه و خرگاه تماماً ایل عرب غارت
 مینمایند مالک الرقاب میشوند اخبار بشهر که
 میرسد اسباب هيجان میشود چون اعراب دارای
 ذخیره و قورخانه دولتی میشوند اهالی شهر عموماً
 توهم مینمایند باین معنی که اگر ایل عرب با استعداد
 کامل که داراشدند هجوم بشهر نمایند ابقاء هیچ
 چیز نخواهند کرد در این قسمت همه خائف و متوهم
 بوده تکلیف خود را نمیدانستند مشروطه خواه
 و مستبد دو مکررات و اعتدالی احرار و مجاهد
 بیک حال داشتند اسمی از بابی و بهائی در میان نبود

و انفسا بود هر کسی بخيال خود گرفتار بود که ایا چه
شود در ضمن این احوال پس از آنکه محمد علی شاه مجاز را
توپ بسته و جمعی را دستگیر کرده و اعدام نموده
سبه دار از شمال و سردار اسعد بختیاری از قسمت
جنوب متحد شده هجوم بپهران مینمایند دستگا
سلطنت را اشغال مینمایند و قصر سلطنتی را محاصره
مینمایند محمد علی شاه در سفارت روس متخصص میشود
ملت محمد علی میرزا اخلع نموده چون احمد میرزا هنوز بجد
بلوغ نرسیده بود نایب السلطنه تعیین نموده محمد علی
میرزا را از طهران خارج مینمایند حکام و ایالات
که از صد سلطنت محمد علی میرزا منسوب شده بود
بپهران احضار مینمایند از جمله ظل سلطان را

از فادس احضار مینمایند مسعود میرزا بفرودتیت

بنهایت عجله از فادس معزول شده ره سپار بصوب

طهران میگردد غلامرضا خان آصف الدوله

www

-Dawlat

شاه سون مأمور بایالت فارس شده با استعداد

حرکت بفارس مینماید در ماه جمادی الثانی ۱۳۲۶

II

وارد شیراز میشود آصف الدوله ترک آدم بی وجود

sk

r

بود لیاقت ایالت فارس را نداشت امورات فارس گسخته

03

هرج و مرج غریب رخ داد هر کس در هر کاری

که پیشرفت داشت کوتاهی نمیکرد اشرا و اعدا

میدان بدست آورده بنای اذیت و ایذاء را با جآء

بیش از پیش گذارده باشد عذاب دچار رحمت احرا

بودند باری انجال مرحوم قوام الملک پس از چند

توقف در فرنگ حسب الامر اولیای دولت احضار
 بایران و روانه فارس گشتند اما احباء الله یوماً
 فیوماً مشتعل تر و منجرب تر بودند آنچه صد و اندیست
 از اعداء بر آنها بیشتر و از محی بر اتحاد و اتفاق آنها
 می فرود شب و روز با این همه موانع مشغول خدمت
 امریه و تبلیغ و ایقاع عباد بودند در این بامین
 جنابان اقامیرزا طراز الله ابن حضرت سمند و آقا
 میرزا علی اکبر رفسنجانی تشریف فرمای شیراز شدند در
 شهر و اطراف شهر مشغول تبلیغ و هدایت بوده جمع
 کثیری امهدی گشتند چندی اطراف شیراز از قبیل آباده
 و نیریز و سروستان و داریان و جهرم و سایر نقاط
 سایر بوده بزرگ آسانی می فرمودند در این بین قضیه

دلخراش و جگرگزار ندریوزخ میدهد حکایت و حوادث
 آن قضیه از این قرار است که مسطور میگردد و بروز
 این حادثه از ناحیه حاجی سید عبدالحسین لاری
 حادث گشت یعنی حاجی سید عبدالحسین که از جمله
 علمای عادی و مسند ریاست آن در لار که قسمت
 گرمسیری فارس است واقع آن شخص در عوام فریبی
 ید طولانی داشت خورد خورد نفوذ فوق العاده
 در قطعات بستک و لار و گله دار و جهم و داراب
 و سرکوه پیدا کرده بقسمیکه اهالی آن صفتاً آن شخص
 ظوم را واجب اطاعه میدانستند و او امر او را واجب
 از فرائض دینیه مینداشتند بنوعی نفوذ او در اعماق
 اهالی گرمسیر جا کرده بود که هرگاه حکم میداد

که طبله های آنها بر آنها حرام است نباید نزدیکی نمایند ^{نمودند}
 اطاعت کرده ترک مینمودند ^{عجاز و کراماتی که برای آن}
 بین عوام انتشار میدادند میگفتند آقا سجاده
 روی بر که گسترده روی آب نماز مینماید روی دیوار
 سوار شده جدار مثل اسب حرکت نموده ^{بسی} ^{عت}
 ببولان نینماید این ⁺ موزخفات عقیده
 راسخه اهالی که مسیرات و کوهستان
 نیام شده بود آب وضوء آقا را
 برای تسفیه ^{بقیمت های گزاف}
 از یکدیگر جلب مینمودند ^{این قضایا}
 پیشرفت امر را بر آقا سهل و آسان
 نمود تا هنگامی ^{محمد علی}

و تسلط سپه داری و سرداری ^{سعد} است
آقا رسید خیالات بران مستولی ^{است}
و جمعیت زیادی اطراف خویش ^{مشا} مسلح

هدیه خیال داریت و سلطنت بمغز ان
جایگزین حکام و فرمان مین صادر و پیش
نهاد نموده مشایخ و خوانین گرامسیرات
و کوهستانها تماماً از اول گرامسیران تا حد

اصطهانات و نی رین را طلبید انهارا
تشویق و تحریص نموده حکم بجهاد داد
اداره جات دولتی که در آن حدود
بود از قبیل مالیات و پست خانه و نظایر

و غیره را تصرف و ضبط نمود تمهید است و
چک پول با سم خود چاپ کرد تشویق
از اشوار تشکیل داده هر قسمتی را سرگردگی
یک نفر شریک خود خواست برای قسمتی از نقاط

معین نموده از جمله شیخ زکریا که یکی

از مشایخ سوکوه و معادن و استیلای

اصولها فائز و فی رین نمود ان ظلوم شوید

با عده کثیره که متجاوز از هزار نفر

بوده و از تمام عوامل مدت نیت و انسا

بی خبر حرکت بسمت بی رین نموده دو

منزل به بی رین مانده مکاتبه شیخ الا

سلام می نماید باین مضمون که حضرت

مستطاب آیت الله تہای حاجی سید

عبدالحسین امروزه سلطنت دارند

دارا هستند و سلطان مشروطه ^{عیبا}شان

باید کمال اطاعت او امر مطاعه ^{تشر} حضرت

فراتس و تیسیر دانست من که امروز بمق ^{صوب}

و او امر مطلقه حضرت آیت الله باین حد
وارد شده ام شمارا ما مورثیت مید

شما باید بموجب این مرقومه تمام
ین را مغلولاً نزد من نفرستید
انهارا تحت الحفظ خدمت حضرت آ

سلطان المسلمین نفرستم که حضرت آیت
بر طبق حکم شرع مطاع مجازات فرما

و همچنین طایفه ضاله مصله بهائیه را از بی
خارج کنید هرگاه غیب از مدلول مرقومه

محمول داشته باشید و بیرون آمده ابعاد باید
منخواهم که بجهت نبوده سبحان ذکر بار
انضاری بوده مهر کرده و بمهر دیگر که جمع

آن رضی (السلام) پاکت را مسموم نموده دور ^{ساز}
 نی ریز بعضی مایل بر اجراء آن شده و برخی ^{عوب}
 و بی طرف مانده عاقبت آنرا و خیم دید ^{دفاع} متصمم ^{بلد}
 گشتند اهالی نی ریز عده تفنگچی برای ^{جلب}
 گریختن قلعه صیف آباد فرستادند جای مرتفع
 و مستحکم را تصرف کرده سنگر بندی نمودند
 جهت دفاع حاضر شدند چون اهالی صیف آباد
 کل منافق و نفاق آنها کاملاً سبب استفاده
 شیخ و اشار شد باری از جمله اول ^{لغوی}
 از تفنگچی های نی ریز با اهل قلعه صیف آباد ^{تفا}
 نموده سنگر داخلی کرده شیخ را دلالت ^{بود}
 نی ریز نمودند شیخ با جمعیت زیاد ^{نی ریز} ورود به
 نمود ابتدا دست تطاول گشوده مشغول

Na
 prop
 de
 the
 Peop
 bet
 Na
 t
 to
 l

چاپ اول مسیلمین گشت حتی خانه شیخ الاسلام

هم غارت کرد چون خانه شیخ الاسلام و خانه

و بیوت مجاوران دارای برج و بارو بوده

و استحکامات برداشت آن جا را سنگر و پناه

خود فراهم داده توقف کرد قوتها خود

با شرح و بسطی فوق العاده بسرکوه و ^{صاحبان}

نوشت و حکایات و قوعات را با شد و مدعی

در انظار اشهر جلوه داد دیگر طمع آنها

بجوش آمده بخیاالینما و تاراج بدان ^{سوی}

روی آوردند و بعد این مقدمات قصد

قتل و غارت نمود فائزه فساد را بلند

کرده آتش فتنه را شعله و سر نمود محل ^{خان}

نایب الحکومه فرار کرد حاجی آصف الدوله
نیز بواسطه ^{عم}کلیات پس از اطلاع قضایا کفایتی
ابراز داد لکن شعله فساد شدید شد
و منادی از طرف شیخ زکریا ندا در داد
که هر کس بکنفر بهائی را گرفته بیاورد یک
قبضه تفنگ بان انعام خواهیم داد و من بعد
مسلمین در امان خواهند بود و ما در اجز
قتل بهائی مقصدی دیگر نیست چهار
الرحمن چون چنین دیدند محل تمرکز ^{که قبلاً}
در اطراف مسجد جامع برای خود تهیه
و ندا سرک کرده و بویله در اینجا مجتمع
شد و بوزید انرا از دست داده فرار ^{کردند}

و اکثر شان بکوه و مغاره ها پناهنده شدند

روز دیگر ملا محمد علی و دامادش ملا حسن ^{د-آلی} _{n-law}

در مرتفعه بید لنگ بدست شورشیان

بوخوردند گرفتار شدند اشرار آنها را

دست بسته نزد شیخ زکریا آورده هلهله ^{غان}

کردند که بجای آورده ایم ان ظالم شری

و عدوی غدار بقورت فرمان شکیک

داد ان دو نفر منطومه را تیر باران نمودند

این قضیه سبب جرئت اهالی شده هم ^{برای} _ی

نجات خود از شر زکریا و هم برای اجری ^{صواب} _ی

که در عقید و خود بابی کشی سبب اجری عظیم

دانسته و در صد انجام و اجرای امر برآمد

سه نفر دیگر را در یک روز نزد شیخ بردند

او تمهید و سیاستی بروز داده داری آن
ها را گرفته مرخصان کرد فراریان مظلوم
دکوه مضطرب و پریشان گرسنه و تشنه
و سرگردان تا دوروز که اشرار باز
بر مقر ایشان پی بوده هشت نفر از ایشان
و سنگین نزد شیخ بودند در صورتیکه ^{باین} ^{باین}
راه انقدر آنها را زده بودند که دستهای آن
مظلومان باقی نمانده بود خون از گوش
و سرواندام و پیکر آن ها جاری بود
یکی از آن ها مجض و رود اطهار و عطش
کرده شیخ بی رحم بجای آب ^{عطش} اشاده
بلیک نموده شهید مینماید خلاصه تمام

ان هشت نفر را هر یک بطریقی شهید نمودند
 علاوه ده نفر دیگر را در آن روز هر یک قسمی
 گرفتار و پامال کردند. ایشان را گشتند بتادعی
 صباغی در محله چار سوخته جنب مسجدین
 باران کرده جسد آنمطلو را آتش زده پس
 از سوختن در چاه انداختند. ملا عبدالمجید
 پس مرد شصت و پنج ساله که قاذبه نابینا شد
 بود بی رحمانه از خانه بیرون کشید، او را
 در خاک و خون غلطانیده بقدری ظلم
 بران و اورد او را زدند که قلم از ذکرش عاجز
 و قاصر است آخر الامر قریب باران نموده جسد
 ۱۹
 ش را آتش زدند مجلاً عده شهدا بنوزد
 نفر بالغ شد اگر نخواهم شرح و بسط هر یک

از شهدا را ذکر نمایم مانند قضیه دوش
اولیه فی دین طولانی خواهد شد همین قدر
عرض نمایم که کم از قضیه اولیه نبود بل صعب تر
و سخت تر و شدید تر واقع باری تا مدتی
زنان و اطفال یتیم بسبب آنکه مرگ هایشان
شهادت و خانه هایشان خراب و اموالشان
نیام و تاراج شده بود نوعی زندگانی
مینمودند که عالم انسانیت خجل و منفعل است
اکثر اذان ها در مساجد و یادسرا
کوچه ها و یادسرا به هائی خانه های خود
که مخروب و مستحور شده بود زندگانی
میکردند و اگر بعضی اذان ها بمنزل غبار
پناه میبردند ان ها را راه نمیدادند

Suffe
the
and
chil

کشتند
نهایت تفقد شان این بود که آن ها را غی
بزخم زبان و لعن و طعن قناعت میکردند
دور و از اطفال معصوم و زنانه معصومه بد
قوت بسر بودند اما آنها نیکه توانستند
از حد و دنی رین خود را پس و ن برونند
صد ها نفوس بودند که هر گاه هر کدام
انها بدست اشرار دچار میشدند یقیناً
جان با سر نمی بردند از جمله آن ها
هفتاد و نضر از آنها به جانب سروستان
ده سپار شدند بقدری شرح حال
دلخراش است که کمتر از شهادت و اسارت
سایرین نیست منجمه بعضی از فراریها

فهد

رستان

متفقاً

در اطراف اصطهبانات یکدیگر را یافته

قلعه روئین رختند آن قلعه ملک مرحوم افغان

آقا میرزا آقا در اقدار بجائی ها بود در

انجا ورود مینماید همین محمد حسن بی زین

که از طرف افغان ضابط ان محل بوده پدید

بی از حضرت مینماید چند روزی در آن

بودند که ناگهان از طرف قیطاس خان

که از جمله متنفذین فساد بوده پیغام قلعه

میفروستد که من از جانب شیخ ذکریا

ما مورد یباشم که قلعه روئین را مده

بجائی ها را دستگیر کرده نزد شیخ نصیر

بهدا اگر کسی در قلعه باشد بیرون

some
Baba
take
refuge
the pro
Agha
Agha

بیرون کنید تا من و شما دچار رحمت و
 نشویم سپس چون میر محمد حسن که سالها
 کماشته افغان و ان قلعه در تحت دیار
 ان واقع شده مرعوب گشته حضرت
 واپس میدهد میگوید چون قیطان
 س خان آدم شیری میباشد با
 که اسباب رحمت شود بهتر آن است
 که قدر حرکت شما را دیده است
 بسروستان نماید حضرت قبول نماید
 در حالیکه پاهای ان منطوبان از کثرت
 دویدن در کوه و صحرا مجروح بوده
 با وجود ان چاره جز فرارند نیستند

بنده
 در این باره

مجبوراً با پاهای مجروح سر به بیابان گذاشتند
از راه مستقیم نتوانستند عبور کنند چه که
ایل و احشام عرب در راه عبور نمود
ممکن بود دوباره دچار زحمت شوند
بنابراین با یکفر دلیلی راه از جانب خرمن
کوه رهنسپار گشته قریب صبح دلیل راه را
گم کرده همه سرگم دان و حیران ماندند
در بین طریق به نقاطی رسیدند که
شاید ده زرع برف روی هم ریخته
ان هانا که در برف فرورفته بخت
زیاد خود را نجات میدادند مع ذلک
شاکر و ساجد بودند بدگره مولای
خرمن مظلوم نمود ^{من} نجات و تصریح نموده با

عالی و لخرش مناجات مینمودند قریب
 بظهر همه از راه رفتن باز ماندند و
 توشه و آذوقه نداشتند چیزی قلدی
 آورد پشت دستمال کنار جامهای نوش
 باب برف خمیر کرده باخادهای
 صحرای آتش افروخته فطیری تویب داد
 هر کد ام نقره با کمال قناعت صرف نمود
 مجدداً دو براه گذارده قریب بفریب
 راه را حبسته خورد و مضته ثقلعه علی
 آباد رسیدند ولی توکل نکرده داخل
 قلعه شوند ناچار از کنار ان عبور
 کرده نیمه شب بمجکل سروشان میرسند

باز در جگر واه کم کرده نتوانستند ^{خل} و
 ابادی شوند لهذا در جگر آتش ^{نخه} و
 دوران حلقه زده بعضی بیهوش و بر
 بخواب رفتند چون صبح طالع شد باز
 حرکت کرده براه افتادند کثرتشان
 از گرسنگی و ضعف طاقت همراهی
 نداشتند بخوردن علف های ^{خسکی}
 مشغول شدند نزدیک ظهر به نیم
 فرسخی قصبه رسیدند از کثرت ضعف
 و گرسنگی نتوانستند جزئی واه را قطع
 مسافت کرده خود را بمنزل برسانند
 همه آنها از کثرت ضعف از حال

دفته بر خاک نهند و جانوا بجهلاکت درخ اوند
 مگردونفر از آنها که جوان تو و توانا تو بودند
 همت کرده دامن توکل و تفویض و احکام بسته
 و فحاشا گذارده راه آبادی را گرفته خود را
 به برادران بھائی سر و ستان رسانند
 در آن اوقات جنابان مبلغین امر الله
 امامیرزا علی اکبر و امامیرزا طراز الله
 سر و ستان بودند دوستان انجاشور
 و سرورهای داشتند تا وقتی که قاصد
 قافلہ عربان از قلعه افغان رسید
 ان هارا از شرح قصیه مطلع ساخت
 سرور آنها مبدل بر خون گشت در آن
 مدارک برآمده که زمان ورود برادران

ستم دیده خود پزیرایی نمایند منتظر و در
 و اخبار آن ها بودند که ناگاه دو نفر وارد
 شدند قضایای وارد را و تفصیل بین راه را
 شرح میدهند بفوریت توشه و مراحل
 حاضر کرده جمعی با مال و منال با استقبال
 آن ستم دیده گان شتافتند برادران
 روحانی خود را بحال فلاکت یافتند پس
 از مشاهده انحال وقت کرده بر ظلم
 و تعدی ^{وارد} برادران خویش گریستند
 پس حضرات را پس از تغذیه سوار
 کرده وارد سروستان نمودند بادی
 این نهره را محض تذکره ^{عوض} بنمایم بجای های

سروستان از ابتداء امر تاکنون با
مسلمانها بقسم اخوت و برادری ^کسلوک
نموده با یکدیگر خصومت و عداوت
مثل سایر نقاط نداشتند اغلب نسبت
فامیلی بین آنها میباشند لذا پس از
ورود اجزاء ستم زده فی دین مسلمانها
که مخبر گشتند آنها دیگر از تبت دوا نداشتند
وزخم زبان وارد نیاوردند بلکه
بسیاری از آنها دیدن نموده همراهِ
کردند و بر آفت و اخوت و یگانگی
های سروستان آفرین گفشد باری
پس از آن نفوس دوازده نفر دیگر

متدیرجا وارد سر و استان شدند ^{تکه} _{صوری}

انها نیز در این راه صدمات زیاد دیده

و صراحت بسیار کشیده و بچنگ اعراب

بادیه افتاده مضروب و مجروح شده ^{بود}

اقتبار سر و استان بمعالجه و نیز برای ^{صحن} _{منها}

پودا خنک باری حاجی آصفالدوله پس

از مشاهده خرابی و اغتشاش و نظام

و تمدنی سید عبدالحسین و شیخ زکریا

برای انتظام حد و د و ثوغور نصرالدوله

را با اردوی مفصل با توپ و سوار ^{موی} _{ما}

به انتظام گرسیرات از حد و د گله دار و ^{بستک}

و لاس و د اعراب و اصل ^{کوه} _{مبانات}

دینی ریو داده میرزا محمد علیخان نصرالدوله نیز
 عهد داده در آن نظرات آن حدود ^{مفصله} شده
 حرکت و بنهایت سرعت ورود بسروستان
 نمود حضرات مهاجرین فی زین شرح
 و قایم را عرضیه کرده بنظر نصرالدوله
 رسانیده پس از اطلاع و مشاهده
 انحال زیاد از حد متالم و متأسف
 گشته بنهایت رأفت و محبت نوید داد
 که بخواست خدا تلافی خواهم کرد هنگام
 حرکت اردو و بنفسا حاضر تو با اردو حرکت
 داده و سفارش فرمود که پس از ورود
 به نیری هرگاه مال خود را نرده هر کس دیده

متعرض نشوند تا فتنه و ضوضای خوابیده بوقت
 خود تلاقی شود حضرات مجدداً و ارجحی در
 شده بمسألت و حکمت رفتار نمودند ضوا
 تخفیف پیدا کرده شیخ ذکیرا اذنی زین پس
 از استماع حرکت ارج و از شیراز و ورود
 به داراب حرکت کرده بر روزه شرح و قوعات
 سید عبد الحسین و شیخ ذکیرا نین بموضع خود
 خواهم نگاشت هر هفته صورت و قایل نی در
 و گرنقاری اخبار الله ~~ص~~ نگار انا و کتاب
 حضور مبارک حضرت عبد البهار عرض تقریر
 ناصل الواح شتی عنایتاً لاخبار الله از قلم
 یشاق نازل مبلغی از ساعت اقدس

Peter
Nay

A
th
r

غایت شد محفل مقدّس روحانی نیز متحد الما
 نقاط ایران و محافل روحانی هر نقطه و مکان
 مرقوم و از هر شهر و کشوری تقدیر مکان
 اعاد فرستاده در تحت نظر محفل مقدّس
 روحانی هر خانواده و فامیله تقدیر مخارج و در
 که وارد شده بود داده باین باقی مانده گان
 شهدا و مجاهدین تقسیم نموده انجا نیز خورد
 خورد مشغول کسب اولیه خود شده حق حل
 شأنه غایت فرموده بیش از پیش رونق در
 و امور اعیان، الهی فوق العاده ظاهر و هویدا
 گشت که انجا را از این قضیه عبرت گرفته اما
 قسمه نشدند الحال اموات مکی اعیان

الحمد لله از هر حیث منظمه خانه ها آباد و باغستان
 هایشان معمور بنیمنی سابقند اهره با نری
 پس از وقوعات فی دین و اغتشاش فارس و
 کفایتی آصف الدوله داپورت اخبارات بطهران
 رسیده اولیای امور صلاحیده که آصف الدوله
 داعزل بکنیز آدم با کفایت قانونی جهت فارس و
 دارند لذا آنکلاف عزل حاجی آصف الدوله
 رسیده بغوریت حرکت بمکرز نمود و امور
 انتظام فارس را برگذا سر به حبیب الله خان
 توام الملک نمودند پس او خید ماهی حبس
 سهام الدوله بایالت فارس نامزد شد
 در اول شعبان ۱۳۲۷ و ابی با عده که هفت نفر

ف

بیش نبود و در بیشتر از فرمود چون شخص تان
بود لدی الورد مسند استبداد را ^{پسند} ^{مستند}
و بهای مشروطیت را گسترد اعلان نمود که هر
داوطلبانه حاضر باشد برای استخدا ام با حقوق
کافی پزیرفته میشود هر کس از هر طبقه حضور ^{خود}
برای خدمت اعلام داد از جمله پاره آ
معروف و غیر معروف بودند از جمله مرحوم
حاجی میرزا محمد صادق خباز که از جمله ائمه ^{معروف}
بل مشار بالبنان بود و سایر ائمه ^{معروف}
و غیر معروف بودند انجمن اسامی خود
انظار گرداند بر استثنای پزیرفته شدند
در ادک که از عمارت مرحوم کریم خان

زند بود بفوریت در نهایت استحکام اداء
جات تشکیل داده یک ضلع انرا عدلیه و ضلع
دیگر نظمیه و سمتی و ابلیه و قسمتی اداء
قشون مجازت و سطر ا اداره ایالتی قرار
داده امورات در نهایت انتظام بموجب
قانون مجری میداست احدی تخلف
از قانون نمیتوانست نماید هر کس رضیه
میداد پس از ملائطه هرگاه دعوی حقوق
بود مراجع بعدتیه میکرد و شخصاً رسیده
شیمود و هر کد ام از اداره جات میخواستند
اعمال غرض نموده غیر از حقانیت حکم نماید
بموجب مواد قانونی مجازات نمیداد

H
+
Pr

رئیس تا هوز و اوس فراش و پیشخدمت بدو
 مواظب بود که دیناری از احدی بعنوان
 تسارف و یاسر شوه نمیگرفتند کارها بخوبی
 اداری و مرتباً انتظام نموده جارعی بود
 اداره قسوی و اکلاً مرتب منتظم نموده
 با ^{الله} نجال مرحوم قوام الملک ^{الله} غنی حبیب ^{الله} حان
 قوام الملک و میرزا محمد علیخان نصرالدوله
 بی نهایت التفات و محبت داشت ^{نتوی} کلا
 و بیکریگی و ریاست نظیره شهر ^{الله} حاجب ^{الله} حان
 برگزیده میرزا محمد علیخان نصرالدوله را
 خلفت پو شانیده رئیس قسوی نمود و به نقیب
 امیر تومانی منتظر داشت به افراد نظامها

شخصاً رسیدگی کرده اول بوج حقوق انفرادی ^{تحت}

نظارت خود به انجا میرسانید عدالت

ایات در تمام فادس مشهور شد از برای ^{تغایر}

هر جنایت و خیانتی بموجب حکم شرح و ^{نون}

عربی اساسی مجازاتی معین و مقرر ^{شد}

اشخاص که اعمال قبیحه داشتند و مرتکب ^{شد}

پس از ثبوت و حکم عدلیه کلاه کاغذی ^{الوان}

درست کرده و منگوله ها اطراف آن ^{انوار}

نموده بود انحضرت در ملا عام ^{تثیق}

میزدند یک نفر زن دزدی کرده پس از آنکه ^{عدلیه}

محلوم شده بموجب حکم قرآن که ^{تثیق}

والتارفة فاقطعوا ایدیها پس از صد ^{حکم}

فانصبی عدلیه زن را در میدان حاضر ^{کرده}

چهار انگشت از دست چپ زن واقعه کردند
شهرت این گونه اهورا سبب امنیت ^{گشت} ~~گشت~~
از ابتداء گهر مسین تا آخر سر حد بی نهایت
امن و امان بود احدی از حد خود تجاوز ^{نمیکرد}
شش ماه اهورات فارس بسیار خوب
همه طایفه از هر حیث رحمت و اسوده بودند
این نیز و اسایش در مذاق بعضی اشخاص ^{منضم}
ناگوار آمد در صد فساد برآمدند یعنی
از ابتداء ماه ذی حجه دسته بندی ^{سینه}
زین فراهم آوردند غره محرم ۱۳۲۸
تضریه داری را گهرم کردند و بازار فساد را
روفق داده شهر را تحریک نمودند ^{های}

معلوم الحال را راه انداختند اطفال زلال
 تبیح کردند در کویچه و بازار و معابر و اسواق
 راه افتاده باسمه خود داری مشغول شدت
 و بدگونی گشتند تلبان را و عانیون خود را
 در منازل متعدده تعیین نموده اشخاصی را
 از سفها دعوت کرده شروع بدین تنقید نمودند
 بدین معنی که ایالت صراحتش غیر مشرع است
 این اداره جایتکه در امرگ تشکیل داده
 خلاف قواعد اسلامیت و شرع مقدس است
 منظور دیگر در نظر و خیالات دیگر در زیر
 دارد و امور است شرقیه که باید در محاسن
 حکام شرع مقدس بگذرد بعنوان مقبول

رجوع تباہیات خود یعنی عدلیہ میں پیدا ہونے والے
 دوران ادارہ خفیہ مجتمع نمونہ تمام اشخاص
 معلوم الحال یعنی طائفہ ضالہ متزلزلہ پیدا ہونے
 ادارہ جاری کی کہ معین نمونہ اعضا ان کلا باہمی
 میباشند این قواعد برای فارس مضر است
 باید جدا موقوف کرد نظم یعنی چه امور
 باید بنحو سابق کہ شهر کلانتر و بیکر پگی داشت
 باتفاق داسروغہ و کد خدای محل مجری باشد
 در این سنوات

ای هرورد کار مفرمان این یاران خویش را از بیگانه و خویش
 بیزار نما و بنفحات ریاضی ملکوت ابهات هم از دم ساز
 فرما پنهارا بشاهده انوار روشن نما و جانهارا گلزار و خبسی
 و قلب را حدیقه و وفا کنی و صدور را معینی فیوضات ملاء
 اعلیٰ فیضی روح القدس ارزان فرما و قوه روح الامینی را یگان کنی
 تا دوستانت بقوت لاهوتی و قدرت ملکوتی و سطوت
 صبروتی و تائیدی سمایه و جنودی آسمایه و نفسی رحمانی
 و بخشش نردانیه و ید بیضیه کللی و فقه مسیحیه و خلقی خلیلی
 و محبتی حبیبی و جمالی یوسفی و اشتیاقی یعقوبی
 و صبری ایوبی برخوردار گردی قیام نمایند رب و فقهم
 علی ذالک انک انت قوی القدیر

بسم الله الرحمن الرحیم
 حضرت اذنا شد و مبارکه آثار حاج میرزا حبیب الله افغان اعلیٰ
 و روح المعجزه الله این مناجات را با حفظ بد در این کتاب نوشته تا هر هنگام که
 این مناجات را تلاوت فرمودند طلب تائید و آرزوی از برایم بفرمایند
 این جوینی مرتبه است که معالجم بار کرد در خدمت لاریجی زاوه
 حضرت

حضرت اخوان لاسیده کما زینوا در بیت العظیم شریف شدم
در صورتیکه هیچ امید شرف شدن نداشتم فضل و عنایت الهی شامل
لا حزن زاده شد و آنحضرت هم تفضلوا اینی عبد را با خود آوردند و با زور
خویش نامل و موفق گشتم از آستانه مکانه مولد صریح امید دارم
اینی وجود نازنینی مع فایله جلیل شفا را در پناه فضل و هویت
خود نگاه دار فرماید آمین قرآن کل و تسبیح آن کتاب به خط

حدا اوقات شریفه

